کمونیست ۱۸۰
www.hekmatist.com
ماهانه منتشر میشود
نوامبر ۲۰۱۳ - آبان ۱۳۹۲

در این شماره میخوانید:

- فاکتورهای جدید در فضای سیاسی ایران (مصاحبه با بهرام مدرسی) ص ۳
- اعدام سهم ما از دولت اعتدال ص ۳
- ایران بعد از انتخابات (مظفر محمدی) ص۵
- آئین نامه انتخابات کنگره ص۵
- ضرورت یک کار متفاوت برای رهبران و سازماندهندگان کمونیست (محمد فتاحی) ص ۷
- جبر یا اختیار : منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ (کورش مدرسی) ص ۹
- چند کلمه به یاد آزاد احمد (اسد گلچینی)ص ۱۲
- به یاد آزاد احمد عزیز(سخنرانی خالد حاج محمدی). ص۱۲
- آینده کنگره ملی کرد در پرده ابهام (خالد حاج محمدی) ص ۱۳
- مبارزات جاری مردم کردستان (مظفر محمدی)ص ۱۵
- چشم انداز ملی گرایی و ناسیونالیسم در کردستان و وظایف ما (مظفر محمدی)ص۱۶
- درباره پلنوم حزب (ثریا شهابی) ص ۱۸
- کارگران فولاد را نباید تنها گذاشت(حزب حکمتیست) ص ۱۹
- اعلام همبستگی با کارگران زندانی ایران. ص ۱۹
- اهمیت آژیتاتور (منصور حکمت) ص ۲۰

کنگره هفتم حزب حکمتیست

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
hekmatist.com

به اعضا و کادرهای حزب

از: کمیته مرکزی

تاریخ: ۱۳ نوامبر ۲۰۱۳

موضوع: برگزار کنگره هفتم حزب

رفقای عزیز
با درودهای رفیقانه،

کنگره هفتم حزب را در نیمه اول فوریه سال آینده، سال ۲۰۱٤ ، برگزار خواهیم کرد.

بی تردید نقش تک تک شما در برگزاری یک کنگره موفق و غنی، کنگره ای رو به آینده و راه گشا، کنگره ای که بتواند دستآوردهای تاکنونی حزب حکمتیست را تثبیت کند و مهمتر اینکه آنها را به مراتب گسترش دهد، انکار ناپذیر است.

هیچ حزب و سازمان و نهاد و دولتی، بدون وجود طیف وسیعی از انسانهایی که بخواهند عقاید و آرمانها و برنامه هایشان را اجرا کنند، موانع را از پیش پا بردارند و راه پیشروی را باز کنند، کاری از پیش نخواهد برد. حزب و سازمانی بدون چنین ماتریال انسانی، تنها و تنها طرح ها و نقشه های خوب برروی کاغذ، باقی خواهد ماند.

حزب حکمتیست، به گواه دنیای بیرون، حزبی واقعی است و به انسانهایی که میخواهند عقاید و آرمانهایشان را به اجرا درآورند، متکی است، و از این پس هم تنها و تنها با در اختیار داشتن چنین انسانهایی و افزودن بر تعداد آنها قادر خواهد بود، آرمانها و عقاید خود را در دنیای واقعی به اجرا درآورد. امیدواریم که کنگره آتی حزب بتواند، نشست مهمی در این راستا باشد.

همه و تک تک کادرها و اعضا حزب میتوانند در کمیته های حزبی خود، برای دخالت فعال در برگزاری موفقیت آمیز کنگره هفتم حزب، نقش مهمی ایفا کنند.

این نشست بعلاوه به هر کارگر کمونیست، به هر شهروند، زن و جوان آزادیخواه و برابری طلبی در ایران، مربوط است و کنگره حزب حکمتیست از دریافت و پرداختن به بحث ها و نقطه نظرات آنها، استقبال میکند.

توجه شما را به موارد مهم زیر جلب میکنم .

کنگره هفتم حزب، غیرعلنی است و تابع موازین و ضوابط کنگره های غیرعلنی حزب خواهد بود. سهمیه بندی تشکیلاتهای مختلف، موازین و تاریخ شروع انتخابات بزودی به اطلاعتا ن خواهد رسید. محل و تاریخ دقیق کنگره، به نمایندگان کنگره اطلاع داده خواهد شد.

لطفاً برای اطلاعات بیشتر در مورد کنگره، و یا ارسال پیشنهادها، اسناد پیشنهادی و ...، با آدرس حزب: hekmatistparty@gmail.comتماس بگیرید.

با آرزوی کنگره ای موفق،
دست همگی تان را به گرمی میفشارم
از طرف کمیته مرکزی
دبیر کمیته مرکزی، ثریا شهابی

پلنوم کمیته مرکزی حزب حکمتیست نوامبر۲۰۱۳ برگزار شد!

پلنوم کمیته مرکزی حزب حکمتیست، اول تا سوم نوامبر ۲۰۱۳، برگزار شد.

این پلنوم با شرکت تمام اعضا کمیته مرکزی و دبیر کمیته سازمانده، برگزار شد.

پلنوم طی دو روز و نیم نشست خود، به اصلی ترین دستورات خود پرداخت و برای پیشبرد آن، تصمیمات لازم را گرفت.

دستوراتی که پلنوم به آنها پرداخت، عبارتند از:

· بررسی گزارش دبیران کمیته ها، و بررسی برنامه ها و اقدامات در دستور و انجام شده.
·موقعیت سیاسی – تشکیلاتی حزب، بررسی موانع پیشروی و نقاط قوت.
· مروری بر اوضاع سیاسی ایران و جهان، استنتاجات سیاسی تشکیلاتی از بیانیه حزب، " ایران بعد از انتخابات عرصه های اصلی جدالهای طبقاتی".
·کار حزب در کردستان
· تدارک سیاسی و فنی کنگره آتی حزب

- در بررسی موقعیت سیاسی – تشکیلاتی حزب، به موقعیت سیاسی منحصر به فرد حزب در میان احزاب چپ و مدعی کمونیست و سازمانها و احزاب مدافع طبقه کارگر، رجوع شد و ... ادامه در صفحه دوم

ترور جنایتکارانه رفیق آزاد احمد

(اطلاعیه حزب حکمتیست)

ص۲

ادامه : پلنوم کمیته مرکزی حزب حکمتیست نوامبر ۲۰۱۳ برگزار شد!

و با اتکا به جهت و خط تا کنونی حزب حکمتیست و پراتیک دوره گذشته، بر حقانیت خط و گرایش مارکسیستی حزب تاکید شد. امروز تفاوت های سیاسی حزب ما با سایر احزاب چپ و مدعی کمونیسم در ایران، نه تنها در حرف و در ادعا که در پراتیک سیاسی خود در سال گذشته، بر همگان آشکار شده است. حزب حکمتیست در تحولات سیاسی در منطقه و در ایران، همواره نماینده استقلال طبقه کارگر و نماینده کمونیسم این طبقه بوده است. این را در مواضع سیاسی حزب ما در دفاع از انقلاب مصر در برابر ارتش ضد انقلابی برای به شکست کشاندن آن، در مورد جنگ داخلی در سوریه و دخالتهای امپریالیستی در این کشور، در دخالت فعال علیه توهم پراکنی و عوامفریبی در جریان انتخابات جمهوری اسلامی ایران، در برخورد به وضعیت سیاسی حاضر در ایران و تقابلهای آتی طبقه کارگر و جمهوری اسلامی، در مورد انقلاب آتی ایران و کمونیستها و طبقه کارگر و... به خوبی نشان داده است. پلنوم تأکید داشت که این موقعیت منحصر به فرد اما، با موقعیت سازمانی و تشکیلاتی حزب، در ایران و در خارج کشور، متناسب نیست. پلنوم در ادامه و در بحث استنتاجات سیاسی و تشکیلاتی از بیانیه حزب، و در سایر بحث های خود، راههای فائق آمدن بر این کمبود را مورد بحث قرار داد، و برای کمیته مرکزی و سایر کمیته های حزبی، جهت گیریهای متفاوتی را معلوم کرد.

- در بحث مروری بر اوضاع سیاسی ایران و جهان، استنتاجات سیاسی تشکیلاتی از بیانیه حزب، " ایران بعد از انتخابات عرصه های اصلی جدالهای طبقاتی"، پلنوم بطور ویژه ای در مورد تفاوت های کار حزب در داخل و در خارج از کشور، به بحث و تبادل نظر پرداخت و بر گسترش نوع دیگری از کار و فعالیت، که سنتا جنبش کمونیستی با آن تداعی میشد، تاکید گذاشت. پلنوم در این راستا بر ضرورت حضور فعال و مؤثر در همه تقابلهای اصلی در جامعه، بویژه بر مقابله جدی با "افق انتظار" تأکید داشت. علاوه بر این، در رابطه با امکاناتی که در اینروره در مقابل طبقه کارگر برای متحد و متشکل کردن خود وجود دارد، امکاناتی که طبقه کارگر را برای طرح توقعات و انتظارات خود و سنگربندی در جدالهای آتی با جمهوری اسلامی در موقعیت مناسب تری قرار میدهد، بحث و تبادل نظر شد.

پلنوم بر این واقعیت تاکید کرد که بهبود رابطه غرب با جمهوری اسلامی، مستقل از سرانجام آن، بلافاصله بر فضای تحرک سیاسی در خارج کشور و همچنین بر قطب بندی های جنبش های اعتراضی در داخل کشور، تاثیر مستقیم خواهد گذاشت. آشتی دول غربی با جمهوری اسلامی، موجب بسته شدن میدان باز تحرک محافل دست راستی دول حاکم در غرب در "دفاع از پناهندگان ایرانی"، "دفاع از زندانیان سیاسی" و "حمایت از مبارزات و اعتراضات" اکثریت محروم جامعه ایران، خواهد شد. به این اعتبار میدیای رسمی دول غربی پایمال شدن حقوق زنان و کارگران و اکثریت محروم جامعه ایران را، همچون گذشته پوشش نخواهد داد و دول غربی فعالیت لابیستی با اپوزیسیون ایران را بشدت کاهش خواهد داد.

این وضعیت، هرچند که شرایط را "از بالا" به ضرر قربانیان توحش جمهوری اسلامی تنگ تر میکند، اما میدان را برای ایجاد یک همبستگی بین المللی و جلب حمایت جنبش های مترقی، اتحادیه های کارگری و سازمانهای مدافع حقوق انسانی و حقوق پناهندگی، در دفاع از حقوق پایمال شده اکثریت محروم جامعه ایران، بازتر خواهد کرد. میدان برای فعالیت کمونیست ها، برای اعمال فشار از پائین و برای ایجاد انواع ائتلاف ها و اتحاد ها با جنبش کارگری و سایر جنبش های مترقی در خارج کشور، باز تر خواهد شد. و جوامع مترقی و اکثریت محروم جامعه ایران، زنان، جوانان و طبقه کارگر، صدای اعتراض مترقی به جمهوری اسلامی و مبارزه مترقی علیه تعرضات آن به حقوق شهروندان و طبقه کارگر را، بیش از پیش خواهند شنید.
کمیته مرکزی تأکید کرد که حزب حکمتیست باید در خارج کشور و در ایران، با تکیه بر سنت اعتراض و مبارزه کمونیستی، در مبارزات جاری طبقه کارگر، در مبارزات و اعتراضات زنان و جوانان برای آزادی و برابری، دخالت فعال داشته باشد. و تلاش کند که در دل این اعتراضات همراه با رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر،هرچه بیشتر انشقاق در درون طبقه کارگر را بکاهد، اتحاد و همدلی در میان رهبران و فعالین کمونیست این طبقه را افزایش دهد، علیه سلطه خرافه و افکار و عقاید بورژوایی بر طبقه کارگر تلاش کند، افق انقلاب سوسیالیستی را به افق عمومی فعالین کمونیست تبدیل کند، این افق را در مقابل کل طبقه کارگر و جامعه به عنوان تنها راه حل انسانی قرار دهد، و تشکیل کمیته های کمونیستی را به امری در دسترسی و عاجل تبدیل کند.
- در مورد کار حزب در کردستان، کمیته مرکزی در مورد تأثیر این اوضاع بر فضای سیاسی در کردستان، موقعیت بورژوازی کرد و جریانات ناسیونالیست، تلاش تاکنونی آنان برای استفاده از شکاف غرب و جمهوری اسلامی، تلاش آنها برای تبدیل پتانسیل اعتراضی به جمهوری اسلامی به پشتوانه راه حلهای بورژوا ناسیونالیستی خود و در خدمت ساخت و پاخت با دول امپریالیستی و یا حکومت جمهوری اسلامی، و پتانسیل به شدت ارتجاعی آنان، بحث کرد و بر ضرورت مقابله سیاسی با جریانات راست و چپ ناسیونالیست کرد تأکید کرد.
- در مورد کنگره آتی حزب، پلنوم تصمیمات لازم را اتخاذ کرد.
- پلنوم در ادامه ثریا شهابی را در پست دبیر کمیته مرکزی ابقا کرد.

حزب کمونیست کارگری – حکمتیست
hekmatist.com
۷ نوامبر ۲۰۱۳

ترور جنایتکارانه رفیق آزاد احمد

طبق اطلاعیه دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان، رفیق آزاد احمد، از شخصیت های محبوب و از رهبران برجسته کمونیست در عراق، روز ۳۰ اکتبر توسط گروهی تروریست، در کرکوک ربوده شده و بطرز فجیعی به قتل رسیده است.

رفیق آزاد عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری کردستان بود که سالها در راه رشد و گسترش کمونیسم در عراق و کردستان، و برای رهایی طبقه کارگر بی وقفه مبارزه کرده است. رفیق آزاد برای طبقه کارگر کردستان و عراق، برای همه محرومان این جامعه سمبل آزادیخواهی، عدالتخواهی و عشق عمیق به انسان و انساندوستی بود.

رفیق آزاد چهره محبوب و سرشناس جنبش کمونیستی در عراق و کردستان بود و از دست دادن او، بی تردید ضایعه بزرگی برای طبقه کارگر عراق، جنبش کمونیسم کارگری، بویژه برای دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان است.

حزب حکمتیست ضایعه از دست رفتن رفیق آزاد را به خانواده رفیق آزاد، بویژه به همسر او، رفیق ساکار، فرزندان، و همه بستگان، رفقا و همرزمانش در دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان، عمیقا تسلیت میگوید.

این ترور جنایتکارانه موجی از نفرت از مرتکبین آن را، در میان طبقه کارگر عراق، کمونیست ها، و تمام کسانیکه که آزاد احمد را در تمام لحظات مبارزه خود برای آزادی و برابری در کنار خود داشتند، برمی انگیزد.

دولت عراق و دولت کردستان عراق، مسئول شناسایی جنایتکارانی که عامل این ترور بوده اند، هستند و باید جوابگو باشند.

اندوه از دست دادن رفیق آزاد، و نفرت و انزجار از این عمل جنایتکارانه را باید به قدرت مباره برای آرمان های کمونیستی، برابری طلبانه و آزادیخواهانه او تبدیل کرد.

یاد عزیز رفیق آزاد احمد همیشه گرامی است.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست
۳۱ اکتبر ۲۰۱۳

مراسم گرامیداشت یاد رفیق آزاد احمد در شهر "سلیمانیه"

به همین مناسبت در نقاط مختلف جهان مراسم هایی جهت بزرگداشت یاد رفیق آزاد احمد برگزار شد

فاکتورهای جدید در فضای سیاسی ایران
مصاحبه کمونیست با بهرام مدرسی

کمونیست: چه فاکتورهای جدیدی در فضای سیاسی ایران برای شما قابل مشاهده هستند؟

بهرام مدرسی: جدیدترین فاکتور شاید از سر گیری مجدد رابطه فعال ایران با آمریکا و تلاشش برای پایان دادن به مجادلاتی که سر برنامه های اتمی ایران و تحریم هایی که به این بهانه تصویب شدند باشد، چیزی که دیگر دنیا درباره آن صحبت میکنند. این دور جدید تلاش دوطرف برای نزدیک شدن به هم البته صف بندی های جدیدی را چه در ایران و چه در خارج باعث شده است که شاید بعدا بشود به آن پرداخت.

کمونیست: ضرورت رابطه ایران و امریکا از دو طرف بر چه پایه هایی متکی است؟

بهرام مدرسی: روشن است که سناریوی سلاح های اتمی ایران برای توضیح رابطه میان آمریکا و ایران چرند است. مجادله و معامله بعد از آن دو طرف داشته و دارد. ایران و دولت آمریکا.
تا آنجا که به دولت آمریکا مربوط میشود، شکست سیاستهای اقتصادی و سیاسی دولت بوش در جهان بعد از ۱۱ سپتامبر شاید اصلیترین دلیل آن باشد. با ازهمپاشی بلوک شرق عملا جهان ۲ قطبی غرب و شرق دیگر تمام شد، دولت آمریکا با ادعای سرکردگی جهانی پا به جهان پس از جنگ سرد نهاد. ۱۱ سپتامبر عملا امکان بیشتری را در این رابطه برای دولت آمریکا باز کرد، تحرکات نظامی دولت آمریکا و ادعای سرکردگی جهانیش، قوانینی که از طرف دولت آمریکا به بانک جهانی پول برای حمایت از سرمایه آمریکایی دیکته شدند، پایین آوردن نرخ بهره از طرف بانکهای آمریکایی برای به زانو درآوردن کارتلهای مالی رقیب، دوبرابر شدن سقف سرمایه گذاری در صنایع نظامی، تنگ تر کردن فضای سیاسی جهان به نفع سیاست های دولتی آمریکا، گروکشی علنی از دوستان و رقیبان خود، همه و همه ابعاد آن سیاستهای عمومی بودند که بخصوص پس از ۱۱ سپتامبر از طرف دستگاه دولتی آمریکا عملی شدند. چه دولت آمریکا و چه هر دولت بورژوایی دیگری اما ازقبل هژمونی سیاسی و نظامی خود انتظار بهره بری بیشتر و سود بیشتر برای سرمایه های خود را دارد، این اتفاق نیفتاد. منجلاب افغانستان و عراق بخصوص نه تنها اهداف سیاسی قابل انتظار را برای دولت آمریکا برآورد نکردند، نه تنها امکانات مالی بیشتری برای سرمایه آمریکایی ایجاد نکردند، بلکه خود بانی چنان مخارج بالایی برای دولت آمریکا شدند که تامین آنها در طولانی مدت عملا غیرممکن بود. بحران جهانی مالی اخیر هم به این روند شدت بخشید.
جهان پس از شکست بلوک شرق اما آنطور که دولت آمریکا انتظارش را داشت، یک جهان یک بعدی باقی نماند. اتحاد اروپا، چین و روسیه بخصوص به تدریج به فراکسیونهای رقیب آمریکا در سطح جهانی بدل شدند، درشرایطی که دولت آمریکا روزانه میلیونها دلار باید صرف مخارج نظامی خود میکرد، دولتهای چین و روسیه بخصوص و اتحاد اروپا از طرف دیگر سرمایه گذاری های عظیمی در سطح جهانی کردند، دولت چین که دیگر حتی به وام دهنده اصلی خود دولت آمریکا هم تبدیل شد. در دهه ۶۰ قرن گذشته یکی از سیاستمداران آمریکایی که نامش را بخاطر ندارم گفته بود که" بگذارید دولت شوروی اسلحه مجانی و خدمات مجانی برای انقلابات کشورهای جهان سوم صادر کند، ما سرمایه صادر میکینم و بهره میبریم، در پایان خط کیسه آنها خالی و ما پیروز خواهیم بود" این داستان مصداق امروز خود دولت آمریکا است. آنها درحالی که بیلیونها دلار خرج جنگ میکردند، رقبایشان آرام آرام بازارهای جهانی را به تسخیر خود میاوردند. دولت آمریکا مجبور بود که توازنی میان آرزوهایش، مخارجش، سیاست جهانیش و موقعیت جهانیش ایجاد کند. رسالت اصلی اوباما ایجاد این توازن بود و هست، نه به قیمت از دست دادن موقعیت برتر بلکه برای نجات این موقعیت و تثبیت آن.
معاملات سیاسی برسر آینده سوریه عملا محدودیت های دولت آمریکا را یکبار دیگر نشان داد. دولت چین تاریخا نقشی در سیاست جهانی بازی نکرده است، حق وتو در شورای امنیت برای تضمین موقعیت جهانی چین فعلا کافی به نظر میرسند، دولت روسیه اما چه قبل از انقلاب اکتبر و چه پس از آن همیشه یک پای دخالت در سیاست های جهانی بوده است. بحران سوریه روسیه را دوفاکتو بعنوان یک طرف اصلی در معاملات جهانی به دولت آمریکا تحمیل کرد. دوره پس از ۱۱ سپتامبر به پایان خود رسیده است. ما در انتهای این دوره با آکتورهای رقیب آمریکا در سیاست جهانی روبرو هستیم.
از سرگیری مذاکرات با ایران یک قدم در مسیر تثبیت موقعیت فعلی به نفع آمریکا است، یا حداقل قرار است از خرابتر شدن آن جلوگیری میکند. ادامه تحریم ها علیه ایران عملا دولتهای دیگر و بخشی از کشورهای اروپایی را ممکن است مجبور به یک صفبندی دیگر علیه آمریکا بکند، صف بندی که دولت آمریکا بعد از تجربه سوریه بشدت از آن پرهیز میکند. دولت آمریکا کمپانی های غیر آمریکایی را که با ایران معامله میکنند را جریمه میکند، این شاید کوتاه مدت کسی را ساکت کند، طولانی مدت اما مانع ادامه سرمایه گذاری ها و همکاری هایی میشود که این دولتها با ایران دارند و خود این منبع یک اتحاد دیگر بعد از سوریه علیه آمریکا میتوانست باشد. به این فاکتور باید تغییر استراتژی آمریکا را هم اضافه کرد، خاورمیانه دیگر آن نقش و جایگاه سابق را در استراتژی جهانی دولت آمریکا ندارد، تمرکزشان بیشتر به طرف آسیای دور چرخیده است و مشغول استقرار بزرگترین ناوهایشان در اقیانوس آرام هستند. در نتیجه موقعیت ایران و امکانش در تاثیرگذاری بر اوضاع منطقه میتواند یا مثل مورد سوریه در کنار روسیه و چین قرار بگیرد و یا اینکه اگر نه در کنار آمریکا، حداقل از این بابت خنثی بماند.

اعدام، سهم ما از دولت "اعتدال"

به اتحادیه های کارگری، احزاب، نهادها و شخصیت های انسان دوست و مردم متمدن

اعدام در ایران سیر صعودی یافته است، از زمان انتخاب روحانی و روی کار آمدن دولت "اعتدال" او، بیش از ۳۰۰ نفر اعدام شده اند. سالانه دهها زندانی تنها بدلیل عدم امکانات درمانی اولیه، جان خود را در زندانها از دست میدهند. هزاران نفر با احکام اعدام در پشت درهای زندان های ایران، در انتظار اند. همزمان هزاران زندانی سالیان سال در زندانهای جمهوری اسلامی بدلیل شرایط وحشیانه زندان، عدم امکانات اولیه زندگی، شکنجه های جسمی و روانی، و به خاطر فقدان امکانات درمانی اولیه، دچار انواع بیمارهای گوناگون شده و با مرگ دست و پنجه نرم میکنند. و در حال حاضر دهها زندانی در زندانهای مختلف ایران در اعتراض به نبود امکانات درمانی و عدم رسیدگی به وضع زندانیان بیمار دست به اعتصاب غذا زده اند. بعلاوه در ایران حرکات اعتراضی علیه این اعدامها در جریان است و خطر سرکوب این اعتراضات، مردم ایران را تهدید میکند.

معلوم بود وهست که سهم طبقه کارگر و زنان و جوانان معترض، سهم مخالفان جمهوری اسلامی از دولت "اعتدال"، بر خلاف تبلیغات رسانه های جمهوری اسلامی و مدافعان رسوای آن در کشورهای غربی، ادامه همان توحش و جنایتی است که بیش از سه دهه بر مردم ایران رفته بود، است. دولت اعتدال روحانی، همان اندازه در سرکوب مخالفان افراطی و تندرو است، که دولت احمدی نژاد و همه دولتهای پیشین در جمهوری اسلامی ایران است. این حکومت بدون سرکوب و افراطی گری در نقض حقوق اکثریت محروم مردم ایران، قادر به حکومت کردن نیست. جمهوری اسلامی پاستوریزه و اصلاح شده، همین توحشی است که جریان دارد.

اما امروز آنچه که نفرت آور است، این واقعیت است که "جامعه بین المللی" که نام انواع دول دست راستی و پارلمانهای کشورهای غربی، همراه با نهادهای حقوق "بشری" آنها است، بر این جنایات لب فرو بسته اند. سکوت امروز شان بیش از هر چیز بیانگر ریاکاری دیروزشان در اعتراض به اعدامها و سرکوب و توحش است.

در دنیای واقعی اعتراض دیروز دول غربی و شکوه های بی مایه اصلاح طلبان درون حکومتی نسبت به افراطی گری، نه امری مربوط به سرکوب و اعدام، اعتراض به بیحقوقی زن، اعتراض به دستگیری شخصیتهای کارگری و ...، نه در دفاع از آزادی و حمایت از مبارزه مردم آزادیخواه ایران علیه جمهوری اسلامی، نه در دفاع از حق کارگر برای آزادی و رفاه، نه در دفاع از جنبش برابری طلبانه زنان که فقط و فقط ابزاری برای رام کردن جمهوری اسلامی و کشیدن آن پای میز مذاکره بود. این مخالفین دروغین سرکوب، امروز که پای مذاکره و توافق با جمهوری اسلامی رفته اند، همگی در مقابل سیر اعدامهای دولت روحانی، کر و کور و لال شده اند. امروز باید ریاکاری دول غربی و "مراجع بین المللی" آن، ریاکاری اپوزیسیون طرفدار روحانی، و ادعای دروغین دوستی با طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در ایران را افشا کرد.

مردم آزادیخواه، رفقای کارگر

تقابل با توحش جمهوری اسلامی و ماشین کشتار دولت روحانی کار ما است. مخالفت با اعدام و دفاع از حقوق اولیه زندانیان، دفاع از مطالبات زندانیان اعتصابی کار ما است. و دول مرتجع غربی شریک جرم سران جمهوری اسلامی اند. سکوت و مماشات دولتهای بورژوایی در غرب و همدستی آنها با دولتهایی چون ایران نه امری جدید است و نه دور از انتظار. آنها خود بانی جنایتهای هزار بار هولناک تری در جهان بوده اند. نباید به آن‌ها امیدی بست. ما همیشه گفته ایم که دوستی و دشمنی در صف دشمنان، از هر طرف علیه منافع اکثریت محروم جامعه است. هم دشمنی دیروزشان و هم دوستی امروزشان، برای اکثریت محروم جامعه جز سرکوب و بی حقوقی ببار نخواهد آورد و امید بستن به این سناریوها، توهم است.

امروز نوبت ما، صف بیشمار انسانیت در ایران و در غرب، است که علیه سرکوب و اعدام در ایران، در حمایت از طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران به میدان بیائیم. برای افسار زدن بر توحش جمهوری اسلامی، برای مقابله با اعدام باید ، به نیروی خود متکی شد.

طبقه کارگر و بشریت متمدن و آزادیخواه سنت و تجربه فشار به دول ارتجاعی چون ایران، افریقای جنوبی، و دفاع از طبقه کارگر و مردمی که برای آزادی و برابری مبارزه میکنند، به اتکا به قدرت خود را دارد. باید این سنت را زنده کرد. باید یکبار دیگر به اتکا به قدرت متحد خود علیه رژیمهای مستبدی چون جمهوری اسلامی و متحدین بین‌المللی اش ایستاد. طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران امروز بیش از هر زمانی به حمایت شما، متحدین طبیعی خود، نیاز دارد.

مرگ بر جمهوری اسلامی   زنده باد آزادی و برابری

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

۶ نوامبر ۲۰۱۳

اما تا آنجا که به ایران برمیگردد، از سرگیری مذاکرات یک هدف فوری دارد که آنهم پایان دادن به تحریم های اقتصادی آمریکا علیه ایران است. این تحریم ها بسیاری از صنایع را عملا تعطیل کردند. بالارفتن نرخ بهره در ایران، بی ارزش شدن پول ایران، گرانی و بیکاری های وسیع از نتایج بلافاصله این تحریم ها بودهاند. نتایجی که مانع اجرای آن برنامه های وسیع اقتصادی هستند که درحال اجرا بودند. حکومت اسلامی دو طرح خصوصی‌سازی ها و هدفمند کردن یارانه ها را به اجرا در آورد. هر دو طرح در اساس قرار بود که عرصه های وسیعتری برای سرمایه گذاری و باز کردن بازار رقابت و انباشت بیشتر سرمایه را برای بورژوازی تضمین کنند. این به معنی محدود کردن دست دولت از دخالت در پایه‌ای ترین فونکسیون های تحرک سرمایه بود. دولت قرار است چهارچوب عمومی تحرک و سودآوری سرمایه را تضمین کند و امکان تحرک بیشتری را برای سرمایه های بزرگ بوجود آورد. دولت احمدی نژاد رسالتش اجرای این طرح ها بود، روندی که در نتیجه مخالفین داخلی حکومت و مواضع سیاسی دولت احمدی نژاد در سطح جهانی نه تنها شرایط مناسب را برای اجرای این طرح ها فراهم نکرد، بلکه با شدت دادن به تخاصمات میان آمریکا و ایران و تحریم های ذکر شده عملا با مشکلات جدی روبرو شد. روحانی سرکار آمد تا همان اهداف را با سیاست های جهانی مناسبتری اجرا کند. موقعیت سیاسی جمهوری اسلامی در منطقه و روابط نزدیکش با روسیه و چین همانطور که قبلا به آنها اشاره شد، امکان این را فراهم کرد تا با دست برتری به پای میز مذاکره بنشینند.

کمونیست: ورود ویا بازگشت به بازارهای جهانی دلیلی برای شروع این مذاکرات از طرف ایران نیست؟

بهرام مدرسی: جمهوری اسلامی به بازارهای جهانی وصل است. امکان تصور اینکه بورژوازی در جایی از جهان ۳۰ سال بدون وصل بودن به بازارهای جهانی کار کند برای من مشکل است و فکر میکنم که ممکن هم نیست. بورژوازی ایران بعد ازدوره کوتاهی پس از انقلاب ۵۷ با رسالت سازمان دادن تولید بورژوایی شروع بکار کرد، مختصاتی دارد که قبلا در نوشته ای بنام "توسعه سرمایه داری در ایران" به آنها اشاره کردهام. لازم نیست شما آمار و ارقام را بررسی کنید، نگاهی به زندگی در ایران وصل بودن این جامعه به بازارهای جهانی را به شما نشان میدهد، خود همین که دولت آمریکا امکان پایین آوردن ارزش پول ایران را دارد به معنای وصل بودن این پول به بازار جهانی است. درثانی بازارهای جهانی هم تنها بازارهای غرب نیستند. معاملات بالای ایران با چین و روسیه و هند همین را نشان میدهد. ایران برای نمونه امروز یک پای مهم معاملات بازرگانی با جمهوری های سابق شوروی در شمال ایران و بخش دیگری از کشورهای آمریکای لاتین است. شما یا باید همه این کشورها را از لیست متصلین به بازارهای جهانی حذف کنید و یا اینکه قبول کنید ایران به این بازارها وصل بوده و هست. فکرمیکنم اشتباهی که میشود این است که دولت آمریکا و بازاری که مستقیما به آن وصل است بعنوان تنها بازارجهانی دیده میشود، همانطور که در جواب سوال اولتان اشاره کردم توازن قوای جهانی آکتورهای متعددی دارد.

گذشته از این فکر میکنم که اشتباه است که ما سیاست را مستقیما به اقتصاد وصل کنیم. این درست است که مبنای همه تحرکات سیاسی بورژوایی انباشت سرمایه است اما اگر ما فقط این را ببینیم، امکان توضیح مجادلات درونی بورژوازی را نخواهیم داشت. نمیشود هر تصمیم سیاسی هر جناحی از بورژوازی را مستقیما به پایه ای ترین فونکسیونهای تحرک سرمایه وصل کرد، ازجمله همین وصل شدن به بازارجهانی سرمایه برای نمونه.

کمونیست: سیاست و اقتصاد در ایران چه تغییری خواهند کرد؟

بهرام مدرسی: اینکه برای چه کسی؟ سوال شما را شاید تکمیل تر کند. معتدل شدن رابطه میان ایران و آمریکا در درجه اول فشار بار زندگی میلیونها انسان در ایران را که بار اصلی فشار ناشی از تحریم های اقتصادی را میکشند، کمتر خواهد کرد و به مردم امکان میدهد فعلا نفس راحتتری بکشند، من اینرا به نفع زندگی و مبارزه طبقه کارگر میدانم. از سر گیری روابط برای جمهوری اسلامی قدمی است که نقشش در سیاست منطقه رسما جدی تر گرفته شود و موانع بر سر اجرای پروژه های اقتصادی اش، که بالا به آنها اشاره کردم، برطرف شوند. کل حکومت اسلامی در رابطه اش با مردم از موقعیت برتری برخوردار خواهد شد، موفقیت های خارجی این را هم باید تضمین کنند. اینکه آیا سیاستی معتدل تر در قبال آمریکا و غرب به کمتر شدن فشار فرهنگی حکومت بر مردم خواهد انجامید را باید دید، دامنه فشار فرهنگی به نظر من به هر حال کمتر خواهد شد. حکومت اسلامی با اجرای طرح های اقتصادی که بالا به آنها اشاره کردم، تلاش میکند که سیستم اقتصادی اش را کلاسیک تر کند، این نمیتواند بر کل فضای سیاسی و فرهنگی بی تاثیر باشد. آن چیزی که به آن جنبش خلاصی فرهنگی میگفتیم به نظر میرسد که کم وزنش را از دست بدهد، طبقات دارا در ایران در کنار تضمین موقعیت اجتماعی و اقتصادیشان، با کمی شل شدن فشار فرهنگی راضی خواهند بود، این را در اهداف جنبش سبز و بعد از آن در حمایتشان از روحانی نشان دادند، به نظر من بعد از این دوره ما با جامعه ای که پلاریزه تر است روبرو خواهیم بود، طبقات بیشتر از تاکنون با اهداف مختص به خود مقابل هم قرار خواهند گرفت. طبقه کارگر در این حال بخصوص در موقعیت مخصوص تری قرار خواهد گرفت. نمیتوان دیگر اهداف طبقات دیگر را بعنوان اهداف مشترکمان به آن فروخت.

کمونیست: بعضی از چپ ها که میگویند جمهوری اسلامی به خاطر رها شدن از بحران سیاسی اقتصادی اش تن به چنین رابطه ای میدهد و ادعا میکنند که سازش غرب با جمهوری اسلامی برای کوتاه کردن دست جمهوری اسلامی از کشورهای منطقه و رفع مزاحمت های اسلام سیاسی است. میگویند که غرب متوجه است که جمهوری اسلامی در ضعیف ترین موقعیت آن است و غرب میخواهد این موقعیت ضعیف انرا تثبیت کند. نظر شما در این باره چیست؟ شما فکر میکنید ادعای اینکه مردم این نظام را نمیخواهند چه اندازه واقعی است؟

بهرام مدرسی: اولا جمهوری اسلامی در ضعیفترین موقعیت نیست، نگاه کوتاهی به سوریه، عراق، لبنان و شکست های آمریکا در افغانستان و عراق و نقش ایران در منطقه و نگرانی های دولتهای عربستان و قطر و غیره اتفاقا موقعیت برتر حکومت اسلامی را نشان میدهد. بحران اقتصادی جمهوری اسلامی هم بیشتر یا کمتر از بحران کشورهای دیگر سرمایه داری هم نیست و در چهارچوب روند گردش و بازتولید سرمایه میتوان آنرا توضیح داد. برای آمریکا و غرب نه تثبیت موقعیت ضعیف جمهوری اسلامی بلکه قبول آن بعنوان یکی از آکتورهای دخیل در منطقه است و این نمیدانم چرا باید به ضرر حکومت اسلامی باشد؟ مشکل این چپی که شما به آن اشاره میکنید این است که نه جمهوری اسلامی را میشناسد، نه شناختی از مختصات تحرک سرمایه داری دارد و نه اصلا جامعه ایران را میشناسد، این چپ در حرف فراوان خیلی سرنگونی طلب است، تا آنجا که در هر تحرک سیاسی قدم آخر سرنگونی جمهوری اسلامی را میبینید و عاجز از شناختن روندهای واقعی زندگی و مبارزه اجتماعی در ایران است. این رادیکالیسم به اصطلاح چپ در حرف، در عمل یک پراگماتیسم عمیقا راست را در خود دارد. به همین دلیل بخشی از همین چپ چشم امید به حمله آمریکا به ایران را داشت وحتی تبلیغش هم میکرد. برای این چپ در ایران یک رژیم اسلامی حاکم است، نه حکومتی سرمایه داری با تمام پیچیدگی هایش. به همین جهت این چپ نمیتواند بفهمد که بخشی از آن مردمی که به آن اشاره میکنند، دخیل و یا شریک در استثمار بخش دیگر این مردم که طبقه کارگر و زحمتکشان است و از سایه سر حکومت اسلامی به نان و نوایی رسیده است، مشکل این بخش از مردم با مشکل آن بخش دیگری که استثمار میشود با جمهوری اسلامی یکی نیست، بنابراین منفعت همه مردم را یکی دانستن و براساس آن سناریویی برای سرنگونی حکومت اسلامی ریختن بیشترین کلاه سر طبقه کارگر گذاشتن است و همین عمق آن سیاست راستی را که قبلا به آن اشاره کردم را باید نشان دهد. بخشهایی از بورژوازی ایران تعدیل های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را خواهان است تا بتواند هم تحرکش را در بازار ایران وسعت دهد و سقف سودش را بالا ببرد و هم رفاهی را که از این راه برای خود بدست آورده است را بهتر استفاده کند، نمیخواهد مدام در راه دبی و ترکیه برای کیف و حالش باشد. اینها مشکل این طبقه با جمهوری اسلامی هستند. طبقه کارگر در ایران اما مشکلش با حکومت اسلامی از این سر نیست این را بارها توضیح دادهایم.

کمونیست: به اصل سوال بازگردیم. در شرایط بعد از توافق ایران و آمریکا، کمونیسم وطبقه کارگر کجا قرار میگیرند و با کدام چالنج ها روبروستند؟

بهرام مدرسی: همانطور که قبلا گفتم رابطه میان طبقات به نظر من روشنتر میشود. دامنه کاربرد اهداف عمومی برای طبقات دارا در کشاندن طبقه کارگر حول اهدافشان محدودتر خواهد شد، همه اینها اما بستگی به این دارد که آیا فعالین آگاه طبقه کارگر این موقعیت متفاوت را میشناسند یا نه؟ به نظر من مبارزه حول دستمزدها به محور اصلی مبارزه طبقه کارگر تبدیل خواهد شد.

چیزی که ما در این دوره شاهد آن خواهیم بود، باز شدن کانالهایی در مبارزه برای افزایش دستمزدها و مبارزات کارگری هستند که در ۳۰ سال گذشته سابقه نداشته اند. دولت مجبور میشود که مجاری اعتراض و مبارزه برای افزایش دستمزدها را باز کند چرا که در غیر اینصورت با طغیان عمومی گرسنگان روبرو خواهد شد. خود پروسه تعیین حداقل دستمزدها هرچه بیشتر از دایره مجلس و ادارات دولتی خارج و هرچه بیشتر به توازن قوای میان سرمایه و طبقه کارگر تبدیل میشود. خود این اما تنها درصورتی امکان پذیر است که دولت شرایط امنی را برای سرمایه و تحرک آن تضمین کند. تضمین کند که کشمکش کار و سرمایه برسر تعیین حداقل دستمزد در همین سطح باقی میماند. دولتی که سرکوب و خفقان را در عین حال میتواند تضمین کند. از طرف دیگر طغیان علیه بالارفتن قیمت ها هم میدان دیگری است که عملا باز میشود و خود این شرایطی را به دولت بورژوایی تحمیل میکند که در نتیجه آن فقط سرکوب جواب نخواهد داد.

اینکه چه درجه رفاه اقتصادی در نتیجه کل شرایط جدید نصیب طبقه کارگر میشود؟ مستقیما به قدرت این طبقه در وارد شدنش به این جنگ بستگی دارد. رفاه را بورژوازی هیچ وقت داوطلبانه تقسیم نمیکند. این تنها بخشی از پروپاگاند دستگاه های تبلیغاتی شان برای ساکت کردن طبقه کارگر است. آنها رفاه و سود خود را بنام رفاه کل جامعه میفروشند. چه ایران باشد و چه آمریکا و اروپا فرقی نمیکند. آنچه که واضح است در قدم اول گرسنگی و گرانی است که به طبقه کارگر تحمیل میشود.

حجم تولید طولانی مدت به نظر من بالا میرود. خود امکان رقابت، سرمایه را مجبور به بالا بردن سقف تولید میکند. بالا بردن سقف تولید در جوامع سرمایه داری اما به معنای بالارفتن سطح دستمزدها نیست بلعکس آن است. بالا رفتن سطح تولید سهم کل طبقه کارگر از ثروت تولید شده را پائین میاورد. ارزش اضافه تولید شده در یک شیفت میان تعداد کالاهای بیشتری تقسیم میشوند. کارگر در زمان معینی مجبور به تولید بیشتر میشود. به مارکس مراجعه کنید. این درمورد ایران هم صادق خواهد بود. چیزی که اینجا هم میتواند افسار بر گردن سرمایه بیاندازد، مبارزه متشکل طبقه کارگر برای افزایش دستمزدها است.

کمونیسم ما باید در این عرصه حضور داشته باشد. مبارزه برای افزایش دستمزدها میتواند به مبنای شکل گیری تشکل های گوناگون کارگری بشود. تشکل خود کارگران کمونیست در این بطن هم چیزی است که بارها درباره آن صحبت کردهایم.

ایران، بعد از انتخابات

جدال های طبقاتی

مظفر محمدی

انتخابات ۹۲ نقطه عطفی در دوره جدید حیات جمهوری اسلامی است.

بورژوازی حاکم در ایران با بحران های کمرشکن اقتصادی، بحران سیاسی داخلی و بحران در رابطه با کشورهای بزرگ از جمله امریکا و اروپا روبرو است. ادامه ی این وضعیت جمهوری اسلامی را بر لبه پرتگاه قرار داده است .

انتخابات ریاست جمهوری در متن چنین شرایطی و برای پاسخ به آن صورت گرفت. جمهوری اسلامی با تن دادن به یک دولت میانه رو، هم دو قطبی اصلاح طلبی و اصولگرایی را حاشیه کرد و هم چهره ی دیگری از جمهوری اسلامی را به جامعه بین المللی نشان داد که آماده است اختلافاتش را با مذاکره و بدون هیاهوی شعارهای ضد امریکایی و ضد غربی با آنها حل و فصل کند. این سیاست و تغییر آرایش بورژوازی ایران مورد توافق همه ی جناح ها و دسته بندیهای اقتصادی، سیاسی و نظامی در جمهوری اسلامی است. خامنه ای بر خلاف تصورات رایج که گویا نماینده خدا و اشاعه اسلام بر کره زمین است و به جز ایدئولوژی اسلامی به چیزی پایبند نیست، علاوه بر رهبری سیاسی جمهوری اسلامی، یک تراست مالی و اقتصادی بزرگ و یک بلوک قدرتمند نظامی است. اسلام خامنه ای جز ابزاری در خدمت منافع سرمایه و سود و برای امنیت آن از خطر طبقه کارگر و کمونیسم نیست.

از طرف دیگر توده های میلیونی کارگر و زحمتکش از بحران اقتصادی و تورم و گرانی که محاصره اقتصادی آن را مضاعف کرده است کمرشان شکسته است. این شرایط ضرب در سرکوب عریان سیاسی از طرفی و عدم آمادگی طبقه کارگر برای سازماندهی یک مبارزه اقتصادی و سیاسی و نبردی طبقاتی با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری آزادی و برابری، باعث شده است که صف بهم ریخته و متفرق و بی سازمان طبقه ی کارگر و مردم، راه برون رفت از این وضعیت را در تغییر سیاستهای داخلی و بین المللی جمهوری اسلامی جستجو کند. شرکت میلیونی مردم در انتخابات و رای به روحانی هم پاسخ مردم به این شرایط کمر شکن اقتصادی وسیاسی است. در واقع تداوم توهم مردم به اصلاحات درجمهوری اسلامی و بهبودی در شرایط کار و زندگی است.

در نتیجه ی این وضعیت و در ایران بعد از انتخابات، قطب بندی های درون جمهوری اسلامی تخفیف یافته، اختلافات جناحی در مقابل یکپارچگی کنونی حاشیه ای شده است.همچنین روند کنونی بسوی کاهش تشنجات جمهوری اسلامی با بورژوازی بین المللی می رود. به این اعتبار در فرهنگ سیاسی نظام جمهوری اسلامی و بورژوازی بطور کلی، میانه روی واقعیت دارد و یک تاکتیک یا عقب نشینی موقتی نیست. چرا که ادامه وضع سابق برای جمهوری اسلامی مرگبار است. بحران اقتصادی درنتیجه تحریم های اقتصادی و فقر و فلاکت و بیکاری وسیعی که سراسر جامعه را فرا گرفته است برای جمهوری اسلامی عوارض سهمناکی در بر دارد. پافشاری بر گسترش فعالیت در زمینه انرژی هسته ای و شاخ و شانه کشیدن های سابق دامنه ی این عوارض را گسترده تر خواهد کرد. بورژوازی ایران بیش از خطر حمله نظامی، به خطر اعتراضات و خیزش های میلیونی بیکاران و مردم زحمتکش و زنان و جوانان عاصی از جمهوری اسلامی واقف است. همه جناح های دولتی و غیردولتی صفوف جمهوری اسلامی این را فهمیده اند.

دولت جدید بر آمده از یک توافق درون جناح های بورژوازی ایران و برای بیرون کشیدن جمهوری اسلامی از وضعیت کنونی ماموریت یافته و همزمان نقش ناجی و بهبود دهنده ی شرایط زندگی مردم را بازی می کند. همه ی صفوف بورژوازی ایران در لباس آخوند، نظامی، لیبرال، بوروکرات، تکنوکرات، طبقه ی متوسط و خرده بورژوازی پشت ان صف بسته اند

دولت جدید جمهوری اسلامی برای عبور دادن رژیم از یک تندپیچ و برگشتن به وضع سابق تشکیل نشده است. این کار ممکن نیست. راه برگشتی وجود ندارد. مذاکره با آمریکا و حل اختلافات با دولتهای اروپایی و همزیستی با آنها، چشم انداز رونق اقتصادی، جذب سرمایه های بیشتر، صدور سرمایه و ایفای نقش بیشتر در تحولات منطقه ی خاورمیانه را تصویر می کند. این راه حل استراتژیک جمهوری اسلامی است. علیرغم تلاشهای بخشی از بورژوازی و پوپولیسم نوع احمدی نژاد مدل چینی سرمایه داری ایران نتوانست توجه بورژوازی بزرگ ایران را از مدل غربی و بازار آزاد سرمایه داری منحرف کند. تاریخا و نهایتا سرنوشت سرمایه داری ایران در هماهنگی و شراکت با مدل غرب تعیین شده و می شود.

جمهوری اسلامی یا در نتیجه ی مذاکرات و توافقاتی با غرب و امریکا در زمینه مسایل اتمی و غیره به عنوان عضوی مطلوب به خانواده ی بورژوازی جهانی پذیرفته می شود و یا در غیر این صورت باید برای مقابله ای خطرناک تر در ابعاد اقتصادی، سیاسی و نظامی آماده باشد. جمهوری اسلامی بدلایل متعدد سیاسی، اقتصادی، نظامی و نارضایتی عمومی در ایران، آمادگی و توان این مقابله را نخواهد داشت .جمهوری اسلامی راه اول را انتخاب کرده است.

این انتخاب موجب تغییراتی در رابطه ی جمهوری اسلامی با طبقه کارگر و مردم نیز می شود. تغییرات در سیاست و آرایش جدید بورژوازی برای برون رفت رژیم از این وضعیت، نمی تواند خارج از دایره ی رابطه دولت و مردم باشد. یکی از تبعات این وضعیت، تغییراتی در رابطه و توازن قوای اجتماعی در صفوف طبقه کارگر و مردم زحمتکش از طرفی و بورژوازی و دولت جدیدش از طرف دیگر است .

بحران های اقتصادی، سیاسی و حکومتی جمهوری اسلامی چه قبل و چه بعد از بحران اتمی و محاصره اقتصادی، بدواً بر زندگی طبقه کارگر و مردم زحمتکش تاثیر داشته است. تاریخ سه دهه اخیر در ایران تاریخ مبارزه ی مستمر طبقه ی کارگر برای دفاع از سطح معیشت و بهبودی در شرایط کار و زندگی این طبقه و همچنین تاریخ تقابل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توده های مردم بویژه در میان زنان و جوانان و مردم آزادیخواه با جمهوری اسلامی است..

←

آئین نامه انتخابات برای کنگره هفتم حزب کمونیست کارگری حکمتیست

I – مطابق اصول سازمانی حزب، در کنگره تشکیلات های حزب به تناسب وزنه آنها در عملکرد و استراتژی حزب نمایندگی میشوند.
نمایندگان تشکیلات های زیر در کنگره شرکت خواهند کرد:

۱- تشکیلات حزب در داخل کشور
۲- تشکیلات خارج کشور
۳- کمیته مرکزی
٤- کمیته تبلیغات و آموزش
٥- دبیرخانه حزب

II - توزیع نمایندگان به شرح زیر است

۱- تشکیلات حزب در داخل کشور ٤٤ درصد
۲- تشکیلات خارج کشور ۳٤ درصد
۳- کمیته مرکزی ۱۰ درصد
٤- کمیته تبلیغات و آموزش ۱۰ درصد
٦- دبیرخانه حزب ۲ درصد

III – با توجه به محدودیتها ومسائل امنیتی چگونگی تعیین نمایندگان تشکیلات داخل کشور و نحوه نمایندگی شدن آنها در کنگره در دستورالعملهای ویژه که به تصویب کمیته سازمانده، و تائید کمیته مرکزی رسیده باشد، ابلاغ میشود.

IV - اعضا:

۱- همه اعضای حزب در انتخابات دارای حق یک رای هستند.
۲- هر عضو تنها در حوزه انتخاباتی تشکیلات خود در رای گیری شرکت میکند.
۳- هر عضو تنها در یک حوزه انتخاباتی میتواند خود را کاندید کند.
٤- اعضائی که در چند تشکیلات فعال هستند باید تشکیلات اصلی خود را تعیین کنند و در حوزه های آن ثبت نام کنند.
٥- انتخابات یک مرحله ای است و نمایندگان با اکثریت نسبی آرا از میان کاندیدها انتخاب میشوند.
٦- هر عضو حزب میتواند خود را در هر حوزه ای که مایل باشد کاندید کند.

V - هیات های نظارت بر انتخابات

کمیته مرکزی یک هیات سه نفره شامل آذر مدرسی، سهند حسینی و خالد حاج محمدی را برای نظارت بر انتخابات در کل حزب تعیین کرده است. این هیات بر انتخابات نظارت و نتیجه قطعی انتخاب نمایندگان را اعلام میکند.

VI - مراحل انتخابات

مرحله اول اعلام رسمی انتخاب نمایندگان و سهمیه حوزه های انتخاباتی
مرحله دوم اسم نویسی در حوزه های انتخاباتی
مرحله سوم اسم نویسی کاندیداهای انتخاب نمایندگان
مرحله چهارم رای گیری
مرحله پنجم شمارش آرا و اعلام نمایندگان

VII – شکایات

همه اعضا میتوانند ظرف حد اکثر یک هفته از اعلام نتیجه انتخابات در صورت لزوم به عدم انطباق انتخابات با آئین نامه ها و مقررات اعلام شده به هیات مرکزی نظارت بر انتخابات شکایت کنند. هیات نظارت میتواند انتخابات را ملغی و آنرا تجدید نماید. در صورت شکایات از هیئت نظارت بر کل انتخابات کمیته مرکزی رسیدگی خواهد کرد.

IX - کمیته های سازمانده و خارج کشور میتوانند آئین نامه تکمیلی انتخابات تشکیلات خود، شامل حوزه بندی و توزیع نمایندگان میان حوزه ها، تعیین هیئت نظارت بر حوزه مربوطه و نحوه رای گیری و شمارش رای و غیره را، تدوین و بر اساس آن انتخابات حوزه خود را برگزار کنند.

جنبش اصلاح طلبی بر متن چنین موقعیتی و در جواب به این روابط بحرانی و کشمکشهای سیاسی و طبقاتی و برای نجات جمهوری اسلامی پا به میدان گذاشته است. جنبش اصلاح طلبی در واقع جنبش بخشی از بورژوازی ایران برای اصلاح رژیم، بیرون آوردنش از انزوا و رابطه اش با مردم برمتن خواستهای آزادیخواهانه و رفاه طلبانه توده های میلیونی است. جنبشی به رهبری جناحی از جمهوری اسلامی اما بر شانه های توده های میلیونی مردم متوهم به اصلاح رژیم و یا ایجاد اصلاحات و بهبودی در شرایط کار و زندگی شان. رای مردم به روحانی تداوم این توهم و باور به تغییر از بالا است .آیا در ایران بعد از انتخابات ۹۲، این تغییر از بالا صورت خواهد پذیرفت؟ جواب قطعا منفی است.

بهبود رابطه ی جمهوری اسلامی با غرب و آمریکا و لغو محاصره اقتصادی یا حتی تخفیف آن، بورژوازی ایران را به یک دوره رابطه نرمال و متعارف با بورژوازی جهانی برای رونق بخشیدن به اقتصاد سرمایه داری خواهد رساند. در نتیجه به رگ های اقتصاد ورشکسته، خون تازه خواهد رسید. بخشهای صنعت و تجارت راکد مانده سر پا خواهند آمد. و این کار بدون تشدید استثمار برگرده طبقه کارگر و کار ارزان، ممکن نخواهد شد. هر تغییر و بهبودی در رابطه بورژوازی ایران با خانواده بزرگ بورژوازی بین المللی طبیعتا به نفع ان تمام خواهد شد. اما این الزاما به معنای بهبودی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر نخواهد بود. چارچوب نظام سرمایه داری ایران و ویژگیهای آن در جمهوری اسلامی و نیازش به استثمار و سرکوب کماکان پابرجا خواهد ماند. درنتیجه ی تحولات کنونی قرار نیست این چارچوب تغییر کند یا ضربه پذیر شود. جمهوری اسلامی نظامی مبتنی بر قانون اساسی، قانون کار، قانون خانواده، دخالت مذهب در زندگی مردم و قوانین قضایی مبتنی بر اسلام و شریعت اسلامی و از این قبیل است. قرار نیست این ها تغییر کنند. نه جنبش اصلاحات و سبز و نه دولت میانه رو روحانی تغییر این چارچوب ها را هدف خود قرار نداده اند. اگر قرار است این ها تغییر کنند دیگر جمهوری اسلامی ای در کار نخواهد بود.

معنی اصلاحات از سوی جناحی از بورژوازی، دادن چهره یک بورژوازی متعارف و مقبول خانواده بورژوازی بین المللی و پذیرفتنش در این خانواده است. اما اصلاحاتی که مردم می خواهند تغییرات جدی در قوانین فوق است. تامین رفاه اقتصادی، شغل یا بیمه ی بیکاری، دستمزد بیشتر، لغو قوانین ضد کارگری، آزادیهای سیاسی و اجتماعی، عدم دخالت مذهب در زندگی مردم، سکولاریسم و جدایی مذهب از دولت و آموزش و پرورش، آزادی همه ی زندانیان سیاسی، لغو قانون اعدام، لغو قوانین شریعت در رابطه ی زن و مرد و در خانواده و ازادی تشکل و تحزب و ... است.

این خواستها بارها توسط کارگران در بیانیه های و قطعنامه های به مناسبت روز کارگر و یا توسط فعالین زنان در روز زن مطرح شده و جزیی از مبارزه دایمی طبقه کارگر و مردم آزادیخواه بوده است. جمهوری اسلامی هیچوقت زیر بار این خواستها نرفته و نخواهد رفت. خواست بورژوازی بین المللی هم علیرغم نقاب فریبکارانه دفاع از حقوق بشر، تامین این آزادیها و رفاه اقتصادی نیست.

امریکا و متحدینش، جمهوری اسلامی بدون تهدید بمب اتم و رژیمی دمساز و همکار خود را می خواهند ولو دستمزد کارگر ناچیز و یا قوانین کار و خانواده ودخالت مذهب در زندگی مردم کما فی السابق محفوظ باشند. نیاز نظام سرمایه داری نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان نیاز به یک روبنای سیاسی استثمار و سرکوب است. بدون این روبنا سرمایه داری نمی تواند یک روز سر پا بماند. در نتیجه و از لحاظ استراتژیک و درازمدت تر، رابطه ی جمهوری اسلامی بعنوان دولت سرمایه داری ایران با طبقه کارگر و مردم تغییر نخواهد کرد.

اگر اعتدال و میانه روی دولت ایران در رابطه با بورژوازی بین المللی و دولتهایشان سیاستی استراتژیک است، اما در رابطه با طبقه کارگر تظاهر به نرمش و اعتدال، تاکتیکی موقتی برای یک دوره معین است .در این تحولات، بخشهایی از بورژوازی که تا کنون از دایره قدرت و ثروت اندوزی کلان کنار مانده اند، از جمله بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی نفع می برند. شراکت بیشتر طیف ناراضی بورژوازی در اقتصاد و سیاست، آنها را پشت دولت جدید به صف خواهد کرد .

همچنین تغییر و تحول جدید در سیاست و تاکتیک و آرایش درون بورژوازی حاکم و اپوزیسیون بورژوایی، عکس العمل طبقه کارگر و مردم را در پی خواهد داشت. بورژوا یا دولتی بورژوایی که شمشیر را از جلو بسته و هر صدایی را در گلو خفه می کند با بورژوا یا دولتی که دم از رفرم و اصلاحات و گشایش سیاسی و اقتصادی می زند شرایط متفاوتی است. دولت جدید بورژوازی بعد از انتخابات ۹۲، می خواهد چهره متفاوتی از دولت قبلی از خود نشان دهد و دم از آزادی و رفع تحریم ها و رونق اقتصادی و گشایش سیاسی می زند.

فراموش نکنیم که اعتدال و میانه روی تنها پاسخ حل بحران های اقتصادی و سیاسی داخلی و بین المللی جمهوری اسلامی نیست، پاسخ خطر احتمالی بحران های اجتماعی و خیزش و عصیان گرسنگان هم هست. در نتیجه، دولت جدید همزمان که به بورژوازی غرب و امریکا روی خوش نشان می دهد، ناچار است در رابطه با طبقه کارگر و مردم هم نقاب نرمش و اعتدال را به چهره بزند. اما این نرمشی موقتی است. گرایش همیشگی ونیاز سرمایه، تشدید استثمار طبقه کارگر است. سودآوری بیشتر سرمایه و تضمین امنیت آن در مقابل خطر عروج مبارزه طبقاتی و اعتراض طبقه کارگر، نیازمند توسل به ابزار سرکوب است. این قانون لایتغیر سرمایه داری در سطح جهان است. توقع هرگونه نرمش بورژوازی در مقابل طبقه کارگر و شل کردن سر کیسه به نفع دستمزد بیشتر و رفاه و تامین اجتماع و تامین آزادیهای سیاسی، توقعی بیهوده و توهمی بیش نیست. هرگونه تغییر و بهبودی، تنها با مبارزه ی بی امان طبقاتی، مبارزه اقتصادی وسیاسی طبقه کارگر امکان پذیر است. در شرایطی که دولت جدید مدعی رفاه اقتصادی و گشایش سیاسی است، عکس العمل طبقه کارگر تعرض او و طرح مطالبات و توقع بالا و زیاده خواهی هر چه بیشتر است. انتظار و سکوت، مرگ این فرصت است. نباید به بورژوازی ایران ودولت جدیدش فرصت داد که کمربندهایش را سفت کرده و رونق سرمایه و سودآوری اش را بر گرده طبقه کارگر و از خون و عرق او و تامین و تضمین کند. اگر با عادی شدن روابط بورژوازی ایران و غرب و امریکا و از جمله لغو تحریم های اقتصادی، سرمایه داری بحران زده و مریض، سر پا خواهد ایستاد و یک دوره رونق و پیشرفت را انتظار می کشد، این دوره برای طبقه کارگر هم سهم خواهی بیشتر و زیاده خواهی از ارزش اضافه ای که خود تولید می کند است. انتظار و سکوت و نگاه به بالا آینده ی شوم تر و کار و زندگی دشوارتری را به طبقه کارگر تحمیل خواهد کرد. در این مساله مطلقا نباید شک کرد.

اگر کنار رفتن فضای جنگی و امنیتی برای رونق سرمایه مفید است، بطریق اولی این کار برای طرح مطالبات اقتصادی طبقه کارگر و خواستهای آزادیخواهانه در جامعه هم مفید است. و این فرصتی است که می توان از آن استفاده کرد. اما خطر اینجاست که کماکان و به سیاق انتخابات و رای به روحانی، نگاه ها به بالا باشد و روحانی بعنوان قهرمان تغییر و مبشر بهبود و گشایش سیاسی و رفاه اقتصادی کارگران و مردم پذیرفته شود. همانطوریکه انتخاب خاتمی ۸ سال انتظار را به دنبال خود آورد.

بورژوازی ایران، روحانی و دولتش را بعنوان قهرمان خود برای نجات سرمایه داری ایران از بحران و تحریم و دستیابی به فناوری های پیشرفته ی رونق سرمایه در ایران، جلو فرستاده است. اما این دولت، همانند پیشینیان خود، مطلقا پیشگام تامین مطالبات رفاهی و آزادیخواهانه طبقه کارگر و زنان و جوانان و صف آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران نیست و نمی تواند باشد. او قرار است ناجی جمهوری اسلامی سرمایه داران باشد نه ناجی کارگران و مردم.

طبقه کارگر آگاه و مردم زحمتکش باید این حقیقت را درک کنند که به محض اینکه سرمایه داری ایران کمر راست کند و راه رونق را در پیش گیرد، این پروسه با خون و عرق کارگر عجین خواهد بود. کار بیشتر، دستمزد کم تر، اختناق و سرکوب از ملزومات پیشرفت سرمایه در ایران است. بجز این توهمی مرگبار است.

در این شرایط، امر مهم و فوری کمونیستهای درون طبقه کارگر، تدارک ایجاد تشکل های سراسری و تحزب کمونیستی طبقه خود است. بدون این بورژوازی به هدف خود که ساکت کردن، در انتظار نگه داشتن و راندن بیشتر طبقه کارگر به حاشیه ی جامعه و نهایتا به یاس و استیصال کشاندن آن موفق خواهد شد. این سیاستی است که دولت جدید بورژوازی ایران آن را تعقیب می کند.

جنبش های اجتماعی زنان و جوانان و برای جامعه ای سکولار و حذف دخالت مذهب در زندگی مردم بارها در نطفه خفه شده و یا به نیروی ذخیره ی جنبش های بورژوایی اصلاحات و سبز تبدیل شده اند. در شرایط کنونی زنان برابری طلب و جوانان آزادیخواه و برابری طلب بویژه در دانشگاه ها، پرچمدار بیشترین آزادیهای سیاسی، ازادی بیان و تجمع و تشکل و ازادی همه زندانیان سیاسی هستند. این فرصتی است تا صف آزادیخواهی و برابری طلبی بار دیگر مستقل از لیبرالیسم بورژوایی و جنبش اصلاحات و میانه روی ملی- مذهبی ها، در جامعه و در میان زنان و جوانان و در دانشگاه ها، عروج کند .

بعنوان خلاصه و جمعبندی

۱- رابطه ایران با غرب و امریکا بهبود پیدا می کند. جمهوری اسلامی راه دیگری ندارد. این یک تاکتیک و یا دیپلماسی موقت و وقت خریدن نیست. این استراتژی سرمایه داری در ایران است و این باید به سرانجام برسد. این نیاز سرمایه داری ایران است. اسلامیت رژیم با هر نوع تغییر از قبیل رفع مزاحمت های دست و پاگیر و اعتدال و میانه روی، نهایتا بهترین ضامن امنیت سرمایه در ایران است.

۲- در نتیجه این تحولات سیاسی، در رابطه بورژوازی و طبقه کارگر هم تغییراتی صورت می گیرد. اما چشم انداز این تغییر، تشدید استثمار و هر چه بیشتر ارزان نگه داشتن نیروی کار است. این هم یک نیاز اساسی سرمایه داری نه تنها درایران بلکه در سطح جهانی است. رشد و رونق سرمایه در ایران چه در بخش خصوصی و چه دولتی و داخلی و خارجی، بدون تشدید استثمارطبقه کارگر ممکن نیست. هدف از لغو تحریم ها برای بورژوازی برداشتن مانع پیشرفت و سودآوری بیشتر سرمایه است. اما از نظر طبقه کارگر و مردم زحمتکش لغو تحریم ها تحقق مطالبات اقتصادی و بهبود شرایط زندگی است. اشتباه است اگر فکر کنیم با لغو تحریم ها بورژوازی تجارت و تولیدش را ارزان خواهد کرد. ارزان شدن قیمت کالاهای ضروری و سوخت و مسکن طبقه کارگر با سودآوری سرمایه که همیشه با استثمار شدیدتر نیروی کار و سیر صعودی قیمت کالاهای تجاری و تولیدی صنعتی همراه است، در تناقض است. توقع بهبود خودبخودی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر و اکثریت مردم زحمتکش جامعه توهم است.

۳- رابطه بورژوازی حاکم با جنبش های اجتماعی کماکان تخاصم وممانعت و اساسا کشاندن این جنبش ها به زیر پرچم و رهبری و سیاست بورژوایی است. میانه روی و گشایشی که دولت جدید از آن حرف می زند گشایشی در رابطه دولت و اپوزیسیون لیبرال و روشنفکران و ملی مذهبی هایی است که حیات شان تنها در چارچوب جمهوری اسلامی امکان پذیر است. آزادی زندانیان سیاسی اساسا همین طیف را شامل می گردد. تخاصم جمهوری اسلامی با برابری زن و مرد، با سکولاریسم و آزادیهای سیاسی و فعالین این عرصه ها آشتی ناپذیر است. منشور حقوق شهروندی که روحانی وعده ی آن را می دهد بطور قطع در مخالفت با حقوق جهانشمول انسان است.

٤- تحولات جدید در رابطه بورژوازی و طبقه کارگر شیوه های جدید مبارزه طبقاتی را می طلبد. سرمایه متعارف و هماهنگ با غرب، توقعات بالاتر طبقه کارگر را در پی خواهد داشت. دور آتی دوره خاتمه یافتن توهم به اصلاحات از بالا و توسط دولت بورژوازی ایران می تواند باشد. مبارزه طبقاتی در آینده سر راست تر و بلاواسطه ی جنبش های بورژوایی چه در درون طبقه کارگر، امثال خانه کارگر و چه در درون جامعه برای آزادیهای سیاسی به پیش خواهد رفت. نباید ذره ای تردید داشت که، تنها نیروی تامین و تضمین کنننده ی هرگونه آزادی واقعی، طبقه کارگر است. دمکراسی خواهی خرده بورژوایی در دولت اعتدال هم خیلی زود سرش به سنگ استبداد سیاسی و سرکوب بورژوایی می خورد. در نتیجه تنها

ضرورت یک کار متفاوت برای رهبران و سازماندهندگان کمونیست

محمد فتاحی

نوامبر ۲۰۱۳

سنت هژمون بر کمونیسم امروز ایران، در امر سازماندهی کارگری، موضوع این مقاله است.

تشکل های کمونیستی و چپ در تبعید، در متن فضای خارج و متکی بر سیر تحولاتی است که نمایندگان مختلف بورژوازی خلاق آنند. تحرک این کمونیسم بدون وجود کشمکش لایه های مختلف بورژوازی در مقابل هم، جایی برای "تاثیرگذاری" ندارد. وحشت اینها از یک جمهوری اسلامی متعارف و باثبات و بدون بحران، وحشت از حضور فضایی است که برای این سنت محلی برای فعالیت و "دخالت" ندارد. تئوری های این روزهای اینها متکی بر تزهای ناممکن بودن از سرگیری رابطه جمهوری اسلامی و غرب، اساسا نه ناشی از یک درک روشن فکری، که متاثر از یک نیاز مبرم سیاسی برای روشن نگهداشتن چراغ مسیر راهی در ذهن خویش است که در دنیای واقعی، برای آن، افقی قابل روئیت نیست.

اغلب فعالین کارگری در تبعید هم به نوع دیگری مشغول همین کار در همین حاشیه اند، اما با عنوان کمک به ایجاد تشکل های علنی و پایدار کارگری در داخل. از میان تمام مباحثی که این رفقا در دستور دارند، و تمام فعالیت هایی که پیش می برند، هزار و یک بحث مربوط به ایجاد تشکل های باثبات کارگری را به میدان می کشند. با اینهمه، در این میان تنها موضوع همیشه غایب بر میز آنها، چگونگی سازماندهی و تحزب کمونیستی در درون طبقه کارگر است.

در داخل کشور هم، تقلای فعالین و نهادهایی که با عنوان "کارگری" در یک دهه گذشته شکل گرفته و یا وارد فعالیت علنی شده اند، در خدمت ایجاد سندیکا و اتحادیه و شورا در جمهوری اسلامی، چیزی در مایه همان فعالیت گروههای در تبعید و تقلاهای سیاسی ضدرژیمی بوده است. این نهادها و فعالین، صرفنظر از شیوه کارشان که خارج از سوخت و ساز اعتراض کارگری برای خود فعالیت گروهی دارند، نگرش شان هم نسبت به امکان شکل گیری تشکل های پایه دار در شکل اتحادیه و سندیکا و شورا، غیر واقعی و متکی به داده های فکری چپ در تاریخی دور است؛ که تاریخا سنت حزب توده نمایندگی کرده است. در نگاه این سنت، تامین دمکراسی بورژوایی توسط بورژوازی ایران یک امکان تاریخی است. لذا باید فشار آورد تا حاکمیت ایران به پذیرش این دمکراسی متعهد و راه طبقه کارگر برای ایجاد تشکل های علنی و پایدار مانند سندیکا و اتحادیه و شورا را باز کند. البته توانایی حزب توده در مقاطعی تاریخی برای ایجاد اتحادیه های کارگری، بطور اتوماتیک به جا افتادن این نگرش کمک کرده است که گویا، آویختن تابلوی تشکل های پایدار و باثبات بر سردر دفاترشان یک تجربه اثبات شده در گذشته است.

وجود اتحادیه های کارگری در غرب هم بر شکل گیری و جاافتادن این تصویر در ذهن رهبران و فعالین کارگری کمک کرده است. فعالین متاثر از این سنت متوجه واقعیت هایی در غرب نیست؛ در غرب لایه هایی از طبقه کارگر که در راس اتحادیه های قرار دارند، بخش مرفه این طبقه اند که از طریق اتحادیه هم پول جارو میکنند. بعلاوه این لایه از طریق احزاب سیاسی طبقه حاکمه بخشی از سیستم حاکم شده اند. از طریق اینها، اتحادیه ها توسط احزاب طبقه حاکمه کنترل میشوند. بعلاوه سرمایه داری در غرب، از طریق صدور سرمایه به شرق و بالاکشیدن فوق سود تولید شده در مناطق کار ارزان جهان، قادر به سطحی از رفرم و درجه ای از تامین های اجتماعی است که با مخلوطی از آن و نقش کنترل کننده اتحادیه ها بر مبارزات اعتراضی کارگری، طبقه کارگر را ساکت و به تمکین می کشاند. فاکتور دیگر در کنترل طبقه کارگر وجود رسانه های غول پیکری است که مهندسی افکار طبقه کارگر و جامعه را تامین میکنند. قانونیت سیستم بورژوایی یک فاکتور دیگر این جوامع است که همه و منجمله طبقه کارگر را به تبعیت از مضون کاملا بورژوایی خود عادت داده است. بر متن این داده های جامعه غربی، دمکراسی ای وجود دارد که تنها مسیر سعود به قدرت را نشان همه و منجمله طبقه کارگر و رهبران رادیکالش میدهد. اتکای بورژوازی غرب به این داده های خود است که تحزب و تشکل و تجمع را به درجات متفاوتی میتواند تحمل کند و تحرکات بزرگترین اتحادیه های کارگری در ممالک مختلف را کنترل نماید. اینجاست که بورژوازی در غرب، قادر به حفظ دیکتاتوری طبقه خود، بدون اتکا بر استبداد سیاسی است؛ چیزی که در جایی با مشخصات تاریخی، سیاسی اقتصادی ایران غیر ممکن است. کسی که بدون در نظر گرفتن این واقعیات، اسب خود را در تاریکی میراند، متوجه نیست که مشخصات سیاسی، تاریخی و اقتصادی جامعه ایران و تجارب خود طبقه حاکمه اجازه تامین چنین فضایی را نمیدهد. بورژوازی ایران برای تامین کار ارزان، در کنار تولید خرافه در اشکال متعدد ملی و مذهبی، به اعمال استبداد و سرکوب خشن نیازمند است. به زبان دیگر، برای بورژوازی ایران، استبداد سیاه یک ضرورت و نیاز روز برای حفظ و تامین منافع اقتصادی است. ایران در تقسیمات بین المللی سرمایه جزو تولیدکنندگان نیروی کار ارزان است. نتیجتا ادامه حیات بورژوازی بدون اعمال یک استبداد خشن برای تامین کار ارزان و خاموش ممکن نیست.

سنت حزب توده در درون طبقه کارگر، سنت مبارزه برای درجه ای رفرم با اتکای صرف به سوراخ ها و امکانات موجود در چهارچوب های قانونی همین نظام است. چنین تقلایی در دوران ثبات بورژوازی حاکم، در عرصه تشکل یابی، تقریبا هیچگاه چیزی جز دعوت کارگر به امکان گرایی و همراهی با تشکل های زرد دست ساز دولت نبوده است؛ در دوران شاه به سندیکای کنترل شده توسط ساواک رضایت داده و در جمهوری اسلامی همراهی با شوراهای اسلامی و بقیه ابزارهای کنترل و سرکوب مبارزه کارگری را در پیش گرفته است. با این حال، به دلیل ناکارایی نهادهای زرد دولتی و بی آبرویی شان نزد کارگر، ضرورت ایجاد تشکلهای مستقلی مانند اتحادیه و سندیکا را پیش کشیده است. در سطح سیاسی، برای تحمیل این خواسته به حاکمیت، همیشه ضرورت همراهی با لایه های ناراضی بورژوازی را به کارگر درس داده است، تا با اتکا به فشار آنها فضای سیاسی باز شده و امکان ایجاد تشکل های مد نظر عملی شود. در جنبش کارگری، نیاز این سنت به حمایت از لایه هایی از بورژوازی در مقابل بخش های پرقدرت تر بورژوازی حاکم، در همین نگرش ریشه دارد. در محل، اعتراض به مدیران "بی کفایت" و "نالایق" و خواست تغییر آنها به جای مبارزه برای مطالبات روشن، اعتراض به عدم حمایت دولت از بخش های ورشکسته صنعت به جای مبارزه برای بیمه بیکاری و تامین معیشت، اعتراض به واردات "بی رویه" واز این طریق ایستادن در کنار بخشی از صاحبان صنایع و مراکز تولیدی، به جای طرح مطالبات روشن در مقابل کارفرما و دولت، همگی جزو تولیدات ضد کارگری این سنت سیاسی اند، که همیشه کارگر را، در سیاست، دنباله رو بخش های ناراضی سرمایه داران می کند. در افق سیاسی این نگرش، سوسیالیسم یک جبر تاریخی و محصول پیشرفت تدریجی و خودبخودی تاریخ بشر بدون نیاز به اراده طبقاتی و سازماندهی یک جنبش مستقل سوسیالیستی برای انقلاب کارگری است. در این میان، تنها کار "شایسته" ای که فعال کارگری در پیش دارد، کمک به سازماندهی طبقه اش برای فشار به بورژوازی در مسیر پیشروی جامعه بسوی عملی شدن این جبر تاریخی و رسیدن به عدالت سوسیالیستی است. . با این افق روزی باید با خمینی بود تا شاه را کنار زد، روز دیگر باید با لایه های معترض بورژوازی بود تا ولایت فقیه را حذف کرد؛ با دوم خرداد باید بود، با جنبش سبز باید بود، با جنبش بنفش باید بود، و بالاخره تمام جنبش های بورژوایی را دنبال گرفت تا وقتی که بشود کلید در اتحادیه و سندیکا را از جناح "دمکرات" آنها تحویل گرفت. با این سنت، تنها کار مهم رهبر و سازمانده کمونیست طبقه کارگر تقلا برای بازی فعال در همین میدان است، به امید شکوفایی دمکراسی و رسیدن فصل کشت تخم اتحادیه و سندیکا!

←

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
hekmatist.com

سخنرانی و گفت و شنود با کمیته مرکزی حزب حکمتیست

آذر مدرسی ـ خالد حاج محمدی

دولت اعتدال، طبقه‌کارگر و تقابلهای‌پیش‌رو

آلمان ـ کلن

شنبه ۲۳ نوامبر ساعت ۱۶

Alter Feuerwache
Melchiorstraße 3
50670 Köln

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

تلفن تماس: لادن داور ۰۱۵۲۲۸۹۸۲۴۲۸

www.hekmatist.com

← ادامه (ایران، بعد از انتخابات)

ضامن تحقق خواستهای دمکراتیک و آزادیخواهانه، حضور طبقه کارگر متشکل و متحد در ابعاد سراسری و بمثابه طبقه ی واحد در صحنه ی جامعه است .

کارگران کمونیست، فعالین کارگری و کل صف آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران باید مصرانه و مجدانه علیه هلهله ی شادی بخشهایی از بورژوازی و خرده بورژوازی در حاکمیت و در اپوزیسیون که طبقه کارگر و مردم را به انتظار دعوت می کنند، وعده بهبود خودبخودی می دهند، "اوضاع خوب می شود" را به مردم تحویل می دهند، "به روحانی فرصت بدهید" را تبلیغ می کنند...، بایستند. آن را باور نکنند و برای هرگونه بهبود اقتصادی و سیاسی تنها به نیروی مبارزه خود متکی باشند. مبارزه ای که بدون اتحاد و تشکل پایدار و سراسری طبقه کارگر، بدون ایجاد پایه های تحزب کمونیستی طبقه و بدون اتکای جنبشهای اجتماعی زنان و جوانان و کل صف آزادیخواهی و برابری طلبی به طبقه کارگر بهیچوجه کارساز نبوده و نخواهد بود... این تجربه تاریخی و تجارب انقلابات خاورمیانه و تجربه خود طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در مبارزه علیه استثمار و استبدار جمهوری اسلامی ایران است. از این تجارب باید آموخت .

جمهوری اسلامی و دولت جدیدش با طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و برابری طلب آشتی نخواهد کرد. این دولت انتظار وسکوت را از مردم می طلبد. پاسخ طبقه کارگر و مردم آزادیخواه اما، تشدید مبارزه اقتصادی و سیاسی و توقع بالاترین رفاه اقتصادی و بیشترین آزادیهای سیاسی است. شرایط کنونی برای طبقه کارگر و مردم برای طرح این توقع بالا و مبارزه برای کسب آن، بهتر از دوره های قبل بویژه در دولت احمدی نژاد است. باید دست بورژوازی مدعی بهبود شرایط کار و زندگی مردم را پیچاند و یا ریاکاری و دروغهایش را رو کرد. این مبارزه، در هر دو حالت، یک گام پیشروی مبارزه ی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه را تضمین خواهد کرد.

www.mozafar-m.com

mozafar.mohamadi@gmail.com

هژمونی این سنت بر فعالیت کارگری، مانع از تمرکز فکری و تعمق رهبر کارگری به این واقعیت است که آیا این کار، یعنی امکان تشکیل سازمانهای علنی و قانونی و مستقل کارگری، چیزی که تنها و تنها در شرایط توازق قوا های معینی طبقه کارگر، بسیار موقتا، به بورژوازی تحمیل میکند، اصلا و تاریخا در ایران ممکن است؟

بورژوازی ایران، جز در مقاطع کوتاه و معینی، تاریخا طبقه خودش را هم از تحزب محروم کرده است. چرا که در ایران، هرنوع تحزب طبقاتی، حتی نوع بورژوایی آن، میتواند بلاواسطه به خطر امکان بهره گیری طبقه کارگر، دامن بزند. این را تاریخ حاکمیت دولتهای مختلف بورژوایی، از پس از شکست مشروطه، به خوبی نشان میدهد.

ایران شبیه هیچ کشوری در "شرق" نیست؛ انقلاب مشروطه ای به خود دیده که تنها تحول بورژوایی شبیه انقلابات بورژوایی در مرزهای خارج از دنیای غرب است. همراه آن تحول، کمونیسم هم توانسته نقش ایفا کند و تاثیرگذار باشد. ایران، به جز انقلاب مشروطه، قیام ها و انقلابات و جنبش های عظیمی در تاریخ دارد که منتالیته و روانشناسی متفاوت مردم و طبقه کارگر در ایران در مقایسه با بقیه دنیا را شکل داده است. جاهایی مانند ترکیه و هندوستان که به عنوان نمونه به شاهد گرفته میشوند، ضمن تفاوتهای ویژه خود در شیوه کنترل جامعه، این تجربه انقلابات و قیام های توده ای را در تاریخ خود اصلا ندارند. در ایران اما، با چنین منتالیته ای که در ذهنیت تاریخی حک شده است، سرنگون کردن دولت و پائین کشیدن قدرت همیشه یک امر ممکن و یک داده تاریخی است. نتیجتا دولت و بورژوازی در قدرت، برعکس بخش قابل توجهی از جهان، قادر به باز کردن فضای سیاسی نیست. در کنار این واقعیت، ایران در نقسیم کار سرمایه جهانی هنوز منطقه تولید کار ارزان است. به همین دلیل، در کنار تولید خرافه های متنوع ملی و مذهبی، اعمال استبداد خشن یک ضرورت اقتصادی است. نتیجتا نه از یک دمکراسی بورژوایی نوع غربی خبری خواهد بود و نه از امکان تشکل مستقل و پایداری مانند شورا و اتحادیه و سندیکا. کار به جایی رسیده که بورژوازی حاکم حتی امکان تحزب به هم طبقه ای های خود را هم نمیدهد تا نکند سهمی هم به کارگر و کمونیست ها برسد.

یک فاکتور اصلی که مسیر رشد سیاسی و شیوه حاکمیت بورژوازی ایران بعداز انقلاب مشروطه را از غرب جدا میکند و سرکوب خشن و سیستماتیک برای حفظ طبقه خود در قدرت، برای بورژوازی ایران به یک ضرورت ماهوی تبدیل میشود، از همین نیاز سرکوب کمونیست ها و طبقه کارگر ناشی میشود. امکان و نیاز بورژوازی به کودتا علیه مشروطه در دوران قاجار، بخشا ترس از رشد خطر کمونیسم و کارگر در همسایگی روسیه چپ است. سرکوب خشن و خونین کمونیست ها و آزادیخواهان توسط رضا شاه و ادامه همان شیوه حکومت استبدادی توسط محمد رضا شاه، به همین خاطر جلوگیری از رشد کمونیسم و طبقه کارگر است. جمع آوری تمام احزاب بورژوایی حتی سرسپردگان شاه و تشکیل حزب رستاخیز برای همه "ملت" و اعمال یک استبداد مطلق حتی علیه حتی طبقه خود، نه از طینت بد شاه که از نیاز سرمایه به تامین کار ارزان و جلوگیری از تحرک کمونیسم و طبقه کارگر، سرچشمه میگیرد.
نیاز بورژوازی ایران به یک توحش لجام گسیخته در دوران بعداز انقلاب و تولید کهنه ترین و عتیق ترین خرافات جامعه کهن هم در ادامه همان سنت و نیاز سیاسی اقتصادی بورژوازی است. مردم انقلابی توقعاتشان بالا رفته بود، طبقه کارگر موقعیت متفاوتی یافته و "خطر" کمونیسم یک واقعیت پشت در جامعه بود. در دوره بعداز انقلاب ۵۷، بورژوازی برای عقب راندن طبقه کارگر و مردم انقلابی، برای برگرداندن ایران به حوزه تولید کار مفت و کارگر خاموش، به آن درجه از توحش نیاز داشت. ضرورت بکارگیری اسلام، قبل از اینکه یک ضرورت عقیدتی و ایدئولوژیک خمینی و اسلامی ها باشد، ضرورتی سیاسی برای مقابله با بحران انقلابی و انقلاب و برگرداندن جامعه به شرایط امن سیاسی بود که بورژوازی بازارش را در امنیت کامل بگرداند و پول جارو کند. عقب کشیدن افسار اسلام در مقابل غرب در این دوره هم ناشی از همان نیازهای سیاسی اقتصادی است.

از تاریخ بعداز شکست انقلاب ۵۷ هم شاهد شکل گیری احزاب قوام یافته خود بورژوازی نیستیم. بورژوازی لایه های کنار دست خویش در طبقه اش را هم میزند تا نکند ذره ای آزادی سیاسی و تشکل سهم کارگر و کمونیسم شود. ذکر این نکات برای نشان دادن این واقعیت است که آزادی تشکل مستقل و پایدار کارگری و تحزب و تجمع، نه فقط در جمهوری اسلامی که در هر حاکمیت بورژوایی در ایران، و در دوران غیر بحرانی و غیر انقلابی و بدون تغییری جدی در تناسب قوای طبقاتی، یک امر غیر ممکن است. چیزی که علاوه بر تئوری، تاریخ سیاسی این مملکت در نزدیک به صد سال گذشته شاهد آن است. در تمام این تاریخ، تنها در مقاطعی که دول بورژوایی در اعمال قدرت ناتوان بوده اند، یا توازن قوا علیه شان تغییر کرده است، تشکل و تحزب و اتحادیه ها و اسندیکا و شوراهایی که سر بلند کرده اند، ناچارا تحمل کرده است. در این مقاطع هم، بدلیل عدم پیشروی طبقه کارگر و جهش به سمت اشکال عالی تر اعمال قدرت متشکل خود، دولت های بورژوایی یکی پس از دیگری آنها را سرکوب کرده اند تا شرایط ثبات برای کارکرد سرمایه ایران را، مجددا فراهم کنند.

سنت سیاسی ایدلوژیک حزب توده و تمام چپ خلقی متاثر از آن در سازمان های چپ متعدد، در متن انقلاب ۵۷ به حاشیه رانده شده و سرانجام "مارکسیسم انقلابی" بر فضای فکری کمونیستم موجود، هژمونی سیاسی ایدئولوژیک پیدا کرد. با اینهمه، سنت عملی حزب توده و شیوه های فعالیت آن در جنبش کارگری و در فضای محافل فکری همچنان بادوام است. علت اصلی این امر نه وجود زمینه های رفرم خواهی و مادی این سنت در جامعه ایران، که اساسا بدلیل ناتوانی چپ و "مارکسیسم انقلابی" از جارو کردن آن سنت در عمل، و ضعف در زنده کردن سنت لنینی در درون جنبش کارگری و در جامعه است. این ناتوانی "مارکسیسم انقلابی" هم در عمل ناشی از پایه اجتماعی آن بود. مارکسیسم انقلابی دوران اولیه زندگی منصور حکمت و اتحاد مبارزان کمونیست، در تعرض فکری به چپ و کمونیسم خلقی جلو آمد و رشد کرد، اما رشد فکری این رگه مارکسیستی کماکان یک رگه فکری و بلحاظ اجتماعی کماکان بر پایه های کمونیسم خلقی و ناسیونالیسم آن سوار بود. حکمت با طرح بحث "کمونیسم کارگری" سازماندهی یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی را در پروژه داشت که در ادامه خود، در غیبت او، به سنت های مختلف سیاسی تقسیم شد. سنت غالب آن نیرو سنن کمونیسم ملی کرد و کمونیسم دمکراسی خواه ایرانی بود که به دلایل متعدد، منجمله در متن بی افقی خود در دوران آخرین نفس های کمونیسم بلوک شرق، به ائتلاف با حکمت تن داده بود. در غیبت حکمت، این رگه ها آزاد از مزاحمت های کمونیسم وی، به ریشه های خود برگشتند و در کنار دیگران جزو مجمع الجزایر ملون و متنوع کمونیست ها و چپ های ناسیونالیست ایرانی شدند. وجهه مشترک تمام این سنتها یک سکولاریسم ضد استبدادی به اضافه درجه ای از عدالت خواهی اجتماعی است؛ چیزی که تصویرش اساسا محصول دمکراسی غربی است.
در بعد سیاسی و زندگی مبارزاتی مشخص خود، درک لایه کادری این سنت ها از انقلاب و تحول انقلابی، محصول انقلاب 57 است که اینها در مقابل چشم خود، در ذهنیت خود و در تجربه سیاسی خود دارند. طبق نگرش ناشی از این تصویر، در مسیر پیشروی جامعه، فشار غیر قابل تحمل سیاسی و اقتصادی بر گرده جامعه، یک روز به انقلابی شبیه ۵۷ منتهی میشود و تنها کار این کمونیسم ایفای نقش در متن آن انقلاب است. به همین دلیل بالاترین تقلای فکری اینها کشف مقطع تحول انقلابی است. به همین دلیل پشت سر هم به خود مژده میدهند که تحول مهم در راه است و باید برایش آماده شده و نقشه ریخت. تحلیل همه گیر این چپ از کمبودهای انقلاب ۵۷ "غیبت تحزب کمونیستی" در مقطع انقلاب است، که ظاهرا امروز همه با اتکا به تشکل خود به آن دست یافته اند! در این تصویر خمینی عنصر گم نامی است که بدون سازماندهی از قبل یک تشکیلات، مردم را توسط بی بی سی فریب داده و قدرت را در کنفرانس گوادلوپ از دول غربی تحویل گرفته بوده است. کمونیسم موجود، با چنین تصویری به خود می قبولاند که اولا سازماندهی قدرت و تحزب و تشکل کمونیستی در متن زندگی طبقه کارگر لازم و یا مهم نیست و حضور فعال در مقطع شروع انقلاب کافی است. حضور فعال از نظر اینها هم همین کار بی حاصلی است که امروزه به آن مشغولند. طبق این سنت در دنیای امروز، تفسیر وضع موجود، افشاگری از رژیم و پروپاگند سیاسی از جنس لایه های ناراضی بورژواها، کافی است. در تصویر به روز شده اینها، حضور در دنیای مجازی و تولید ادبیات خیرخواهانه، خودبخود تخم انقلاب و تحول را همه جا میکارد. بیخود نیست که میگویند و می نویسند که در دنیای پیشرفته تکنولوژی نمیتوان مانع آگاهی مردم شد. گویا این تکنولوژی خودبخود آگاهی طبقاتی تولید میکند و پخش اندیشه های عدالت خواهانه منجر به رشد تخم انقلاب و تحول در جامعه میشود. به همین دلیل، در این سنت، سازماندهی یک کمونیسم دخالتگر و ایجاد تحزب در درون طبقه کارگر به عنوان موتور تحرک تاریخ، جای خود را به یک پروپاگند سیاسی داده است. در غیبت ضرورت سازماندهی چنین نیرویی، امید بستن به دخالت غرب و فشار آن به جمهوری اسلامی، امید بستن به اعتراض جنبش های مختلف ارتجاعی ناراضی از جمهوری اسلامی، تولید تئوری های بحران در حاکمیت و ارزیابی های سطحی از موقعیت سیاسی اقتصادی رژیم حاکم و یافتن روزنه ای برای همراهی با این و آن، همگی جای یک سازماندهی طبقاتی در دل طبقه کارگر را گرفته اند. به همین دلیل، این سنت سیاسی، کمونیسم مدعیانش را در عمل به بخشی جدایی ناپذیر از جنبش های اعتراضی بورژوایی پروغرب تبدیل کرده است.
در بعد فلسفی، این سنت به ماتریالیسم فویر باخ گره خورده و از دیالکتیک، پراتیک انسانی، اراده و عنصر دخالتگرانه طبقاتی بی بهره است. انتظار و امید به تحولاتی که در ایجادشان نقش ندارد، جزو داده های این سنت است. غیبت همین عنصر دخالتگری کمونیستی در حیات آن، به لحاظ سیاسی دنباله رو دیگرانش میکند. از شانس بد یا خوب اینها، این دیگران تا این لحظه، چیزی جز جنبش های ناراضی بورژوایی نبوده اند. به دلایل آرمانی که ارزش های سکولار و ضد استبدادی را در خود دارد، ایستادن در جناح چپ و میلیتانت بورژوازی پرو غرب مناسب ترین محل اطراق سیاسی این سنت است. به لحاظ طبقاتی اما مثل جناح راست جنبش خود، استراتژیکن با تغییرات بنیادی جامعه بیگانه است.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist
رادیو نینا
Radio Neena
www.hekmatist.com
رادیو هر روزه نینا از تاریخ ۳۰ ژوئیه شروع به کار میکند
رادیو نینا هر شب ساعت ۸.۳۰ تا ۹ شب به وقت تهران از طریق ماهواره هاتبرد پخش میشود
رادیو نینا صدای چپ، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی را گوش کنید و آنرا به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید
فرکانس پخش:
Satellite: Eutelsat HOTBIRD 13A 13°
Frequency: 12597
POL: V
FEC: 3/4
Symbole rate:27500
Audio PID: 2130

هژمون این سنت بر کمونیسم ایران امروز، همین تصویر بورژوایی را هم به عنوان کمونیسم تحویل جامعه داده است. این مشکل اما تنها مزاحم موجود بر سر راه کمونیسم دخالتگر در جامعه نیست. مشکل اصلی تر، هژمونی این سنت بر دست و پای کمونیسم دخالتگر هم است. بر دست و پای کمونیست هایی هم است که علیرغم مرزبندی های فکری ، درعمل نقش متفاوتی بازی نمی کنند. به همین دلیل، برای کمونیست های پرولتری و سازماندهندگان کمونیست، چه در کارخانه و محل زندگی، و چه در دانشگاه، دستیابی به یک سنت متفاوت و از جنس کارگری، امروز در گرو نقد سنت مسلط و حاکم بر کار و فعالیت خویش است. نقد شیوه کار، اولویت ها، مشغله ها، عرصه های فعالیت و دخالت خودشان است. به زبان دیگر، یا به زبان مقاله ارزشمند کورش مدرسی در بحث "جبر یا اختیار" (که ضمیمه همین مقاله است)، امروز سنت و پراتیک کمونیست ها در درون و بیرون جنبش کارگری ایران، خود موضوع کار کمونیستی است. بدون چنین امری و بدون رهایی فعالیت کمونیست ها از سنت فعلی و از کار بی حاصل فداکاری های سی و پنج سال گذشته، سازماندهی یک کمونیسم متفاوت غیرممکن است. در این مسیر کسی لازم نیست علیه خود انقلاب ایدئولوژیک کند، کسی لازم نیست به آرمان و باورهای خود شک کند. کسی لازم نیست برنامه و مانیفست دیگری بنویسد. اما همه از دم لازم است به مشغله های خود، به چگونگی کار خود، به شیوه های برخورد خود، به تحلیل و تفسیر خود، به تاکتیک و استراتژی نانوشته خود، به ارزش های سیاسی و فرهنگی خود، به میدان تاثیرگذاری خود، به تصویر از سازماندهی و انقلاب و تحول، به آرایش نیروهای خود و به پروژه های در دست اقدام خود و... فکر کند و به نقدش بکشد. به زبان دیگر، آماده ترین استادان سازماندهی، امروز، برای یک شروع دیگر نیاز به آموزش دارند.

قدم جدی برای یک شروع دیگر از مسیر همین خانه تکانی میگذرد. سازماندهی یک جنبش سوسیالیستی در قلب مراکز کارگری و محیط زندگی محصول چنین تغییری است. این مهم اولویت و پروژه همین امروز هر کمونیست و مارکسیست روشن بینی در ایران امروز است.

جبر یا اختیار : منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ

سخنرانی در سمینار انجمن مارکس حکمت به مناسبت هفته منصور حکمت

لندن - ٤ ژوئن ۲۰۰۵

کورش مدرسی

"جبر یا اختیار" یک صورت مساله بسیار قدیمی در جوامع انسانی و در فلسفه است. گمان میکنم از هنگامی که انسان به تفکر دست پیدا کرده، به این یا آن صورت، این سوال را در مقابل خود داشته است. سوال به سادگی این است که چقدر ما در انجام کارهائی که میکنیم و در تغییری که در جهان بوجود می آوریم صاحب اختیار هستیم و چقدر این کار را بر طبق قوانین "ضروری" و یا به تبَع از یک جبر ماوَرای اراده انسان انجام میدهیم. زندگی تا چه اندازه "مُقَدّر" است و تا چه اندازه توسط اراده ما تعیین میشود. ما چقدر میتوانیم تغییر بوجود آوریم و تا چه اندازه خود موضوع تغییر هستیم.

به هر مکتب فلسفی و به هر دوره ای از زندگی بشر مراجعه کنید این پرسش بعنوان یک بحث باز مطرح است، درمورد آن بحث و اظهار نظر میکنند و طبعا به آن جوابی میدهند.

در مارکسیسم هم همینطور است. همه شما با این جمله مشهور مارکس آشنا هستید که "فلاسفه تاکنون تاریخ را تفسیر کرده اند حال آنکه بحث بر سر تغییر آن است." تغییر عنصر اختیار را به جلو میکشد در حالیکه تفسیر عنصر همراهی با تاریخ و یا دنباله روی را برجسته میکند. و بحث بر سر این است که ما چقدر میتوانیم تغییر بوجود آوریم؟ فاصله میان ولونتاریسم (اراده گرائی) با مارکسیسم کجاست؟ کجا تلاش برای تغییر واقعی است و کجا این تلاش غیر واقعی و آب در هاون کوبیدن است؟ کجا فرد عنصر فعال در تغییر واقعیت است و کجا یک عنصر پاسیو؟

پاسخ های مختلف به این سوالات بوده، هست، و گمان میکنم کماکان وجود خواهد داشت. اینجا من قصد ندارم که بطور کلی در باره رابطه جبر و اختیار در فلسفه و بطور عام، مثلا در تئوری شناخت، در این باره که "ضرورت چیست" یا "آزادی کدام است" صحبت کنم. این مسائل مفصل تری هستند که در چارچوب وقت موجود و حوصله بحث امروز نمی گنجند. میخواهم در یک عرصه محدود و کاملا مشخصی در این باره بحث کنم.

عرصه ای که به آن محدود خواهیم ماند، عرصه اجتماعی، عرصه جامعه، عرصه اقتصاد و سیاست است. میخواهیم این بحث را باز کنیم که در این عرصه معین جبر و اختیار چه معنی دارد. جبر یا اختیار در عرصه های مختلف معانی مختلفی دارند. در علوم، فیزیک، بیولوژی و غیره یک معنی دارند، در تئوری شناخت، در جامعه شناسی، در جنگ و یا سازماندهی، در ریاضیات و در فیزیک کوانتم و غیره معانی متفاوتی. این معانی البته در نهایت به هم مربوط اند اما از هم متمایز هم هستند. کما اینکه یک فیزیکدان خوب ممکن است به لحاظ سیاسی محافظه کار و یا از نظر فکری مذهبی باشد. بحث مارکس اساسا در حیطه جامعه و تاریخ وارد این مسئله میشود. بحثی که بعدا منصور حکمت آن را از زیر بار خروار ها تحریف و بد فهمی بیرون میکشد.

در بحث امروز ناچارم بشکل کوتاه و فشرده سابقه این سوال و پاسخ هائی که به آن داده شده است را مرور کنم. تا بتوانم توضیح دهم که ما بحث را از کجا تحویل گرفتیم و منصور حکمت این بحث را چگونه به ما "پس داد."

بحث جبر و اختیار، لااقل از دوران یونان باستان، تاریخ مکتوب دارد. از سقراط تا افلاطون و ارسطو و غیره بحث میکنند و به این سوال جواب میدهند. اما از یک جا در تاریخ این بحث بر یک مبنای علمی قرار میگیرد. بجای مبنای فقاهت و صدور احکام عقیدتی تلاش برای بنیان گذاشتن آن بر یک پایه علمی شروع میشود و پیشرفت جامعه انسانی آنقدر ماتریال علمی را بدست میدهد که بتوان این کار را انجام داد.

این شرایطی است که بشر، نه بعنوان فرد، بلکه بعنوان یک جنبش اجتماعی برای تغییر یا در مقابل تغییر، بعنوان یک حرکت و یک تلاش آگاهانه برای تغییر به آن نگاه میکند و به آن میپردازند. این شرایط، پایه اش و مبنایش به شرایط عروج بورژوازی، به عصر روشنگری، عصر خرد، به رنسانس و حرکتی در تاریخ برمیگردد که از حدود قرون ١٦ شروع میشود و در قرن ١٧ و ١٨ اوج میگیرد. این حرکت فکری از علوم شروع میشود. کسانی که با تاریخ علوم آشنا هستند میدانند که اولین تلاش آگاهانه برای توضیح علمی رابطه جبر و اختیار شاید از دکارت(١)آغاز میشود. دکارت کسی است که تلاش میکند تا در حوزه علوم، پایه های رابطه قانون (ضرورت یا جبر) با آزادی (اختیار) را بر یک مبنای علمی مدرن مورد بحث قرار دهد. دکارت اعلام میکند که قوانین طبیعت قابل فهم و قابل تبیین هستند. انسان میتواند قوانین طبیعت و فیزیک را کشف کند و بفهمد. بشروقتی این قوانین را فهمید میتواند از آن استفاده کند و، بقول دکارت، خود را صاحب (master) پروسه ها و طبیعت کند و آنها را به خدمت خود بگیرد. تا قبل از دکارت، لااقل به این روشنی طبیعت قابل شناخت اعلام نشده است. و شناخت این چنین به قابلیت بهره گیری، تغییر و به این معنا به آزادی در مقابل طبیعت وصل نشده است. قبل از این ما رسما سیستم مذهبی و کلیسا را داریم که اساس خدا را در این موقعیت فرا انسانی قرار میدهند و سلسله مراتب مذهبی که قرار است گفته خدا را برای انسان قابل فهم کند.

این غول فکری و متفکر عظیمی مانند دکارت است که تلاش میکند تا قدرت شناخت و لذا قدرت دخالت و تغییر انسان در عرصه علوم طبیعی را عملا نامحدود اعلام کند و به اتکای دستآورد های علمی زمان خود این حکم را مستدل مینامد و عملا به کرسی مینشاند. دکارت پیشتاز تلاش بشر برای قابل شناخت اعلام کردن طبیعت و شکستن قید و بند های جامعه فئودالی است که رکن اساسی عروج تولید بورژوائی در جامعه است. تولیدی که بنا به ماهیت و خصلت آن ناچار است علم را به خدمت بگیرد. دکارت سخنگوی علمی است که قدم جلو گذاشته است و کلیسا در مقابل آن ایستاده است. قابل شناخت اعلام کردن جهان طبیعی از جانب دکارت ضربه عظیمی به سیستم کلیسا است که مانند هر سیستم مذهبی دیگری اساس آن بر اصل جهالت انسان استوار است.

به فاصله نه چندان طولانی، بحث به عرصه اجتماعی کشیده میشود. سوال این میشود که آیا قوانین اجتماعی هم قابل فهم و بکار گیری هستند؟ سوال این است که بحث دکارت در زمینه علوم و طبیعت تا چه اندازه قابل تعمیم به عرصه اجتماعی است؟ آیا جامعه یا تاریخ بشر قانونی دارد یا سلسله ای از رویدادهای تصادفی هستند که این یا آن شخص باعث آن شده اند؟ آیا جامعه هم قوانینی ندارد که دانستن آنها انسان را قادر میکند تا مثل طبیعت، بقول دکارت، ارباب پروسه ها و تحولات تاریخی شود؟ آیا انسان نمیتواند سرنوشت خود را بدست بگیرد و جامعه را در جهت منفعت خود تغییر دهد؟ آیا بشر با دست پیدا کردن به این قوانین میتواند در مقابل مقدرات اجتماعی و تاریخی آزادی واقعی بدست آورد و سرنوشت خود را بدست بگیرد؟

کسانی که تاریخ فلسفه را خوانده اند حتما با متفکران عظیمی که در این زمینه نقش بازی کردند آشنا هستند. شاید در راس این غول های فکری باید از اسپینوزا یاد کرد. اسپینوزا(٢) کسی است که اعلام میکند قوانین جامعه را نیز میتوان شناخت و بنا بر این میتوان جامعه را مطابق یک نقشه از پیش تعیین شده تغییر داد. اینکه اسپینوزا برای تغییر جامعه چه نسخه ای می پیچد اینجا نه مهم است و نه مورد بحث. نفس قابل شناخت اعلام کردن جامعه و تاریخ و نفس قانونمند اعلام کردن آنها و قائل شدن به اینکه میتوان جامعه را آگاهانه به سمت خاصی برد یک قدم بسیار عظیم به پیش بود که توسط اسپینوزا و لایبنیتس(٣) برداشته میشود.

در این دوره در بُعد اجتماعی شاهد عروج بورژوازی و تلاش آن برای کنار زدن فئودالیسم هستیم. تلاشهای دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس و دیگران در واقع توپخانه فکری برای موجه کردن این تلاش بشری برای زیر پا گذاشتن نظم الهی جامعه قرون وسطی را منعکس میکند. بشریت از زبان اینها دارد اعلام میکند که میتوان جامعه را آگاهانه به نفع آینده ای قابل توضیح و قابل ترسیم تغییر داد. بعدا به این نکته بیشتر خواهم پرداخت که از نظر مارکسیسم این بحث تغییر وقتی در ابعاد اجتماعی خود را مطرح میکند که زمینه و شرایط عینی و امکانتحقق این تغییر فراهم آمده است. به هر حال، اوضاعی است که، در پرتو پیشرفت های علوم و نیروهای مولده در جامعه، اسپینوزا میتواند اعلام کند که میتوان جامعه را به سمت یک مدینه شادی (joyful society)هدایت کرد.

این سیر ادامه پیدا میکند و متفکران دیگری به این تلاش درافزوده خود را دارند. از میان تعداد نسبتا زیاد متفکرین برجسته و غول های فکری بشر در این دوران باید به کانت(٤) اشاره کرد که او هم یکی از عظیم ترین متفکرین این عرصه است که اعلام میکند جامعه قابل شناخت و لذا قابل تغییر است. بازهم اینجا وارد بحث چگونگی شناخت و تغییر از جانب این متفکرین نمیشویم. اساس قائل شدن به امکان شناخت و امکان تغییر است که نقش اراده انسان را به رسمیت میشناسد.

همزمان با تحولات اقتصادی و اجتماعی و عروج شیوه تولید سرمایه داری جامعه شاهد شکل گیری طبقه جدیدی، یعنی پرولتاریا است که، در مقابل سرمایه داری، خود نیازمند تغییر جامعه و بر انداختن شیوه تولید سرمایه داری است. و کسی نمیتواند مانع استفاده این طبقه از دست آوردهای فکری بشر علیه بورژوازی شود.

سرمایه داری با تولد خود گورکن تاریخی و جنبشی خود را هم بدنیا آورده است. این زایش همزمان یک طبقه و "آنتی تز" آن برای اولین بار است که اتفاق می افتد. دهقانان همزاد یا "جُفت" برده دار نبودند. اگر بشود جامعه را مطابق یک "طرح" تغییر داد، سوسیالیست ها و کمونیست ها هم میتوانستند به این دست آوردهای فکری برای منافع دیگری پشت به بندند و بستند. در نتیجه برای فائق آمدن بر این تناقض، از جانب بورژازی، کنترل اوضاع بوسیله اعلام روش ها و پدیده های "طبیعی" (مترادف با پدیده های الهی دوران فئودالیسم) مطلوب میشود. تلاش برای محدود کردن دامنه پرواز فکری بشر در این زمینه به یکی از زمینه های اصلی تفکر در فلسفه بورژوائی تبدیل میشود. این تناقض را بطور برجسته در هگل میبینیم که بعدا به آن خواهیم پرداخت.

به هر صورت، کانت قدم پیش میگذارد و اعلام میکند جامعه نیز مانند طبیعت دارای یک سری قوانین طبیعی است که ناشی از طبیعت انسان یا پروسه های معقول (rational) است.

در مقابل این سوال که معقول چیست، کانت اعلام میکند که آنچه که ضروری است معقول است. در جامعه پروسه های معقولی در جریان است که انسان میتواند از طریق دخالت در این پروسه های معقول جامعه را به سمت جهتی که میخواهد پیش ببرد. آنچه که، از دیدگاه کانت، این پروسه های معقول را تعریف میکند دیگر متکی به فاکتورهای عینی و مادی نیست. اساسا یک پدیده ذهنی است.

اسپینوزا و کانت اسامی مختلفی به محک تعیین این معقول یا ضروری میدهند. هگل بعدا آن را "خِـرَد" یا " خِـرَد مُطلق" میخواند. اما اسم هرچه که باشد در تحلیل نهائی این محک مافوق مادی، متافیزیکی و معطوف به یک مقصود نهائی از پیش تعیین شده و یا مفروض است. قائل شدن به این محک ها و محدودیت ها قبل از هر چیز موقعیت جامعه بورژوائی در آن دوران را منعکس میکند.

جامعه، به تـَبَع یک افق بورژوائی، تغییر را میخواهد اما کنترل شده و در چارچوب خاصی. جامعه بورژوائی مجبور است به قابلیت شناخت قوانین اجتماعی و تاریخی و تغییر وضع موجود روی آورد. به این تغییر نیازمند است. اما از طرف دیگر برای تحقق افق بوژوائی باید این تغییر در چارچوب مناسبات تولیدی سرمایه داری محدود بماند. در نتیجه تئوری هائی قدم پیش میگذارند که تغییر را میپذیرند و به شکل ناپیگیر و نیمه و نا تمامی علیه "قـَدَر گرائی (fatalism) "و جبر گرائی (determinism) مبارزه میکنند و در همان حال عناصری از هر دو مکتب یا روش را از در پشت وارد میکنند و آن را برای تضمین تغییر کنترل شده حفظ میکنند. بخصوص جریاناتی که در قرن ۱۸ شکل میگیرند و متفکرین این دوره بیش از پیش جبرگرا میشوند. معتقدند که تغییر جامعه قانون دارد و بشر باید از این قوانین پیروی کند .همانطور که مثلا بر طبیعت اصل بقای انرژی یا افزایش آنتروپی، با درک آن زمان، حاکم است و از دست آن ها نمیتوان خلاص شد، جامعه هم قوانین "طبیعی" ای دارد که بشر قادر به زیر پا گذاشتن آنها نیست. مقایسه تماما با فیزیک آن زمان است، که به فیزیک نیوتونی یا کلاسیک مشهور است. فیزیکی تماما جبرگرا یا دترمینیست. در این فیزیک، به عکس مثلا فیزیک کوانتم، اگر "شرایط اولیه (initial conditions) "و شرایط مرزی (boundary conditions)یک مسئله معلوم باشد. پاسخ آن مساله را بطور محقق میتوان داد. در این فیزیک همه چیز نظم و قانون خود را دارد. ستارگان، منظومه ها، زمین و آسمان همه مطابق یک سری قوانین معلوم و داده عمل میکنند. در این فیزیک آینده کاملا قابل پیش بینی و به اعتباری محتوم است. این سیستم و قوانینی است که بعدا خود فیزیک، در فیزیک کوانتم، آن را باطل میکند. اصل عدم قاطعیت هایزنبرگ قبل از هر چیز مفتوح ماندن سرنوشت آینده را نشان میدهد و این سنت دترمینیستی را زیر پا میگذارد.

به هر صورت، وقتی که این سیستم جبر گرایانه را به جامعه تـَسَرّی بدهید معنی آن تعیین حدود و ثغور قابلیت بشر در تغییر جامعه است. وقتی اعلام میشود که جامعه قانون دارد، منظور از قانون آن پروسه ایست که فی الحال در حال جریان است. قانون توضیح پروسه ایست که در حال انجام و یا در حال اتفاق افتادن است. سرمایه داری در حال رشد است و جامعه به سمت یک جامعه بورژوائی در حال حرکت است. این قانونی است که ظاهرا بشر میتواند در چارچوب آن جامعه را تغییر دهد! این احکام یعنی ممانعت از دخالت انسان در تغییر جامعه بورژوائی و محدود کردن نقش انسان به تسریع پروسه های تاریخی که ضرورت خود را از جای دیگری میگیرند. این یعنی تفسیر تاریخ. ماتریالیست های این دوره به همین دلیل دترمینیست هستند. نمونه برجسته آنها فوئرباخ(۵) است.

تناقض میان دایره عمل بالقوه متد و تلاش برای محدود نگاه داشتن کار برد آن بیش از همه در هگل خود را نشان میدهد. هگل از نظر سیستم و متد پایه همه محدودیت ها را میشکند با جمله معروفش "هر چیز که واقعی است معقول است و هر چیز که معقول است واقعی." مورد علاقه همه مستبدین زمان خودش بود. از این حکم چنین برداشت میکنند که حکومت مستبد در آلمان واقعی است پس معقول است. درست به همین دلیل فلسفه هگل تبدیل به فلسفه رسمی در آلمان شد.

اما در مرکز متد هگل دینامیسمی هست که حتی خود هگل قادر به کنترل آن نیست و به کنترل مارکس در می آید. هگل میگوید واقعیت آن چیزی نیست که موجود است آن چیزی نیست که وجود دارد و هست. واقعیت چیزی است که ضرورت دارد، برداشتی که به یک معنی کانت دارد. اما هگل، بعکس کانت، اعلام میکند که ضرورت خود تابع تاریخ است. و ضرورت ها ازلی و ابدی نیستند. در نتیجه ضرورت ها تغییر میکنند و عوض میشوند. از نظر هگل واقعیت ها و معقول ها تغییر میکنند. در نتیجه آن چه که هست از بین میرود و جای آن را چیز تازه ای میگیرد. آنچه که خواهد بود واقعیت آتی ای است که ضروری شده است. بشر در سیر تکاملی خود ضروریات جدیدی را بوجود می آورد که محتاج واقعیت های جدید میشود. این واقعیات یا به آرامی و بدون مقاومت تند بوجود می آید که آن وقت تحول مسالمت آمیز است، و یا اینکه ضرورت قبلی که واقعیت داشته و امروز ضرورت خود را از دست داده است، و دیگر معقول نیست، مقاومت میکند و تحول جامعه بشکل انقلابی صورت میگیرد.

این دیالکتیک هگل است که ضرورت و مکانیسم تغییر و حتی انقلاب را در بطن خود حمل میکند. اگر کسی محک تشخیص ضروری و معقول را پیدا کند سیستم هگل راه و منطق تغییر و انقلاب در جامعه و تاریخ را نشان میدهد. و این کاری است که مارکس انجام میدهد. بنا به این سیستم اگر تشخیص دهید که ضروری کدام است آنوقت برای تحقق ضروری میتوانید فعالانه در تغییر شرکت کنید.

هگل تشخیص این ضرورت و محک تمیز دادن آن را به ذهن، به ایده، ایده مطلق یا خِـرَد مطلق ارجاع میدهد. هگل قائل به یک نهایت متعالی متکی بر خِــرَد (reason) است که انسان در جهت آن سیر میکند. هگل تشخیص این پروسه را مجددا به ذهن انسان رجعت میدهد. حلقه بعدی در تکامل جامعه بسوی خرد مطلق را هگل تنها با کنکاش ذهنی و تفکر میتواند تعیین کند. اگر در سیستم های ماتریالیسم ماقبل مارکس، مثلا فوئرباخ، یک دترمینیسم وجود دارد که از آن گریزی نیست، در سیستم هگل جامعه پدیده زنده تر وپویا تری است. انسان مقهور قوانین مادی بیرون از خود نیست. هگل متد و مکانیسم و موتور محرکه فلسفی تغییر را دارد. اما سوخت آن را از ذهن خود تامین میکند. اینجاست که مارکس میگوید دیالکتیک هگل سر و ته است.

مارکس میگوید برای تشخیص "ضروری" باید به شرایط عینی جامعه نگاه کرد. برای مارکس قدرت و قهر پدیده های فلسفی، اخلاقی یا معنوی نیستند. برای هگل بعکس، این پدیده ها معنوی و فلسفی هستند. برای مارکس اینها پدیده های اجتماعی هستند. مارکس شاخص ضرورت را دوباره به جامعه برمیگرداند. در نتیجه، وجود قدرت در جامعه بلافاصله مارکس را به پدیده دولت و ضرورت دولت میرساند. درحالیکه هگل را به یک سلسله از مباحثات کشاف در مورد خرد و غیره میکشاند.

سوالی که مارکس در مقابل خود قرار میدهد این است که بشر چه چیز را و چگونه میخواهد تغییر دهد؟ مارکس اینجا ما را به تشخیص تمایز شرایط یا عنصر ذهنی (سوبژکتیو) با شرایط عینی یا مادی (ابژکتیو) میرساند. قبل از مارکس هم البته این مفاهیم بودند اما مارکس آنها را در متن جدیدی باز تعریف میکند.

مارکس در تجریدی ترین سطح قائل به رابطه مستقیم میان عینی و ذهنی نیست. از نظر مارکس این رابطه از هر طرف معادله که حرکت کنید از مجرای پراتیک انسان میگذرد. در نتیجه ما رابطه عین، پراتیک، ذهن را داریم. پراتیک انسان جز انتگره رابطه عین و ذهن است. عمل و پراتیک انسان حلقه ایست که عینی یا مادی را به ذهنی متصل نگاه میدارد.

مارکس عنصر یا شرایط ذهنی (سوبژکتیو) را به عنصر تغییر دهنده یا فاعل پراتیک ارجاع میدهد. از نظر مارکس عنصر تغییر دهنده عامل ذهنی تغییر است. شرایط بیرون از عنصر ذهنی و مستقل از اراده عنصر تغییر دهنده وجود دارد شرایط عینی یا ابژکتیو است. در نتیجه برای تک فردی که بخواهد جامعه را تغییر دهد کل شرایط بیرون از او، شرایطی که مستقل از اراده اوست، مانند جامعه، طبقه، حزب شرایط عینی هستند. برای حزبی که بخواهد جامعه را تغییر دهد جامعه و طبقه شرایط ابژکتیو هستند و برای یک طبقه خود عامل ذهنی (سوبژکتیو) تغییر است، بقیه جامعه عامل عینی (ابژکتیو) هستند. اینکه انسانها در جامعه چگونه فکر میکنند را مارکس در نهایت، یا در تحلیل آخر، به یک رابطه عینی و ابژکتیو در جامعه یعنی روابط تولیدی مربوط میکند.

برای طبقه کارگری که میخواهد انقلاب کند، عامل ذهنی "عقل" یا آگاهی طبقاتی او نسبت به انقلاب سوسیالیستی است. اگر طبقه کارگر میداند که میخواهد جامعه سوسیالیستی را بنا بگذارد، سوسیالیسم پدیده ضروری است که میتواند متحقق شود. برای طبقه کارگر اگر چیزی مانع انجام تحقق سوسیالیسم است، نه شرایط ابژکتیو بلکه آمادگی خود طبقه است و تمام تلاش برای تحقق انقلاب سوسیالیستی معطوف به آمده کردن سیاسی طبقه کارگر برای انجام این انقلاب است و نه تکامل نیروهای مولده یا روابط تولیدی.

از روزی که مانیفست کمونیست نوشته شد، شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی مارکس آماده است. زیرا از جمله داده های بیرون از ما و مستقل از اراده ما افکاری است که در سطح جامعه بالا گرفته است. اینکه نفس امکان بالاگرفتن این جنبش محصول تکامل نیروهای مولده است در اینجا وارد بحث نمیشود. مانیفست کمونیست و حضور آرمان و افق جنبش کمونیستی در جامعه امروز جزو داده های و شرایطی است که مستقل از اراده ما وجود دارند. مارکس دیالکتیک هگل را سر و ته میکند. روی پایش مینشاند و قدرت آن را از قید بند های ذهن و سیستم هگل آزاد مینماید.

تز مارکس این است که بحث شرایط عینی و ذهنی بحث شرایط تغییر است و تغییر دهنده خود جز لایتجزای صورت مساله یعنی تغییر است. نمیشود تغییر را مستقل از تغییر دهنده مورد بحث قرار دهید. از این نظر پایه متدولوژی مارکس شباهت زیادی به پایه شناخت در مکانیک کوانتم دارد که در آن مشاهد(observation) ، مشاهده شونده و مشاهده گر یک پدیده غیر قابل تفکیک هستند و عدم قاطعیت و یا محتوم نبودن درست از همین انتگره بودن، یا یکپارچگی، عین، ذهن و پراتیک است. و درست به دلیل اینکه این متد با ماتریالیسم دترمینیستی نوع بلشویکی و استالینی قابل انطباق نیست آکادمی علوم روسیه در دوره استالین مکانیک کوانتوم و تئوری نسبیت را غیر ماتریالیستی و غیر دیالکتیکی اعلام کرد چون در مقابل قطعیت (certainty)ماتریالیسم دترمینیستی بلشویسم فقط امکان (possibility) را قرار میداد. و تا هنگامی که ضرورت ایجاد سلاح هسته ای ایجاب نکرده بود این علوم "غیر قانونی" بودند و امثال لانداو(٦ (Landau)(به اردوی کار اجباری تبعید شدند.

این درافزوده بسیار مهم و انقلابی مارکس است که از او بجا میماند. اما همزمان با مارکس و بخصوص بعد از مارکس ما شاهد تلاش برای تفسیر متد مارکس توسط مارکسیست ها به نفع شیوه دترمینیستی ماتریالیسم ما قبل مارکس هستیم. پلخانوف(۷) و کائوتسکی(۸) را داریم از جمله نمایندگان فکری این تلاش هستند. این تلاش اعلام میکند که جامعه قانون دارد این قانون را تکامل نیروهای مولده تعیین میکنند. عنصر عینی را به نیروهای مولده ترجمه میکنند. مطابق این قوانین اول برده داری بوده، بعدا فئودالیسم اکنون سرمایه داری و در آینده سوسیالیسم و هر یک از این نظام ها مانند گردش سیارات قطعی هستند و باید کمک کرد که نیروهای مولده رشد کنند تا شرایطی فراهم آید که طبقه کارگر بتواند انقلاب سوسیالیستی خود را انجام دهد. کائوتسکی این متد را به یک "تکنیک" مانند روش ها و تکنیک های ریاضی، لااقل ریاضیات قدیم، تبدیل میکند که اگر آن را یاد بگیرید همه قطعیات را میتوانید بدست آوردید. با این متد پیش شرط اینکه طبقه کارگر بتواند سوسیالیسم را متحقق کند و از شر کار مزدی نجات پیدا کند این است که سرمایه داری یا (در سطح افراطی تری) تکنیک رشد کند. این یعنی همراه شدن با پروسه ای است که فی الحال بدون دخالت ما در جریان است. به عبارت دیگر این توصیه دنباله روی ای است که مقابله با آن نقطه شروع فلسفه مارکس بود.

در نتیجه مطابق این سیستم یا متد از یک طرف جامعه قوانینی دارد که باید از آنها تبعیت کرد و از طرف دیگر با توجه به جذمیت و قطعیت این متد سوسیالیسم محتوم و قطعی است. از یک طرف بزرگ ترین تغییر دهنده جهان معاصر، طبقه کارگر را به همراه شدن با واقعیت در حال جریان و دنباله روی از "سیر تاریخ" دعوت میکنند و از طرف دیگر آرمان این طبقه سوسیالیسم را غیر قابل اجتناب و قطعی اعلام میکنند. و این چیزی جز همان تئوری رستاخیز یا قیامت که مذاهب سالها به تبلیغ آن مشغول بوده اند نیست. استالین اعلام میکند که سوسیالیسم همان قدر اجتناب ناپذیر است که آمدن روز به دنبال داشب.

واقعیت این است که اگر سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی اینقدر اجتناب ناپذیر باشد عنصر فعال محتاج انجام کار خاصی نیست. همراه شدن با پروسه های موجود و ایفای نقش مثبت در زایمان تاریخ و جامعه کافی است. این روش بجای روش تغییر جهان فرمول روش تسهیل تاریخ است و وعده پیروزی نهائی (بدون تاریخ سررسید) است.

این روش برای استالین لازم است زیرا جنبشی را نمایندگی میکند که پیش در اساس جنبش صنعتی کردن روسیه و افق ناسیونالیسم روس است. با این متد در جامعه ای نظیر ایران هم به راه حل همراه شدن و کمک کردن به رشد نیروهای مولده و گسترش سرمایه داری میرسید. افق ناسیونالیستی که چپ سنتی ایران آن را نمایندگی کرد. فرا خواندن کمونیست ها و طبقه کارگر به همراهی با این قوانین چیزی جز همراه شدن با سیر گسترش سرمایه داری و کمک به آن نیست. این افق بورژوائی است که مانع تغییر(از میان برداشتن) کار مزدی میشود. مانع تغییر شرایط و در واقع فراخوان به تسلیم به آنچه که هست، آنچه که وجود دارد، میباشد. تبدیل شدن به نوکر و وکیل مدافع و سخنگوی تاریخ موقعیتی است که این روش ایجاب میکند.

سوالاتی که توسط چپ سنتی در آستانه انقلاب ۵۷ ایران و سوالاتی که بلشویک ها و منشویک

←

ها مطرح میکردند و از آن میخواستند "مرحله انقلاب" را نتیجه بگیرند، یک مثال گویا از کاربرد این شیوه مکانیکی و دترمینیستی است. سوال میشد "طبقه تاریخا مهم کدام است؟" یا "آیا سرمایه داری به اندازه کافی رشد کرده است یا نه؟" و پاسخ از هر طرف که میرفت، غالبا پاسخ منفی به این سوال آخر بود، و نتیجه گرفته شده از این سوال هرچه که بود روش و متدی که سوال بر آن استوار است یک متد غیر مارکسیستی است. این متد متوجه نمیشود که شرایط مادی یا شرایط ابژکتیو کل داده بیرون از عنصر سوال کننده یا تغییر دهنده را شامل میشود و نه تنها اجسام یا روابط تولیدی. ذهنیت و افکار جامعه و طبقه کارگر همانقدر جزو شرایط عینی کار انقلابی مارکسیست است که روابط تولیدی. اگر طبقه کارگر و جامعه ایران، به یمن انقلاب اکتبر یا مانیفست کمونیست و یا طبقه کارگر در اروپا در مقابل سوسیالیسم قرار داده شده است دیگر چسبیدن به روابط تولیدی یک پس رفت عظیم از مارکس به فوئرباخ و یا کانت است. و این عقب نشینی بستر عمومی و اصلی کمونیسم، بخصوص بعد از شکست انقلاب روسیه و تسلط ناسیونالیسم بر جنبش کمونیستی بود. اینکه باید در روسیه انقلاب سوسیالیستی کرد را لنین از اثبات سرمایه داری بودن روسیه نتیجه نمیگیرد. لنین از پیش متقاعد شده است که باید انقلاب سوسیالیستی کرد. آرمان برابری انسانها، مانیفست کمونیست، وجود طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در اروپا و نقد مارکس، لنین و بخش مهمی از انسانها را به ضرورت انقلاب سوسیالیستی رسانده است. انقلابی که در شرایط آن روز جهان دیگر ضرورت و امکان آن به وجود آمده است. اثبات رشد سرمایه داری در روسیه از جانب لنین(۹) برای جواب دادن به ناردنیک ها بود که در اساس نافی این پدیده بودند. لنین برای اثبات ضرورت انقلاب سوسیالیستی به خود محتاجآمار کارخانه ها، کارگاه های کوچک و شمارش مرغ و خروس دهقانان نبود. این آمارها برای سد بستن در مقابل کسانی بود که با توسل به این آمارها تلاش داشتند کمونیست ها و طبقه کارگر را از "رویای" سوسیالیسم فوری پشیمان کنند و آنرا در شرایط کنونی غیر قابل تحققاعلام کنند. تلاش برای تحقق سوسیالیسم که دیگر امکان آن فراهم آمده است و قائل شدن به نقش اراده انسان در تحقق این امکان است که لنین را به سیاست میکشاند. لنین کسی است که معتقد است تغییر سوسیالیستی جامعه امکان دارد، وجود سوسیالیسم طبقه کارگر دیگر خود یکی از عوامل عینی جامعه انسانی است. تمام سیاست های لنین از این نقطه شروع میشود. راه مطرح شده در "چه باید کرد؟"، تاکتیک پیش گذاشته شده در "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی"، "تزهای آوریل"، ضرورت قیام، مباحث دولت و انقلاب، سیاست نپ (NEP) و غیره همه این تلاش آگاهانه برای تغییر و رسیدن به یک هدف از قبل داده شده را نشان میدهد. این آن عنصر اراده گرائی است که لنین و مارکس دارند. لنین خود بارها، از جمله حول بحث "دو تاکتیک"، اعلام میکند که اختلافش با منشویک ها در اساس به نوشته مارکس در نقد فوئرباخ، یعنی تزهائی در مورد فوئرباخ" و ایدئولوژی آلمانی برمیگردد.

تحت تاثیر تغییر مسیر انقلاب روسیه به یک حرکت ناسیونالیستی، در بعد فلسفی و روش و مارکسیستی آنچه که ما در آستانه انقلاب ۵۷ ایران، چه در بعد ایرانی و چه در بعد جهانی تحویل گرفتیم یک سنت و متد تماما دترمینیستی و دنباله روانه بود که در دنیای سیاسی روش دخالت ناسیونالیستی و یا رفرمیستی را تجویز میکرد. استالینیسم، مائوئیسم، تروتسکیسم، بلشویسم، سوسیال دمکراسی و ... همه و همه در این ریشه متدولوژیک شریک بودند. از نظر اینها جامعه قانون داشت. این قانون را نیروهای مولده تعیین میکردند. یا "مرحله انقلاب" سوسیالیستی بود اما سوسیالیسم مربوط به "بَـعد" در یک "رستاخیز جهانی" بنام انقلاب جهانی یا انقلاب در چند کشور بود و یا "مرحله انقلاب" دمکراتیک و جنبش ضد امپریالیستی بود و در هر دو صورت کار ما تسهیل حرکت تاریخ به پیش و دنباله روی از آنچه در جریان است بود. نفس قائل بودن به چیزی بنام مرحله انقلاب انعکاس این متد است.

منصور حکمت در مقابله با این متد و سیاست غیر مارکسیستی و ناسیونالیستی که بنام مارکسیسم و سوسیالیسم در میدان بود مجددا مارکس تغییر دهنده جهان، مارکس تزهای فوئرباخ و سوسیالیسم و کمونیسم کارگری را قرار داد. درست بر اساس همان روش مارکس و لنین منصور حکمت معتقد بود سوسیالیسم کارگری امری ممکن است که باید فورا متحقق شود و تحقق این امکان جز به آمادگی نیروی متحقق کننده آن یعنی کمونیست ها و طبقه کارگر موکول نیست. راه آماده کردن این نیرو دخالت در سیاست و تعرض به همه مبانی فکری و سیاسی است که این نا آمادگی را تقدیس و یا فرموله میکند. و سریعترین راه آماده کردن این نیرو متحد کردن و درگیر کردن آن در نبرد سیاسی است که در جامعه در حال جریان است. از نظر حکمت، همچون مارکس و لنین، این روند تنها یک روند روشنگرانه و فکری نیست. یک پروسه عملی و درگیر شدن در سیاست روز است. بحث حزب و قدرت سیاسی از همینجا سرچشمه میگیرد. فلسفه بحث تصرف قدرت توسط یک اقلیت از میان برداشتن آخر مانع برای بسیج طبقه کارگر و مردم به زیر پرچم سوسیالیسم است. کمونیست ها برای آماده کردن نیروی تغییر دهنده باید قدرت را بگیرند. تاکتیک لنینی جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان، تاکتیک حکمت در جمهوری دمکراتیک انقلابی و تاکتیک ما در زمین دولت موقت انقلابی، همگی معطوف به نزدیکترین و موثرترین راه برای آماده کردن طبقه کارگر و مردم انقلابی برای تحقق انقلاب سوسیالیستی، در شرایط داده جامعه و زمان خود ، است و با فرمول "مرحله بندی" انقلاب قابل توضیح نیست. و درست عدم درک این متد و این سیاست است که هنگامی که اوضاع تغییر میکند و دیگر این سیاست و تاکتیک موضوعیت ندارد حزب بلشویک در مقابل تزهای آوریل می ایستد و آنرا رد بحث های مرحله بندی انقلاب لنین در دو تاکتیک اعلام میکند و بخشی از حزب کمونیست کارگری، بعد از منصور حکمت، کنار رفتن تاکتیک جمهوری دمکراتیک انقلابی را کنار گذاشتن مرحله بندی انقلاب از جانب حکمت میبیند. اولی، بلشویک ها، با این کار مخالف اند و دومی، رهبری جدید حزب کمونیست کارگری، با آن ظاهرا موافق است. هر دو ربطی به مارکس، لنین و حکمت ندارند.

به بحث اصلی برگردیم، تز مارکس، لنین و حکمت این است که اگر شرایط ابژکتیو امکان رشد یک سیاست و یک نوع تغییر را میدهد تحقق آن امکان تماما محصول دخالت آگاهانه عنصر ذهنی (اکتیو) است. اراده انسان است که بر متن همه ممکن ها تاریخ را محقق میکند، آنرا میسازد و آینده را میتوان ساخت. امروز در جهان امروز ما در هر جای دنیا سوسیالیسم ممکن است. آنچه این ممکن را متحقق میکند عنصر انقلابی، کمونیست ها، حزب و طبقه کارگر، است. سوسیالیسم مطرح است، تئوری آن هست، مبارزه ای که سوسیالیسم را ایجاب میکند در تمام جهان جاری است، تولید و باز تولید در دور افتاده ترین نقطه جهان هم زیر سلطه سرمایه داری است و نیروی اجتماعی که میتواند سوسیالیسم را متحقق کند موجود است. تنها مانع آمادگی ذهنی و عملی نیروی متحقق کننده آن است. در نتیجه پراتیک حزب یا جریانی که طبقه را فورا بخواهند و آماده باشند که انقلاب سوسیالیستی را انجام دهند شرایط ذهنی برای قیام کمونیستی و تصرف قدرت سیاسی آماده است. فقط باید قدرت را گرفت. این در افزوده ای است که منصور حکمت با بیان بسیار دقیقی به تئوری مارکسیستی جبر یا اختیار و نقش اراده انسان در ساختن تاریخ داشته است. این روش را مانند یک نخ بهم بافنده در همه بحث های اساسی مارکس، لنین و منصور حکمت میبینید. حکمت در نوشته هائی نظیر "سه منبع و سه جز سوسیالیسم خلقی"، "آناتومی لیبرالیسم چپ"، "دولت در دوره های انقلابی"، "باز خوانی کاپیتال مارکس"، "جمعبندی از تجربه انقلاب روسیه" و غیره این متد را به وضوح توضیح میدهد.

توضیحات

۱ - رنه دکارت – (1596-1650 René Descartes) مثلا رک به: www.philosophypages.com/ph/desc.htm

۲ – باروخ اسپینوزا (1632-1677 - Baruch Spinoza) مثلا رک به: www.philosophypages.com/ph/spin.htm

۳ – گاتفرید لیبنیتس – (1646-1716 Gottfried Wilhelm Leibniz) مثلا رک به: www.philosophypages.com/ph/leib.htm

٤ – امانول کانت (1724-1804 Immanuel Kant) مثلا رک به: www.philosophypages.com/ph/kant.htm

٥ – لودوگ فوئرباخ 1872-1804)- Ludwig Andreas Feuerbach) -

٦ – لو لاندائو 1968– 1908) - Lev Davidovich Landau) مثلا رک به: kapitza.ras.ru/history/LDLandau/main.html

۷ – گئورگی پلخانوف – 1918 – 1856) - Georgi Plekhanov) مثلا ر ک به: www.marxists.org/archive/plekhanov

۸ – کارل کائوتسکی 1938 – 1854) – Karl Kautsky) مثلا ر ک به: www.marxists.org/archive/kautsky

۹ – لنین، "رشد سرمایه داری در روسیه" مثلا در www.marxists.org/archive/lenin/works/1899/devel/index.htm :

از صفحه ویژه کنگره هفتم در سایت حزب حکمتیست دیدن کنید!

چند کلمه به یاد آزاد احمد
اسد گلچینی

آزاد احمد کمونیست برجسته و چهره ای محبوب و دوست داشتنی برای کارگران و مردم زحمتکش در عراق و کردستان در تاریخ 30 اکتبر 2013 در کرکوک به قتل رسید. آزاد چهره ای شناخته شده در مبارزه برای آزادی خواهی و برابری طلبی بود. مرگ او ضایعه ای برای احزاب کمونیستی کارگری عراق و کردستان و همه هم جنبشی هایش در ایران و هر جای دیگری بود. آزاد احمد بنا به قابلیت و موقعیتش در جامعه یک ستون استوار جنبش ما بود. غم سنگین از دست دادنش محدود به عراق نشد و مرزها را به سرعت کنار زد. بدون تردید رفقای نزدیکش میتوانند آزاد احمد و شخصیتش را بشناسانند همانطور که رفقای "از آن طرف مرز آمده" هم چندان سخت نیست که مشاهداتشان را در باره او بیان کنند. این حداقل کاری است که لازم است انجام داد.

آزاد احمد یک انقلابی و یک کمونیست برجسته و بزرگ بود

شهر رانیه در کردستان عراق محل زندگی و فعالیت اولیه آزاد احمد بود. آزاد احمد در گرما گرم قیام و مبارزه مردم بر علیه جهنمی که رژیم بعث عراق ایجاد کرده بود شکفت و به سرعت به چهره ای انقلابی تبدیل شد و همراه با سازماندهی و رهبری کمونیستها در این شهر به تقویت و گسترش آزادیخواهی در مقابله با جهل و خرافات ناسیونالیستی و مذهبی کمک کرد. تصور انسان های اطراف از زندگی بهتر و تغییر آنچه هست با وجود آزاد احمد ممکن میشد، چرا که آزاد بشدت انسانی آزدیخواه و برابری طلب و کمونیست بود. این خصوصیات آزاد همراه با فعالیت خستگی ناپذیری که داشت بسرعت وی را به چهره ای توده ای تبدل کرد. آزاد احمد در میان مردم زحمتکش و در میان همه آزادیخواهان و زنان و مردان تشنه آزادی میدرخشید. با وجود مسئولیت های سنگینی که در حزبش داشت هیچگاه از محیط زندگی و کارش کنده نشد و رهبری واقعی برای هر حرکت اعتراضی و هر تجمع و مبارزه ای بود که مردم این شهر داشتند. آزاد احمد همواره از کسانی بود که در تجمع های توده ای سخنرانی میکرد.

بیاد دارم اولین باری که با وی آشنا شدم وقتی بود که در جمعی از رساندن ادبیات کمونیسم کارگری به کمونیستهای ایرانی گرما گرم بحث بود. با این جوان کمونیست پر شور و انقلابی عجله داشتم هر چه زودتر بیشتر اشنا و نزدیک شوم. سفرهایی که به ایران برای امرار معاش میکرد همراه بود با فداکاری و تلاش و عجله برای رساندن ادبیات منصور حکمت به آن طرف مرز. شور انقلابی و جسارت وصف ناپذیرش وی را به سراغ کمونیستها و آزادیخواهان آن طرف مرز میکشاند و همیشه با کوله باری از ادبیات منصور حکمت و کمونیسم کارگری از وی استقبال میشد. مهم این بود که در آنجا هم که تردیدی برای گسترش این ادبیات میدید خود راسا با نادیده گرفتن خطرات بسیار ناشی از حاکمیت جمهوری اسلامی اقدام به رساندنش میکرد و خون تازه ای جاری میکرد. آزاد احمد نمونه یک انقلابی کمونیست در همه جا بود.

سالهای اخیر آنچه دور و نزدیک از وی شنیده و دیده میشد تلاش برای سازماندهی کمونیستها در سراسر عراق بود. آزاد احمد همچون بسیاری از رفقای حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان بزرگترین خطراتی که نمونه اش را تا آن زمان کسی ندیده بود به جان میخرید. لحظه ای تردید برای این سازمانده کمونیست در هر جایی که باید میرفت و تاثیر میگذاشت وجود نداشت، بغداد و سلیمانیه و کرکوک یا شهر سردشت در ایران و رانیه زادگاهش و یا شهر توکیو برای جلب کمک های مادی و معنوی آزادیخواهان در حمایت از مبارزات آزادیخواهان و کمونیستها در عراق و ... آزاد احمد نمونه یک انقلابی سرکش و آگاه به انقلاب کمونیستی بود. جنبش ما در نبود آزاد دچار ضایعه شد. ادامه راه آزاد هنگامی برای ما آسان میشود که منشا عظیم این انقلابی گری کمونیستی را همچون وی در میان کارگران و مردم زحمتکش بر زمین سفت تری محکم و محکمتر کنیم.

انقلابی گری، آگاهی کمونیستی، پیگیری ، خصوصیت توده ای و محبوبیت آزاد احمد، عین کمونیسمش در زندگیش و فعالیت حزبی اش و در مراوداتش بود. آزاد از ستونهای استوار برای ایجاد حزب و داشتن حزب بود و همیشه در این جهت برجسته بود. جنبش ما رفیقی را از دست داد که شخصیتی توده ای ، شناخته شده و قابل اتکا و دوست داشتی بود که همزمان حزبش را داشت که در تلاش همیشگی برای مستقر کردنش در میان کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان تشنه آزادی بود. این خصوصیات ، قابلیت و پیگیری وی در میان رفقا و در جامعه برجسته بود.
بنا به همه این دلایل بسیار طبیعی بود که آزاد همیشه در معرض خطر است. جنبشهای ارتجاعی ناسیونالیستی و مذهبی سرسخترین دشمنان آزاد بودند. ارتجاع و سنت های جاری ضد آزادیخواهی و برابری طلبی در جامعه همیشه دشمنان آزاد بودند. آنها توانستند آزاد را از کارگران و کمونیستها بگیرند اما هیچگاه نمیتوانند کارگران آگاه و کمونیستها را از دسترسی به این شخصیت انقلابی و کمونیست با همه توان و قابلیت هایش، همه محبوبیت و عزیزی اش بگیرند.

در این لحظات بسیار سخت و دشوار که دیگر خدر سور "آزاد" را در کنار ساکار و بچه هایش، همراه با مادر و برادر و خانواده اش، در میان رفقایش و در فعالیت و نبرد همیشگی اش نمیبینیم، به همه انها درود میفرستیم و تسلیت میگوییم. این غم بسیار سنگین را بر شانه های خود داریم و آنرا با شما شریکیم رفقا!

اول نوامبر ۲۰۱۳

متن سخنان **خالد حاج محمدی** در مراسم گرامیداشت یاد آزاد احمد، که توسط تشکیلات استکهلم حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان فراخوان داده شده بود.

به یاد آزاد احمد عزیز!
و با احترام به تلاشهای خستگی ناپذیر او برای تحقق یک دنیای بهتر

روز ۳۰ اکتبر باندهای جنایتکار و قاتل، آزاد احمد چهره محبوب و برجسته کمونیست را از ما گرفتند. با پخش خبر مرگ آزاد احمد صف وسیعی از انسانهای عدالتخواه و برابری طلب در سراسر عراق، از رانیه و اربیل تا کرکوک و بغداد و بصره، و همچنان طیفی از کمونیستها و آزادیخواهان در ایران و منطقه، در اندوه از دست دادن او، به سوگ نشستند.

کارگران و مردم محروم و حق طلب در رانیه و سلیمانیه، و در سایر شهرهای کردستان و عراق، خاطره و نقش و جایگاه آزاد احمد، این کمونسیت محبوب را در حساسترین مقاطع حیات سیاسی خود، در مبارزات رزومره خود برای رفاه و آزادی و امنیت، و برای زندگی انسانی و قابل تحمل، هرگز از یاد نخواهند برد.

دخالت در اعتراضات علیه دولت صدام حسین، تلاش برای ایجاد اتحاد در میان کارگران در شهرهای کردستان، و شرکت در شکل گیری شوراهای کارگری در آن مقطع، تلاش برای کمک به آوارگان در جریان حمله آمریکا و متحدین آن به عراق، سازماند دادن اعتراضات علیه جنایات دول غربی در عراق، حضور در و سازماندهی اعتراضات مردم کردستان به دولت محلی در وقایع بعد از تحولات خاورمیانه، رفتن به ژاپن و تماس و ملاقات با نهادهای انسان دوست و تلاش برای تامین امکانات مالی برای کنگره آزادی عراق ، تنها نمونه های بیادماندنی از کار و فعالیت این کمونیست پرشور است.

آزاد احمد چهره آگاه، کمونیست، دلسوز و روشن بین، در تمام سیر این رویدادها در عراق و خاورمیانه بود. کسی که در کنار آگاهترین بخش طبقه کارگر در عراق، در کنار جنبش برابری طلبانه زنان و در کنار محرومان آن جامعه، علیه بی حقوقی و نظم غیرعادلانه سرمایه، مبارزه میکرد. کسی که همواره برای رفقا و همراهان خود، یک الگوی زنده از یک انقلابی کمونیست و انترناسیونالیست بود.

تلاش علیه ارتجاع در عراق، علیه مذهب و کهنه پرستی، علیه زن ستیزی و ناموس پرستی، علیه جهالت ملی و ناسیونالیستی، و علیه فرهنگ و سنتهای ضد کارگری و ضد انسانی، تلاش صمیمانه و خستگی ناپذیر او در زدودن این افکار در میان کارگران و محرومان آن جامعه، و تلاش برای تبدیل افق کمونیستی به افق و آرمان آنها، از دوست و دشمن مخفی نبود. همین خصلت به او در قلوب محرومین و زحمتکشان جایگاه خاصی داده بود و کینه و عداوت دشمنانش را همیشه برمیانگیخت.
کار کمونیستی آزاد به عراق محدود نبود، روابط خوب و حسنه او با کمونیستها در ایران، تلاش برای ارسال ادبیات و مطالب مارکسیستی، و از جمله مباحث منصور حکمت بدست کمونیستها در ایران تنها نمونه هایی از کار کمونیستی او بود.

آزاد احمد نه تنها عضو رهبری دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان بود، بعلاوه خود از بنیانگذاران و فعالین اصلی این دو حزب از روز تشکیل آنها، تا آخرین لحظات زندگیش بود. بدون تردید مرگ آزاد احمد برای این دو حزب و برای کل جنبش ما در عراق و ایران و منطقه، ضایعه ای بزرگ و جبران ناپذیر است.

با مرگ آزاد احمد، کمونیستهای طبقه کارگر در عراق و در منطقه یکی از فعالین برجسته خود را از دست دادند. جنبش کمونیستی یکی از چهرهای شاخص خود را از دست داد! طبقه کارگر عراق یکی از دلسوزترین و خوش فکر ترین نمایندگان آرمانی و عملی خود را از دست داد. جنبش برابری زن و مرد و مدافعان حقوق کودک در عراق، یکی از دلسوزان جسور و مدافعان قاطع خود را از دست داد.
همزمان، برای جنبشهای بورژوایی در عراق، جریانات قومی و ناسیونالیسی، باندها مذهبی و ضد زن و در یک کلام صف رنگارنگ ضد کارگر و ضد کمونیست، صف ارتجاع در کردستان و در عراق، یکی از مخالفان مصمم و قاطع ارتجاع، با عملیات تروریستی، از سر راه کنار گذشته شده!
اما با کشتن آزاد احمد، امید را از بشریت متمدن، نمی توان گرفت. با حذف او، تلاش برای برابری و عدالت را نمیتوان از طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه گرفت! با قتل و ترور او نمی توان مانع ادامه راه او توسط رهبران آگاه و هوشیار طبقه کارگر شد!

آرمانها و امیدهای آزاد احمد نه تنها آرزوی نسلهای متمادی طبقه کارگر و بشریت عدالتخواه بوده و هست، بلکه امروز در سراسر منطقه، نسلی از کمونیستها در میدانند و در تلاشند به این آرزوها جامه عمل بپیشانند. در تلاشند تا با ادامه راه آزاد احمدها، با ارداه راسخ خود، طبقه کارگر و صف آزادیخواهی را برای دخالت آگاهانه در زندگی و سرنوشت، خود، و برای تغییرات بنیادین در زندگی انسان معاصر، متحد کنند. این صف، صف رهایی انسان و پایان دادن به نظام ناعادلانه طبقاتی، و ساختن دنیای بهتر، است! چیزی که برای آزاد احمد مفهوم زندگی بود.

بی شک دولت و احزاب حاکم در کردستان عراق، در قابل ترور و قتل جنایتکارانه آزاد احمد مسئولند. آنها به همراه متحدین مرتجع خود در عراق، هستی و نیستی میلیونها انسان محروم را به گرو گرفته اند. دارایی و سود و هرچه تولید و امکانات است، از طبقه کارگر و مردم محروم در عراق و کردستان سلب کرده اند، و نیروی وسیعی را به نام دفاع از جامعه عراق برای حفظ حاکمیت خود و برای به تاراج بردن کل امکانات آن جامعه اجیر کرده اند. لذا آنها در قبال ترور و کشتار مردم آن جامعه حال توسط هر باند و گرو جانی و جنایتکار باشد مسئولند و باید به طبقه کارگر و مردم محروم جوابگو باشند.

رفقا و دوستان!

اینجا و در خاتمه از طرف کمیته مرکزی و همه اعضا و فعالین حزب حکمتیست، مرگ آزاد احمد عزیز را، به رفیق زندگی او ساکار و کودکانشان، به بستگان و نزدیکان و رفقایش، و به رهبری و اعضا و فعالین حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان، و به همه کارگران کمونیست و آزادیخواهان در عراق و کردستان و به همگی شما تسلیت میگویم.

یاد عزیز آزاد احمد همیشه زنده است

۹ نوامبر ۲۰۱۱

آینده کنگره ملی کرد در پرده ابهام

مصاحبه با خالد حاج محمدی

کمونیست: طبق خبری که در رسانه ها منتشر شده است برگزاری کنگره ملی کرد برای "تاریخ نامعلوم" به تعویق انداخته شده است. پیشتر این کنگره یک بار به بهانه انتخابات کردستان عراق به تعوق افتاده بود. علت تعویق مجدد چیست؟ "تاریخ نا معلوم" یعنی چه؟ یعنی چه تاریخی؟ چرا؟ چرا "نامعلوم"؟

خالد حاج محمدی: صاحبان کنگره ملی و احزاب و گروههای شرکت کننده برای تاخیر مکرر در برگزاری کنگره دلایلی را اعلام کرده اند. این دلایل اساسا اختلافات میان پ ک ک و جریان بارزانی و همزمان اختلاف بر سر تقسیم به قول خودشان ۶۰۰ کرسی و سهم بخشهای مختلف (کردستان ایران، عراق، ترکیه و سوریه) و همزمان تعیین رئیس یا رؤسای کنگره ملی میباشد. دو جناح اصلی در میان همه گروهها و احزاب و جریانات کنگره ملی، حزب دمکرات کردستان عراق(بارزانی) و پ ک ک است.

بحث این است که مسعود بارزانی با تلاش اوجلان برای تحمیل شرایط خود به کنگره، مخالف است. و همزمان بارزانی به دلایل مختلف از جمله موقعیت خود به عنوان جریان اصلی حاکم در کردستان عراق اجازه نمیدهد که کنگره ملی به مسیری برود که خلاف اراده او باشد. اخیرا اوجلان برای راس کنگره ملی پیشنهاد رهبری دو نفره مسعود بارزانی و لیلا زانا نماینده دیاربکر، از "از کردستان ترکیه" را کرده است، چیزی که ظاهرا از جانب بارزانی پذیرفته نمیشود. این اختلافات از زبان خودشان و در سطح عمومی است. در سطوح دیگر نیز اختلاف میان احزاب و گروهای هر کشور و اهدافی که هر گروه برای خود ترسیم میکند، نیز مشکلاتی است که سر باز کرده است. همچنانکه گفتم اینها استدلالات خود این جریانات، سخنگویان آنها، و نمایندگان آنها در هیئت برگزاری کنگره است.

اما واقعیت فرای اینها است. علیرغم اینکه کنگره ملی با این مسائل روبرو است و مسائل حتی کم اهمیت تر از اینها نیز میتواند کنگره ملی را به بن بست کامل برساند، اما اینها مشکلات اصلی این کنگره نیست. دلایل پایه تری در میان است که آینده "کنگره ملی" را در پرده ای از ابهام فرو برده است. عمده شدن دلایل بالا خود بر بستر مسائل اصلی تر بروز یافته اند.

مسئله در یک کلام این است که شرایطی که باعث تشکیل این کنگره شد، فاکتورهایی که چنین کنگره ای را ممکن کرد، عوض شده اند. و همین حقیقت، احتمال تحقق اهدافی که کنگره در مقابل خود داشت را ضعیف، و جایگاهی که این کنگره برای احزاب و دولتهای دخیل داشت، را کمرنگ کرده است. اگر بخواهیم بدانیم چرا کنگره مرتب به تعویق می افتد و چرا اصلا معلوم نیست چه زمانی تشکیل میشود، بدوا باید یک بار دیگر نگاه کنیم که این کنگره چرا تشکیل شد! و بررسی کنیم که آیا هیچ کدام از آن فاکتورها که چنین تجمعی را ممکن کرد، اکنون سر جای خود باقی مانده است!

این کنگره اهدافی را دنبال میکرد که اکنون آن ضرورتها و اهداف دیگر حداقل به قوت خود باقی نیستند و بخشا تماما عوض شده اند. کنگره ملی پروژه مستقل افراد و احزابی نیست که زیر آن امضا گذاشته اند و در لیست تشکیل دهندگان آن، نام خود را نوشته اند. به همین دلیل ساده ۲۱ نفری که کمیته برگزار کننده کنگره نام دارند و قرار بود کنگره را فراخوان دهند، و قرار بود کارهای مقدماتی آنرا به سرانجام برسانند، نه تنها در سرنوشت آن کاره ای نیستند، بلکه حتی نمیتوانند خود زمان تشکیل کنگره را تعیین کنند. و قادر نیستند معلوم کنند که تا چه زمانی و تا فراهم شدن چه تسهیلات یا ملزوماتی، تشکیل این کنگره به تعویق می افتد. عواملی که خود از آن بعنوان عوامل تاثیر گذار نام میبرند، هیچکدام دلیل اصلی سردرگمی در میان گروههای شرکت کننده و بن بست امروز این کنگره نیست.

کمونیست: پس ماجرا چی است؟ فاکتورهای اصلی مورد اشاره شما کدام هستند؟ اصلا هدف کنگره ملی کرد چه بود؟ چرا رسیدن با آن هدف در حال حاضر مشکل است؟ واقعا این یک بن بست است؟ چرا؟

خالد حاج محمدی: برای جواب به این سوال باید مقداری به عقب برگشت.حزب حکمتیست با راه افتادن این پروژه طی بیانیه ای مواضع روشن خود و شرایطی که اکنون مورد بحث من است را مستدل اشاره کرد. همین جهت در نوشته های من و تعدادی از رفقایم در حزب حکمتیست و در مورد این کنگره و اهداف آن و در نقد مدافعان کنگره "ملی کرد" بیان شده است. این کنگره در شرایط و بر بستر تحولاتی در منطقه شکل گرفت که پایه اصلی این تحولات جنگ در سوریه و دخالت غرب و متحدینش از جمله ترکیه در آن و همزمان دعوای غرب و مشخصا آمریکا با جمهوری اسلامی و تلاش آنها برای فشار به دولت ایران بود. این دو فاکتور اکنون هیچکدام مثل گذشته نیستند که به آن خواهم پرداخت.

توجه کنید که احزب ناسیونالیست کرد در منطقه تاریخا در چهارچوب سیاستهای بورژوازی غرب بازی کرده اند. بخش عمده احزاب تشکیل دهنده کنگره ملی در دو دهه گذشته آماده ترین جریان برای هر نوع همکاری و بازی در چهارچوب سیاستهای دولت آمریکا در منطقه بوده اند. دو حزب اصلی کردستان عراق، اتحادیه میهنی و بارزانی که اساسا به عنوان متحدین مطیع غرب در دوره حمله آمریکا به عراق و در نتیجه کشتار وسیع مردم عراق در این منطقه ، و زیر سایه سیاست های میلیتاریستی غرب به قدرت رسیدند. احزاب ناسیونالیست کرد ایران از هر دو شاخه حزب دمکرات تا گروهای قومی چون "کومه له زحمتکشان" عبدالله مهتدی، در دوره سیاست رژیم چنج آمریکا در ایران، آماده ترین نیروها در کنار نیروهای دول غربی، بودند. آنها بادبان کشتی امید و آرزوهای خود را با سیاستهای دولت آمریکا و به امید حمله آن دولت و متحدینش به ایران تنظیم کرده بودند. اگر سلفیهای سوریه در دل جنگ داخلی در آن کشور به عنوان متحد غرب پول و امکانات و اسلحه فراوانی چه مستقیم از جانب آمریکا و چه عربستان و.. در یافت کردند، احزاب ناسیونالیست کرد در ایران نیز به همین امید سالها در دالان سفارتهای آمریکا منتظر نشستند و ناخن جویدند. دولت اقلیم کردستان عراق و شخص مسعود بارزانی علیرغم سیاست تشتت زدایی با جمهوری اسلامی، تا هم اکنون هم به عنوان متحد بی اما و اگر دولت آمریکا در عراق و منطقه نقش ایفا کرده اند. تا جایی که به کنگره ملی برگردد، این کنگره در تخاصمات غرب و ایران ابزاری برای فشار به جمهوری اسلامی در چهارچوب سیاستهای غرب بود. با شروع رابطه مستقیم دولت آمریکا با ایران، آن ابزار امروز ارزش مصرفی، فعلا، ندارد. نامعلومی تاریخ برگزاری کنگره، از این نامعلومی سرچشمه میگیرد. این پروژه قرار است فعلا "فریز" شود، تا شرایط دیگری، که مطلقا ربطی به مصائب و محرومیت های مردم در این کردستانها ندارد، باز استفاده از آن در توازن قوای دیگری موضوعیت پیدا کند.

در مورد سوریه کنگره ملی ابزاری برای متحد کردن کل اپوزیسیون کرد در منطقه توسط متحدین غرب و مشخصا دولت ترکیه و مسعود بازانی به نفع غرب بود. توجه داشته باشید که با شروع جنگ در سوریه دولت بشار اسد رسما نیروهای خود را از کردستان سوریه بیرون کشید و این منطقه را بدست احزاب ناسیونالیستی کرد که متحد پ ک ک هستند واگذار کرد. کردستان سوریه، کارت بازی در دست پ ک ک بود برای فشار به ترکیه جهت وادار کردن این کشور به توافقی با پ ک ک. تلاش اوجلان و پیشنهاد آشتی با دولت ترکیه در همین مقطع که از نظر اوجلان و جریانش موقع مناسبی بود طرح شد. پروسه آشتی پ ک ک و دولت ترکیه با اینکه نیروهای پ ک ک عملا خاک ترکیه را به میزان زیادی ترک کرده و تحت تاثیر سیاست آشتی آنها با دولت ترکیه مردم کرد زبان و متوهم به پ ک ک در اعتراضات دوره اخیر مردم محروم ترکیه علیه دولت اردوغان شرکت نکردند، اما این پروژه هم عملا از جانب دولت ترکیه راکت مانده است.

دولت ترکیه در جوار دولت های غربی و به عنوان متحد دولت آمریکا در جنگ سوریه علیه بشار اسد دخیل بود، و تلاش میکرد از طریق پ ک ک و با توجه به نفوذ این جریان در میان احزاب کرد در سوریه، آنها را وادار به جنگ علیه دولت بشار اسد کند. دولت اردوغان همزمان با پروژه آشتی پ ک ک و ترکیه، در تلاش بود از دخالت پ ک ک و مردم کرد زبان در اعتراضات نسبتا وسیع علیه دولت ترکیه، ممانعت کند، و عملا توانست ممانعت کند. در ضمن در جریان بودن پروسه "آشتی و صلح" میان پ ک ک و ترکیه برای دولت اردوغان، ابزاری است جهت جواب به مخالفین اروپایی پیوستن این کشور به اروپای واحد. بهررو تا هم اکنون علیرئم اقدامات عملی پ ک ک برای "صلح و آشتی" با دولت اردوغان که قبلا اشاره کردم، ترکیه ضمن حفظ مناسبات خود و بحث از آشتی، هیچ اقدامی عملی در این راستا نکرده است. توجه داشته باشید که ظاهرا پروسه آشتی میان پ ک ک و ترکیه در جریان است و این ماجرا با هیاهوی وسیع از جانب ناسیونالیستها کرد ترکیه و با جشن و سرور و شادی آنها همراه شد، اما هنوز دولت اردوغان اوجلان را از زندان آزاد نکرده است و حتی بحثی در این خصوص نکرده است و قولی نداده است.

تا جایی که به سوریه برگردد، آرزوی ترکیه برای به میدان کشاندن ناسیونالیسم کرد در سوریه علیه دولت بشار اسد، به دلایل مختلف بخصوص مقاومت احزاب ناسیونالیستی در کردستان سوریه برای وارد شدن در جنگ داخلی در این کشور و اجتناب از آن، به جایی نرسید. اما و همزمان مسیر تحولات سوریه راه دیگری پیدا کرد. دخالت روسیه و دفاع این کشور و دولت ایران از بشار اسد، دولت آمریکا را متقاعد کرد که کار به این سادگی نیست. همزمان تشتت در میان نیروهای متحد غرب در سوریه و ناروشنی آینده این کشور و ناباوری دولت آمریکا به اپوزیسیون بشار اسد در تضمین منافع غرب در آینده، آمریکا و متحدین غربی او را دچار تردید جدی در این پروژه کرد. در کنار اینها ناتوانی اپوزیسیون سوریه در کنار زدن بشار اسد از یک طرف و جنایاتی که مرتک شده اند روز به روز نفرت از آنها و از غرب را در میان مردم محروم و متنفر از بشار اسد، افزایش داده است. علاوه بر اینها مشکلات دولت آمریکا در خاورمیانه و مشخصا در سوریه، کل پروژه سوریه را دگرگون کرد است و آمریکا ناچار شد به راه حل روسیه و ایران گردن بگذارد. اکنون و تا جایی که به غرب و متحدین آمریکا و همزمان به روسیه و چین و دولت اسد و ایران برگردد، حداقل فعلا دخالت مستقیم نظامی غرب و حمله به سوریه از دستور خارج شده است.

علاوه بر این موقعیتی که نیروها و احزاب ناسیونالیستی کرد در سوریه پیدا کرده اند و تلاش دوره اخیر برای حاکمیتی دو فاکتو در کردستان سوریه و دخالت نکردن در جنگ بشار اسد و اپوزیسیون طرفدار غرب او، و در همسایگی ترکیه، برای دولت اردوغان به عنوان متحد نزدیک و همپیمان بارزانی، مطلقا خوشایند نیست. ترکیه با دولت اقلیم کردستان و جریان بارزانی وسیعترین مناسبات اقتصادی را دارد، و وجود بارزانی در راس کنگره ملی تضمینی بود برای ترکیه که این کنگره خلاف منافع دولت ترکیه عمل نخواهد کرد. اردوغان چند ماه قبل رسما اعلام کرد که:

" بگذارید بی تعارف بگویم مدیریت منطقه ای شمال عراق، باید در این خصوص به شیوه ای قدم بردارد که تصمیمات کنگره با تعهداتی که در قبال ما دارد، مخالفت و تناقضی نداشته باشد. آنها در بیانات و سخنان خود تعهداتی به ما داده اند."

خلاصه صلح پ ک ک با ترکیه علائم تلاشهای ناسیونالیسم کرد و شخص اوجلان و اقداماتی که کردند، بدلیل عدم برداشتن یک قدم ناچیز از جانب دولت اردوغان در جهت صلح با پ ک ک، عملا راکت مانده است. احزاب ناسیونالیستی کرد در سوریه و مشخصا حزب اتحاد دمکراتیک که متحد پ ک ک است، در کردستان سوریه عملا حاکم است، و کردستان سوریه رسما در دست آنها است که این امر برای دولت ترکیه خوشایند نیست.

واقعیت این است که مسیر تحولات سوریه بر خلاف تمایل دولت ترکیه راه دیگری پیدا کرده

است، و کنگره ملی امروز و در حال حاضر نه برای ترکیه و نه غرب ابزاری جدی برای دخالت در سوریه و در راستای منافع ترکیه و غرب نیست.

بارزانی به عنوان متحد قابل اتکا برای آمریکا و ترکیه عملا از جانب طیفی از احزاب کنگره ملی کرد و مخصوصا جریانات سوریه و ترکیه مورد انتقاد است. اختلافات آنها اساسا بر سر سیاست و منافع هر کدام و متحدین آنها در کردستان سوریه است. اختلاف بر سر آینده کردستان سوریه، با توجه به فاکتورهای فوق، در میان کنگره ملی سر باز کرده است. این اختلاف رسما از جانب احزاب و اعضا اصلی کنگره ملی، به شکل های مختلف بیان میشود. فقط برای نمونه، "جاهد مردوان" از شخصیتها ناسیونالیست کرد ترکیه، در مورد رابطه حسنه بارزانی و ترکیه میگوید:

"متاسفانه وقتی که در آنکارا باران می بارد، آقایان ترجیح می دهند که در اربیل و در هوای آفتابی هم چتر باز کنند و تبعیت حکومت اقلیم از سیاست های ترکیه، یک واقعیت عینی است که بر موضوع کنگره ی ملی کُرد نیز تاثیر گذاشته است"

نیلوفر کوچ رئیس یکی از نهادهای پ ک ک در اروپا به نام "کنگره ملی کرد"، به رسانه "کرد پرس" میگوید:

"شفاف می گویم که مشکل اصلی در جلسات ما، بحث شمال سوریه بوده و هست. ... مرز بین اقلیم کردستان عراق و شمال سوریه، به دستور بارزانی مسدود شده و این نیز یکی از مشکلات جدی است."

فاکتور دیگر ایران و تخصمات میان غرب و مشخصا دولت آمریکا با ایران است. انتخاب حسن روحانی و تغیراتی که در سیاست جمهوری اسلامی با توافق شخص خامنه ای به نام "نرمش قهرمانانه" ایجاد شده است، مذاکره با دولت آمریکا و توافقاتی که تا هم اکنون داشته اند، کنگره ملی را به عنوان اهرم فشار به دولت ایران، برای غرب و هم برای اپوزیسیون راست و چپ ناسیونالیست کرد و حتی برای دولت ترکیه، بی خاصیت کرده است.

بر خلاف تبلیغات ریاکارانه احزاب و گروهای راست و چپ ناسیونالیست کرد که کنگره ملی را گامی در مبارزه با جمهوری اسلامی میدانستند، یا حداقل با این بهانه سیاست خود را بخورد مردم متوهم میدادند، اهداف این کنگره از روز اول توسط بارزانی دوستی با دولتها، بیان شد، و همین را هم دنبال کردند و همه دولتهای مورد نظرشان از ایران و ترکیه و عراق تا آمریکا به کنگره دعوت شدند. در این میان احقاق حقوق مردم محروم مناطق کرد زبان، مطلقا جایی نداشت. این مصائب قرار بود دستمایه و وجهه معامله ناسیونالیستهای کرد متحد در کنگره ملی و امتیاز گیری و امتیاز دهی میان آنها و دولت هایی منطقه و دول غربی، باشد.

مهمتر از این در همین دوره و همراه با توافقات یا مذاکرات غرب و جمهوری اسلامی، و کاستن دوز ضد آمریکایی از جانب دولت ایران، پروژه احزاب ناسیونالیست کرد با یک ناکامی کامل روبرو شد. در این مدت دشمنی با ایران جای خود را به تلاش برای دوستی داد، و احزاب ناسیونالیست کرد در اپوزیسیون و در کنگره ملی یک بار دیگر جهت سیاست خود را بر اساس منافع روز خود و چرخش در سیاست دول غربی و بخصوص دولت آمریکا، عوض کردند. هر دو شاخه حزب دمکرات و پژاک به روحانی پیام دوستی دادند. اوجلان از زندان درخواست دوستی پژاک با جمهوری اسلامی را کرده است. بدین صورت احزاب ناسیونالیستی یک به یک بار دیگر آینده خود را در دوستی با این دولت دیدند، و شروع به فرستان پیام آشتی کردند. در دنیای واقعی این دولت ایران است که احزاب فوق را برسمیت نمیشناسد و حاضر به دوستی با آنها نیست. علاوه بر این بورژوازی کرد در ایران با نمایندگان مجلسش و نهادها و سازمانهایی که تشکیل داده است، بدلیل ادغام شدن بیشتر در کل سرمایه در ایران، تمایلی به راه حل احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، نشان نمیدهد و خود را صاحب خانه تر در قضیه دفاع از منافع بورژوازی کرد ایران میداند.

تا جایی که به بارزانی و کل حکومت اقلیم کردستان برگردد، هیچ شبه ای در آن نیست که آنان رسما و علنا از زبان بارزانی، به ایران و به کل دولتها مرتجع منطقه که با مسئله ای به نام "مسئله کرد" طرفند، به نام هدف اصلی کنگره ملی پیام آشتی داده اند. خلاصه اینکه با کاهش فشار دول غربی به ایران و پروسه مذاکره و گفتگو و بحث از توافقات، امید احزاب ناسیونالیست کرد به اینکه در جدال غرب و جمهوری اسلامی در ایران نیز مثل برادران خود در کردستان عراق به نوایی برسند بر باد رفت. این حقیقت نیز یک پای بی آینده گی، برای کنگره ملی کرد است. این فاکتور حداقل امید جریانات و یا مردمی که از سر توهمات و سموم ناسیونالیستی به این کنگره دل خوش کرده بودند که ابزاری برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی باشد را نیز به سرابی تبدیل کرد. توجه داشته باشید که با این تغییر جهت در سیاست ایران و آمریکا و تلاش مشترک برای ایجاد توافقاتی میان خود، دولت اقلیم کردستان که همیشه خواهان روابط حسنه با ایران بوده است، اکنون در همین جهت بیشتر مواظب رفتار خود است. توافق ایران و امریکا اگر به سرانجام برسد، فاکتوری مهم در تحولات این منطقه و در وزن جمهوری اسلامی به عنوان دولتی مقدر و امروز حداقل بدون کشمکش با غرب است. در همین چند روز اخیر شاهد رفتار حکومت اقلیم کردستان با اعتراضاتی که علیه اعدام در ایران در شهر اربیل صورت گرفت بودیم. حمله پلیس به تظاهرات، دستگیری تعدادی و قول رمسی سخنگویان این دولت به جمهوری اسلامی برای مجازات دستگیر شدگان دیدنی است.

کمونیست: اگر چنین است چرا این کنگره را برای همیشه تعطیلش نمی کنند؟ در این فاصله چه کسی برد و چه کسی باخت؟ تاثیر آن بر فضای کردستان چه بود؟

خالد حاج محمدی: کنگره ملی با فاکتورهایی که اشاره شد، با اختلافاتی که میان جریانات اصلی تشکیل دهنده آن است، به کجا میرود و چقدر میماند را باید دید. مسئله این است که امروز چنین تجمعی نه برای دولت آمریکا و نه برای ترکیه و نه بارزانی و بقیه آن جایگاه قبلی را ندارد. اما این به معنای تعطیل کردن آن نیست. نگهداری ظاهری این چهارچوب، ابزاری برای تبلیغات ناسیونالیستی در سطح منطقه و زنده نگهداشتن انشقاق قومی میان مردم کرد زبان با بقیه مردم در منطقه، چیزی که منبع تامین نیرو برای احزاب بورژوازی کرد بوده است، میباشد. علاوه بر این احزاب و جریانات اصلی کماکان میتوانند، در صورت حفظ آن از این کنگره به عنوان ابزاری هر چند ناکارا، در خدمت اهداف خود استفاده کنند. تا هم اکنون تاثیرات وجود چنین کنگره ای افزایش توهمات در میان مردم زحمتکش و البته متوهم در سطح منطقه نسبت به احزاب بورژوایی و حکومت اقلیم کردستان بوده است. افزایش دشمنی و پخش بیشتر سموم ناسیونالیستی، ایجاد انشقاق میان طبقه کارگر و مردم محروم به نام هویت کاذب ملی و افزایش کینه و نفرت قومی و... از نتایج این تلاش ناسیونالیست های کرد بوده است.

در مورد برد و باخت چند نکته را کوتاه اشاره میکنم. اولا احزاب سیاسی راه خود را انتخاب میکنند و این انتخاب از جانب همه شرکت کنندگان آگاهانه بوده است. آنچه اشاره رفت را با نگاهی به سیر حرکت و مباحثات احزاب و گروهای مختلف قومی، اسلامی و... در این کنگره از روز اول میشد دید. اما باخت اصلی نصیب مردمی شد که فکر میکردند، کنگره ملی کرد تلاشی برای کاستن از محنت و محرومیتی است که به آنها رفته است. توهم و باز هم توهم بیشترین لطمه را به آنان زد. در ضمن کل این پروسه بی اعتباری چپی را نشان داد که به نام کمونیسم و کارگر، از هر درجه اعتباری که داشت برای خدمت به بورژوازی کرد و برای یک پروژه ارتجاعی و ضد کارگری مایه گذاشت. گفتم احزاب سیاسی آگاهانه انتخاب میکنند و جناح چپ این کنگره، که کومه له باشد، بار دیگر در میدانی دیگر نامربوطی خود به منافع کارگر و توده ستمدیده در کردستان ایران را به نمایش گذاشت و طبیعتا بی اعتباری ناشی از آن، را نصیب خود کرده است.

کمونیست: این ماجرا چه تجربه ای برای مردم و اساسا برای طبقه کارگر دارد؟

خالد حاج محمدی: اولین درس این است که امر بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیستی حل مسئله کرد در منطقه نیست. کارگر کرد زبان و مردم محروم باید این درس را بیاموزند که حل مسئله کرد و پاسخ به مصائب مردم کرد زبان در هر چهار کشور، در دست بورژوزای "خودی" یا دولت "ملت" بالا دست نیست. حل مسئله کرد در منطقه، همچنانکه بارها تاکید کرده ایم، در اتحاد با طبقه کارگر کشورهای اصلی و در دست طبقه کارگر است. مسئله کرد و شکاف ملی ابزاری در دست بورژوازی کرد برای سهم خواهی خود از دولت یا دولتهای مرکزی است. بورژوازی کرد خواهان حل مسئله کرد نیست، خواهان رفع کامل ستمگری ملی نیست و این را بخوبی در تجربه کردستان عراق و در انواع طرحهای خودمختاری و خود گردانی و...از جانب ناسیونالیستها در این کشورها و از جمله در کردستان ایران و برای ماندگاری شکاف ملی و سرمایه گذاری ناسیونالیستها بر این شکاف، میتوان دید.

علاوه بر این یکی از تجارب مهم این اتفاق این حکم مارکسیسی است که بورژوای خوب و بد نداریم. بورژوازی در همه دنیا ضد کارگر و ضد منافع آن است. و در مقابل کارگر زبانهای مختلف و مذاهب و رنگ و نژاد و جنسیت مختلف دارد، اما زدن مهر کاذب قومی، مذهبی و نژادی بر هویت کارگر، سم است. کارگر "کرد" و "فارس" و "ترک"، "شیعه"، "سنی" و... نداریم. طبقه کارگر به اعتبار جایگاه او در تولید و در اقتصاد و موقعیت او به عنوان تولید کننده و فروشنده نیروی کار، در سراسر جهان یکی است. تقسیمات انسانها و تقسیمات طبقه کارگر به نام "کرد، ترک، عرب، فارس و..." کار بورژوازی در بخشهای مختلف و ابزار تحمیق طبقه کارگر برای بسیج و سربازگیر از آنها زیر پرچمهای مختلف ملی، قومی و مذهبی، برای تامین منافع روش طبقاتی خود است. کنگره ملی کرد هر سیری طی کند، هر امتیازی برای صاحبان آن و یا برای همه تشکیل دهندگان آن کسب کند یا نکند، در این میدان سهم طبقه کارگر و محرومانی که به نام "کرد ایران"، "کرد ترکیه" و "کرد عراق و سوریه،" جز محرومیت و استثمار چیزی نخواهد بود. بورزازی در هر لباس و با هر مذهب و زبانی تامین منافعش در گرو استثمار طبقه کارگر است. و این را کارگران کرد زبان در دولت اقلیم کردستان با گوشت و پوست خود باید فهمیده باشند. بارزانی و طالبانی، اوجلان و احزاب مختلف چپ و راست و اسلامی و... در کنگره ملی با هر ادعایی که داشته باشند و با هر پرچم و شعاری که بلند کرده باشد، نمایندگان بخشهای مختلف بورژوازی کرد هستند که شرط بورژوا ماندن آنها در گرو دفاع بی اما و اگر از جامعه طبقاتی و استثمار طبقه کارگر است. تجربه کنگره ملی و راهی که تا کنون پیموده است باید نشان داده باشد، که بورژوازی کرد و احزاب نماینده اش برای تامین منافع مادی خود بی توهم حاضر است با هر دولت جنایتکاری دوستی کند و سر کارگر و مردم محرومی که پرچم دفاع از آنها را برداشته است نه تنها شیره بمالد که از زیر تیغ بگذراند. و سرانجام این حقیقت که هیچ دست غیبی برای رهایی و برای پایان به ستم و بی حقوقی و حتی ستم ملی و حل مسئله کرد، موجود نیست جز نیروی خود ما، نیروی طبقه کارگر، مایی که در ماندگاری فقر و محرومیت نفعی نداریم و از وجود ستمگری ملی جز انشقاق در صف خود نفعی نخواهیم برد. مسلم است که هیچ مبارزه ای برای رهایی بدن نقد همه باورها و توهمات ملی، مذهبی و ناسیوانلیستی موفق نخواهد شد.

و در خاتمه و با همه این دلایل لازم است اشاره کنم که جنبش ناسیونالیست کرد، یک جنبش تماما ارتجاعی و ضد کارگری است که بر محنت مردم کرد زبان و وجود ستمگری ملی، نه برای رفع آن، بلکه برای ماندگار کردن ابدی آن به عنوان اهرم فشاری در دست خود و جهت ساخت و پاخت با دولتهای مرتجع و بورژوازی حاکم تلاش میکند.

۱۲ نوامبر ۲۰۱۳

پیشوند
pishvand.com

مبارزات جاری مردم کردستان
موانع و راه حل ها

مظفر محمدی در مصاحبه با رادیو نینا

رادیو نینا: اعتراضات اخیر مردم بعضی از شهرهای کردستان علیه اعدام های جمهوری اسلامی را چگونه می بینید؟

مظفر محمدی :کردستان صاحب یک سنت و مبارزه طولانی علیه جمهوری اسلامی است. جنبش انقلابی کردستان بیش از یک دهه با تمام نیرو با مبارزات توده ای در شهرها و مبارزه مسلحانه، علیه تعرضا ت نظامی رژیم و سرکوبگریهایش مقاومت وایستادگی کرد. مقاومت مردم سنندج در مقابل حمله ارتش از زمین و هوا به کردستان، توپ باران شهر از جانب پادگان نظامی ها به دستور رژیم جدید، کوچ تاریخی مردم مریوان در اعتراض به فضای نظامی و دستگیری فعالین سیاسی، راهپیمایی مردم سنندج به طرف شهر مریوان به حمایت از کوچ مردم، تحصن ها و تظاهرات توده ای و اعتصاب عمومی و اعتصابات و مبارزات کارگری و زنان و جوانان ...، از جمله تجارب گرانبهای مبارزاتی در کردستان است.
اعتراضات اخیر مردم شهر مریوان و سقز به اعدام های جمهوری اسلامی جزیی و در تداوم این سنت ومبارزات آزادیخواهانه ی کارگران و مردم زحمتکش و زنان برابری طلب و جوانان ازادیخواه است.
این که سه نفر از اعدام شدگان، کرد زبان بودند یک دلیل اعتراض مردم در این شهرها است اما تمام مساله نیست. اعتراض رادیکال علیه اعدام به این شکل که در شهرهای کردستان می بینیم ریشه در این تاریخ و سنتهای مبارزاتی رادیکال دارد.

رادیو نینا :تا کنون اعتراض های اخیر علیه اعدام، به شهرهای سقز و مریوان محدود بوده است. در دیگر شهرهای بزرگ کردستان تحرکاتی در جریان نیست، دلیل آن چیست؟ اصلا چرا فقط در کردستان؟

مظفر محمدی :ببینید اعتراض به چیزی و یا سازماندهی مبارزه و اعتراضی، بستگی به شرایط معین و میزان آمادگی ای دارد، که الزاما در همه جا مثل هم نیست. برای مثال در شهرهای کوچکتری مثل مریوان یا سقز، گرد هم آمدن یا جمع کردن تعدادی انسان معترض آسان تر است و نیاز به سازماندهی پیچیده ای ندارد. بخصوص اگر تعدادی آدم هشیار که شرایط را به موقع تشخیص می دهند و زود اقدام می کنند، باشند. کافی است تعدادی در جایی تجمع کنند و کم کم بر تعدادشان افزوده می شود و حرکتی به انجام می رسد. مثل اعتراض به اعدام های اخیر در این دو شهر.
اما برای مثال در شهرهای بزرگی مانند سنندج و مهاباد و یا تهران و غیره، این کار به تدارک و سازماندهی از پیشی و اطلاع رسانی و تعیین مکان و زمان انجام اعتراض نیاز دارد. اگرآمادگی این کار از پیشی وجود نداشته باشد، صرفا فراخوانهای بی نام و نشان و بی صاحب را مردم جواب نمی دهند و یا فراخوان آژیتاسیونهای از راه دور هم تاثیری نمی گذارند.
جنبش های اجتماعی کوچک یا بزرگ و موردی یا ادامه دار مکانیسم های خود را دارند. رهبران عملی و محلی خود را دارند که مردم آنها را می شناسند و به حرفشان و فراخوانشان گوش می دهند و دورشان جمع می شوند. این رهبران و پیشروان بر زمینه ی نارضایتی های موجود و یا خواستهای معینی می توانند لحظه مناسب را تشخیص و اعتراض و مبارزه ای را بموقع سازمان دهند. اگر این اتفاق نیفتد معنایش این است که این آمادگی و یا شرایط لازم برای یک اقدام معین.وجود ندارد. مساله تنها ضروری بودن یک کار نیست. باید مجموعه ای از شرایط لازم، هم فراهم آماده باشد.
بنا بر این اگر در سنندج و یا مهاباد و دیگر شهرهای کردستان، تحرکاتی چون مریوان و سقز انجام نشد، عینا با همان دلایل که گفتم و به همان معنا است که در تهران و قزوین واصفهان و تبریز انجام نگردید...

در بعضی موارد انگیزه های معینی هم دخیل هستند که عمل می کنند. مثلا شعار اعتراض به اعدام زندانیان کرد، ممکن است مردم مریوان را به خیابان بکشاند اما سنندج و تهران را نه. اما اعتراض به اعدام انسان صرفنظر از ملیت و قومیت و مذهب و جنسیت و غیره می تواند محرکی برای یک جنبش عظیم اجتماعی و سراسری در شهرهای ایران باشد. صرفنظر از اینکه اعدام شدگان بلوچ، کرد، شیعه و یا سنی هستند.
به نظر من این مانعی است که می تواند جنبشهای انسانی و اجتماعی را از هم جدا کرده و هر کدام را با آرم ملی و مذهبی و قومی و غیره، پی کار خود بفرستد.

رادیو نینا :آیا کردستان با آن تجارب و سنت های مبارزاتی اش، با خطرات معینی هم مواجه است؟ چه موانع و مخاطراتی این سنت های مبارزاتی و تداوم ان را تهدید می کند؟

مظفر محمدی :کردستان ایران با تاریخ و سنت های رادیکال مبارزاتی و تحرکات کارگری و زنان در اول مه ها و 8 مارس ها و اعتصابات عمومی و کارگری شناخته می شود. اما بدون شک این، راه سر راست و بی خطری را طی نکرده و نمی کند.
در تمام این سال ها و بویژه در بیش از یک دهه اخیر با به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، جنبش های رادیکال و طبقاتی و اجتماعی در کردستان همواره از جانب ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی گری سلفی که جناح مذهبی ناسیونالیسم کرد است، تحت فشار بوده و حتی مورد تهدید قرار گرفته است.
ناسیونالیسم کرد بخصوص جریان مادر آن حزب دمکرات کردستان که اکنون دو شاخه شده است، همواره به جمهوری اسلامی وجناح هایش امید بسته است تا بلکه در معادلات و تحولات سیاسی ایران جایی به ان بدهند و بحسابش بیاورند. هدفی که بدلیل روی خوش نشان ندادن جمهوری اسلامی هیچوقت متحقق نشده است. نگاه به بالا و توهم به جناح های جمهوری اسلامی سمی است که حزب ناسیونالیست کرد در میان مردم پخش می کند.
پژاک درنقد سازشکاری حزب دمکرات درکردستان به میدان آمد و بخش میلیتانت ناسیونالیسم کرد را بویژه در میان جوانان ناآگاه و روشنفکران ناسیونالیست به خود جلب کرد. اما این جریان هم همچنانکه خود بارها به ان اذعان داشته است، مبارزه مسلحانه و ترور را در خدمت این هدف قرار داده است که به جمهوری اسلامی فشار بیاورد. در واقع این جریان میلیتانت ناسیونالیسم کرد هم همیشه و حتی جری تر از حزب دمکرات، آمادگی خود را برای مذاکره با جمهوری اسلامی و به خدمت گرفتنش از جانب رژیم، اعلام کرده است. اما تا کنون جمهوری اسلامی به این جریان جز بعنوان مزاحمی در حاشیه و بی خطر نگاه نکرده است.
در این میان در این سال ها جریان مذهبی سنی گری سلفی هم شانس خود را در کردستان به امتحان گذاشته است. کل فعالیت این جریان، تبلیغات ارتجاعی مذهبی و اهانت و بی حرمتی به زنان و جوانان و مخالفت با هرگونه تمدن و آزادیخواهی و برابری طلبی و رفاه، است. مخالفت این جریان با جمهوری اسلامی از طریق تهدید و ترورهای کور، در واقع پوششی برای قالب کردن خود به جامعه ی کردستان بعنوان وصله ای ناجور و نچسب است.
به این لیست جریانات و افکار و ارای ارتجاعی ناسیونالیستی و مذهبی ، قوم پرستان و فدرالیست ها را اضافه کنی که، افکار و سیاست تفرقه و دورنمای جنگ ملیت ها و اقوام را برای جامعه ایران ترسیم می کند، آنوقت متوجه مخاطراتی می شویم که جامعه کردستان و در هله اول کمونیسم و کارگران و هرگونه آزادیخواهی و برابری طلبی با آن روبرو است.

تصورش را بکنید که اگر به ایران حمله می شد و جنگی در می گرفت، بدون شک کردستان به جولانگاه این جریانات قومی و مذهبی وفدرالیست و غیره تبدیل می شد. در واقع می توان گفت که کردستان در همان حالی که کمونیسم و آزادیخواهی و برابری طلبی را در خود پرورانده است و جنبشهای اجتماعی رادیکال و انسانی ای را علیه جمهوری اسلامی سازمان داده است در همانحال محل حضور ارتجاع ناسیونالیسم کرد و قوم پرستی و سنی گری سلفی و غیره هم هست که نیروهای یک سناریوی سیاه هستند. این خطری که است که جنبشهای اجتماعی در کردستان را تهدید می کند.
جناح چپ ناسیونالیسم کرد هم کم ضرر تر از جناح راستش نیست. بخصوص وقتی که این جناح به نام کمونیسم و در پوشش دفاع از کارگر و زحمتکش هم ظاهر می شود. برای مثال فشار اخیر مساله تدارک برگزاری کنگره ملی کرد و شرکت همه ی شاخاهای ناسیونالیسم از چپ و راست و به نام کمونیست، بخشی از کارگران در کردستان را هم به تکاپو انداخت تا انها هم راه حل خود برای حلی مساله ملی و رفع ستم ملی را مطرح کنند. انگار کارگران در کردستان بدهکار ملی گرایی اند و نباید از آن عقب بیفتند. این یکی از ضررهای آرا و افکار و شیوه های مبارزه ناسیونالیستی در مقابل سنت و شیوه های مبارزه کارگری و کمونیستی است.

رادیو نینا: نظرتان در باره شعار "کردستان را اعدام نکنید" چیست؟

مظفر محمدی :ببینید، اعتراضات اخیر مردم مریوان و سقز، ظاهرا همه شعبات ناسیونالیسم کرد در داخل و در تبعید، قوم پرستان و فدرالیست ها و مرتجعین دیگر را تحت عنوان حمایت از آن بصدا در آورد.
بنا بر این، شعار،"کردستان را اعدام نکنید"، یا چسباندن پسوند کرد به زندانی سیاسی، یکی دیگر از همین تاثیرات قوم گرایی و تفرقه اندازی در صفوف مردمی است که در سراسر ایران با اعدام بعنوان قتل عمد نگاه می کنند و خواستار لغو اعدام هستند.
شکی ندارم، مردم مبارز مریوان و سقز و دیگر معترضین به اعدام فعالین سیاسی کرد زبان، در واقع خواهان لغو اعدام و کوتاه شدن دست جمهوری اسلامی از گرفتن جان انسان ها به بهانه های مختلف است. کارگران و مردم آزادیخواه در کردستان خواهان لغواعدام در سراسرایران هستند. خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی در سیاهچال های جمهوری اسلامی اند.
اما شعار "کردستان را اعدام نکنید" صرفنظر از نیت شعاردهندگان، در واقع این را نمی گوید. این شعار احساسی را به انسان القا می کند که، جای دیگر هر کاری می کنید به ما مربوط نیست اما حق ندارید در کردستان کسی را اعدام کنید! گفتم صرفنظر از قصد ونیت شعار دهندگان این احساس را به غیر کردستانی و غیر کردها می دهد.
جالب است در جایی خواندم که گفته شده بود این شعار باید سرمشق دیگر ملیت های ایران باشد. طبق این رهنمود، تصور کنید مردم بلوچستان بگویند بلوچستان را اعدام نکنید، یا مردم خوزستان و ... این به این معنی است که اگر ترک زبانی اعدام نشده باشد، دیگرشعار، "آذربایجان را اعدام نکنید"، نامربوط و بی معنی می شود یا مردم آذربایجان و تهران و خراسان و غیره بی وظیفه می شوند.

رادیو نینا: بعنوان سوال آخر، دورنمای اوضاع را در کردستان چگونه می بینید؟

مظفر محمدی :در کردستان ما شاهد صف انساندوستی، آزادیخواهی و برابری طلبی در میان کارگران و زنان و جوانان و مردم هستیم که صفی گسترده و بهم پیوسته و کاملا انتگره و ادغام در جنبشهای جتماعی طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در سراسر ایران است.
همزمان جنبش های ارتجاعی ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی گری را هم داریم که این دو صف و دو جنبش آبشان به یک جوی نمی رود، اما بر همدیگر تاثیر می گذارند. هر زمان جنبش رادیکال طبقاتی و اجتماعی و مبارزاتی کارگران و مردم کردستان جلودار و پرچمدار است، جنبشهای ارتجاعی دیگر مجبور به تمکین می گردند. اما این تمکین همیشگی نیست و تاجایی که بتوانند و زورشان برسد خرابکاری واخلال خواهند کرد. و اگر جنبش و سیاست ناسیونالیستی و قوم پرستانه و مذهبی دست بالا پیدا کند، انساندوستی و ازادیخواهی و برابری طلبی و کمونیسم کارگران تحت فشار جدی قرار خواهد گرفت.

کارگران و مردم کردستان علاوه بر فشار افکار و ارا و سیاستهای بورژوایی و خرده بورژوایی در بعد سراسری از جمله توهم پراکنی و سیاست انتظار و نگاه به بالا و به جناح های دولت و غیره، در خود کردستان هم، با گرایشات وعقاید و جنیشهای ارتجاعی معینی که نام بردیم هم روبرو هستند.

←

اگر بخواهیم در کردستان مبارزه اجتماعی و آزادیخواهانه و طبقاتی دست بالا را داشته باشد و حرف آخر را بزند باید مدام علیه ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی گری و سلفی گری و هر گونه ارتجاع، گارد محکم داشته باشیم و نفوذشان را در میان مردم خنثی و آن ها را منزوی سازیم.

به این معنی می گویم که مبارزه ی طبقاتی، آزادیخواهانه و رفاه طلبانه در کردستان راه سر راستی ندارد و کردستان در مقابل ارتجاع قوم پرستی و مذهب واکسینه نیست. و این در وهله اول کار کارگران کمونیست و زنان و جوانان و مردم آزادیخواهی است که با ناسیونالیسم و قوم پرستی و مذهب و راه حل هایشان سر آشتی ندارند و افکار و سیاست و ارای خرافی شان را در میان خود راه نمی دهند.
و این کار آسانی نیست.
در حقیقت، ناسیونالیسم و قوم پرستی و ارتجاع مذهبی در کردستان به اعتراض و مبارزه کارگران و مردم کردستان برای آزادی و رفاه، ربطی ندارد. این ها دو جنبش و دو منفعت طبقاتی معین را نمایندگی می کنند. در مقابل همدیگر هستند نه همسوی با هم.
باید امیدوار بود که این صف انساندوستی و آزادیخواهی در همه شهرهای کردستان گسترده و بهم پیوسته و مستحکم گردد. امید آن است که مبارزات و تحرکات توده ای و ازادیخواهانه مستقل از ناسیونالیست ها و قوم پرستان، بهمراه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران دولت اعتدال روحانی را تحت فشار بگذارد که نتواند از طرفی به سرکوب و اعدام و جنایاتش ادامه داده و از طرف دیگر، در مقابل خواستهای آزادیخواهانه و رفاه طلبانه وقت بخرد و مردم را در انتظار نگه دارد.
خواست لغو اعدام خواستی جدی و فوری است. اعدام های دستجمعی به بهانه های مختلف و حتی از سر انتقامجویی و اساسا برای مرعوب کردن مردم است و باید متوقف گردند. این خواستی جدی و فوری مردم ایران و افکار عمومی بین المللی است. در ایران ظرفیت یک جنبش عظیم اجتماعی علیه اعدام بالقوه و بالفعل وجود دارد که اعتراضات در مریوان و سقز نشانه هایی از این ظرفیت بزرگ اجتماعی است.

نقد ناسیونالیسم چپ کرد به جناح راست خود وارد نیست! یادداشتی کوتاه

محمد فتاحی

تا این لحظه تعدادی از احزاب ناسیونالیست کرد در ایران به دولت روحانی پیام داده اند که حاضر به مذاکره و معامله اند.
منتقدین ناسیونالیست چپ که اساسا سنت کومله نمایندگی میکند، مدعی اند که این کار سازش و خیانت به جنبش کردستان است.
منتقدین چپ ناسیونالیست به درست خود را با جناح راست خود در یک جنبش می بینند که جنبش انقلابی کردستان یا جنبش خلق کرد یا جنبش کردستان است. در کردستان دو جنبش سیاسی حضور دارد؛ که ناسیونالیسم و سوسیالیسم اند. عنوان های من در آوردی ناسیونالیست های چپ در سنت کومه له و دایره آن چیزی بیش از جنبش ملی کرد یا جنبش ناسیونالیسم کرد نیست. در این جنبش، از نظر آنها طبقه کارگر و بقیه اقشار و طبقات و منجمله بورژوازی کرد و همه احزاب سیاسی این جنبش از ملی و مذهبی و سکولار را شامل میشود. ناسیونالیسم کرد و جنبش آن همان جنبش طبقه سرمایه دار کرد است که برای شرکت داده شدن خود در قدرت و حکومت مبارزه میکند. جنگ و مذاکره و سازش و مماشات آنها عرصه های متفاوت در تقلای سیاسی آنهاست. اینها در اساس در هیچ بخشی از کردستان سرنگونی طلب نیستند و امرشان منافع خودشان در سیستم سیاسی اقتصادی حاکم است.
خیانت امر نیرویی است که به منافع طبقاتی خود پشت کرده است. کارگران اعتصاب شکن خائنین به منافع سیاسی اقتصادی طبقه خویش اند، همانطوریکه پشت کردن نیروهای بورژوا به منافع طبقه شان خیانت در حق سرمایه داران است. مذاکره ناسیونالیست های کرد برای شرکت داده شدن طبقه خود در حاکمیت، و از این طریق رساندن سرمایه دار کزد به قدرت سیاسی چرا خیانت به سرمایه داران است؟
ناسیونالیست های چپ با زبان بی زبانی مدعی اند که برای منافع سرمایه دار کرد دلسوزتر از نمایندگان آن طبقه در جناخ راست جنبش شان اند. ناسیونالیست های سنت دار کرد حق دارند جواب دهند که اینها نه جنبش ما را به درستی نمایندگی میکنند و نه منافع "ملت کرد" را می شناسند. بارزانی میتواند مدعی شود که معاملاتش به دولت ترکیه برای محکم کردن پایه های دولت کرد و قدرتمندتر کردن سرمایه دار کرد در کردستان است، که انصافا درست میگوید. میتواند مدعی شود که از مذاکره و روبوسی صدام تا حمایت او برای صرف اربیل در سال 1996 و تا جنگ با پ ک ک در سالهای گذشته و جنگ با نیروی پیشمرگ در کردستان ایران و همکاری با جمهوری اسلامی در جریان اشغال کردستان ایران، و چه همکاری با امریکا و متحدین منطقه ای آن همگی تقلاهای مبارکی برای تقویت نیروی خود و جلب حمایت در مبارزه خود در کردستان عراق بوده است. چنین سیاست هایی نه سازش و معامله ناروا و نه خیانت به منافع طبقه خود در کردستان عراق بوده است. در این میان، انتقاد و اعتراض ناسیونالیسم چپ در کومه له و در میان رفقای جدا شده از حزب حکمتیست، نه ناشی از حقایت سیاسی آنها که شاهدی بر توهم آنها به جناح راست خود در مبارزه برای رفع ستم ملی است. بورژوازی کرد به ناحق خود را به رفع ستم ملی و حل مسئله کرد در کردستان میکند. امر آنها نه رفع ستم که کسب قدرت و شرکت در حاکمیت محلی با استفاده از کارت "حق کرد" است. جنگ و دعوای اینها و مذاکره و معامله اینها تنها تاکتیک های متفاوتی در استراتژی رسیدن به قدرت خویش اند و بس.
طبقه کارگر در کردستان اما نباید چنین توهمی به ناسیونالیست های کرد را به درون صفوف خود راه دهد. وظیفه کمونیست ها در این میدان صدچندان میشود تا به جای امید به ناسیونالیسم چپ و راست، جنبش سوسیالیستی خود وصف کارگران و کمونیست ها برای تقویت جنبش متفاوتی از ناسیونالیسم فداکاری کنند. در کردستان هم مانند تمام دنیا مقوله دولت ملی و ملت ساخته بورژوازی است و در دنیای واقعی هیچگاه طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار یک منفعت سیاسی طبقاتی مشترک ندارند و اعضای یک واحد سیاسی طبقاتی نیستند. در همه نقاط و کشورهای دنیای امروز منفعت این دو طبقه همیشه در تضاد با هم و پیشرفت تاریخ هم محصول نبرد و کشمکش دائم و شبانه روزی این دو طبقه است.

چشم انداز ملی گرایی و ناسیونالیسم در کردستان، وظایف ما

مصاحبه رادیو نینا با مظفر محمدی

رادیو نینا: چند دهه است که بورژوازی کرد در مناطق کردستان ایران، عراق، ترکیه و سوریه حول مساله ملی جنبشهای بزرگ سیاسی و نظامی سازمان داده اند. تشابه یا تفاوتهای جنبش ناسیونالیسم کرد در بخشهای مختلف کدام ها هستند؟

مظفر محمدی: در این فرصت کوتاه بررسی مساله ملی در کل منطقه ممکن نیست. چیزی که من میتوانم در جواب سوال شما بگویم این است که، علیرغم اشتراک در صورت مساله یعنی ملی گرایی و ناسیونالیسم کرد، اما در واقع هر کدام از این بخشهای کردستان راه جداگانه خود را رفته اند. حول مساله ملی کرد در این منطقه، هیچوقت جنبش واحدی برای یکپارچگی و استقلال کردستان بزرگ بوجود نیامد.
در میان جنبشها و بخش های ناسیونالیسم کرد، تنها حزب کارگران کردستان (پ ک ک) در ترکیه بود که برای مدتی مدعی یک کردستان بزرگ بود و خود را رهبر این خواست خود می نامید. اما برای جریانی که خود در ترکیه سرنوشت نامعلومی داشت شعار کردستان بزرگ طبعا فقط یک پروپاگاند و تبلیغات بی پایه و اساس بود و هیچوقت حتی در میان احزاب بورژوایی کرد در سایر کشورهای منطقه طرفدار جدی پیدا نکرد. این تفاوت ها را شرایط منطقه، موقعیت دولتها و رابطه ی آنها با مردم و موقعیت جنبش های ناسیونالیستی در هر کشور معین توضیح می دهند.
با وجود این، اکنون و در پروسه ی تحولات منطقه، بورژوازی ناسیونالیست کرد به موقعیتهای جدیدی دست پیدا کرده و پیروزی های بدون باز پس گیری به دست آورده است.
یک بخش آن در کردستان عراق دودهه است حکومت می کند. بخش دیگرش در کردستان سوریه بطور دوفاکتو قدرت را در دست گرفته است. اینکه در چه شرایطی این اتفاق افتاده بحث دیگری است که قبلا بارها در ان باره صحبت کردیم. بخش دیگر ناسیونالیستهای کرد در ترکیه با دولت به توافق رسیده یا می رسند. در اینجا به نظر می رسد که تنها سر اپوزیسیون بورژوایی و ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران بی کلاه مانده است.
در این پروسه یک واقعیت انکار ناپذیر است که مساله اصلی بورژوازی کرد در هر 4 بخش کردستان هیچگاه رفع ستم ملی نبوده است. استراتژی این طبقات در کردستان، شریک و سهیم شدن در قدرت و ثروت با حاکمین کشورهای خود است. در این راه هم از هیچ کاری فرو گذار نکرده و هیچ فرصتی را از دست نداده اند. جنگ خلیج و حمله امریکا و متحدینش به عراق، احزاب ناسیونالیست کرد در عراق را به قدرت رساند. جنگ داخلی در سوریه هم حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه را به موقعیتی رسانده که اعلام حاکمیت کند. در ترکیه هم پ ک ک راه برون رفت خود از بن بست را، مذاکره و آشتی با دولت اردوغان انتخاب کرده است. همه ی این واقعیت ها نشان داده اند که مساله ملی و یا رفع ستم ملی برای بورژوازی ناسیونالیست کرد و احزابش، بهانه و عامل فشاری بوده است برای بسیج نیرو و فشار بر دولتهای مرکزی. برای تحقق استراتژی و رسیدن به هدف سهیم شدن در قدرت و ثروت. غیر از این نبوده است. این وجه مشترک همه جنبش های ناسیونالیستی در منطقه است. همه یک استراتژی و یک هدف را تعقیب می کنند و برای رسیدن به آن به هرقیمت و به هر سیاست و تاکتیک و بهانه ای متوسل می شوند.

رادیو نینا: مشخصا به کردستان ایران بیشتر بپردازیم. با توجه به تحولات منطقه و ایران، اکنون ملی گرایی در کردستان ایران در کجای معادلات منطقه و ایران قرار گرفته است؟ آیا جنبش ناسیونالیستی کرد در کردستان ایران اکنون از موقعیت مناسب تری از گذشته برخوردار است ؟

مظفر محمدی: ملی گرایی در کردستان ایران بویژه در دو دهه اخیر با به قدرت رسیدن ناسیونالیستهای کرد در کردستان عراق، جان تازه ای گرفت. حول این افق، لشکری از روشنفکران، هنرمندان، شعرا ، نویسندگان و مبلغان ناسیونالیست در کردستان عراق و ایران بسیج شدند و احساسات ملی گرایی را باد زدند.
سرنوشت ناسیونالیسم و ملی گرایی در کردستان عراق و در نتیجه حل مساله ملی از بالا و به کمک دخالتهای امپریالیستی در منطقه، به الگوی آرزومندانه ی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران تبدیل شد. و این امید را در میان احزاب ناسیونالیست کرد تقویت کرد که در شکاف اختلافات دولتهای منطقه و با دخالت امریکا، امکان قدرت گیری وجود دارد.

اما این شرایط در واقع تاثیر تعیین کننده ای بر موقعیت ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران نداشت. در سالهای اخیر ما شاهد دو دوره جداگانه ی موقعیت سیاسی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران بوده ایم:
دوره اول، زمانی که در نتیجه ی بحران اتمی ایران، تهدیدات نظامی و خطر حمله امریکا به ایران مطرح بود، احزاب و جریانات بورژوایی و خرده بورژوایی ناسیونالیست کرد به این مساله امید بستند و فکر می کردند با حمله امریکا جمهوری اسلامی سرنگون می شود و آنها به هدف خود می رسند. در نتیجه، در این دوره ناسیونالیسم کرد به عنوان یکی از عوامل و ابزار سیاستهای امپریالیستی و بویژه تهدیدات و تحرکات نظامی دولت امریکا در منطقه مورد استفاده قرارگرفت و به جزیی از نقشه دولت امریکا در منطقه تبدیل شد. حتی در میان آلترناتیو سازی های امریکا، متحد کردن احزاب اپوزیسیون در کردستان هم یک پروژه امریکایی شد.
دوره دوم زمانی شروع می شود که سیاستهای امریکا در منطقه شکست می خورد. بخصوص ناتوانی در پایین کشیدن دولت بشاراسد که در آغاز در دستور قرار داشت از طرفی و تحولات

اخیر پس از انتخابات در ایران، روی کار آمدن دولت اعتدال، آغاز پروسه مذاکره با امریکا و دورنمای حل بحران اتمی، ورق برگشته و احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد، به جمهوری اسلامی و دولت جدید روحانی روی آوردند. بخشا خواهان مذاکره مستقیم با جمهوری اسلامی و یا همکاری از طریق برگزاری مانورهای سیاسی و تبلیغی چون کنگره ملی کرد هستند، تا در تحولات منطقه ای و در ایران بعد از انتخابات جایی برای خود دست و پا کنند.

جنبش ناسیونالیستی کرد که افق پیروزی اش در شکاف اختلافات دولتها و دخالتهای امریکا و دول اروپایی، کور شده است، امروزه تنها شانس را در دولت روحانی و ادعای او مبنی بر توجه به حقوق ملیت ها، اقوام و مذاهب جستجو می کند.

در نتیجه، در شرایط کنونی ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران از نظر من در یکی از بدترین شرایط سیاسی خود بسر می برد. روی آوری به جمهوری اسلامی و شرکت در تدارک کنگره ملی کرد با حضور نمایندگان دولتهای منطقه و از جمله ایران در واقع اوج استیصال و بن بست ناسیونالیسم کرد وکمونیسم بورژوایی جناح چپ ملی گرایی در کردستان است.

این سناریوی جدید باز این مساله را تاکید می کند که مساله ی اپوزیسیون بورژوایی کرد هیچگاه رفع ستم ملی نبوده و نیست. علاقه ی بورژوازی ناسیونالیست کرد به حل مساله ملی در حد همان ادعایی است که دولت روحانی برای حل مساله ملیت ها و اقوام کرده است.

رادیو نینا: اینجا ما با تناقضی روبرو هستیم و آن این است که از طرفی ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق عروج کرده و دو دهه از حاکمیتش می گذر و اخیرا دولت خودمختار کردستان سوریه هم تشکیل شده است. با وجود این، ما شاهد بی افقی و بن بست ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران هستیم.. آیا این وضعیت دلیل یا دلایل دیگری هم دارد؟

مظفر محمدی: همانطوری که گفتم یک دلیل این وضعیت به قول شما متناقض ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران، تغییر شرایط به ضرر آنها از جمله شکست سیاستهای امریکا و بهتر شدن موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه است.اگر به ایران حمله نظامی می شد و جنگی در میگرفت، ناسیونالیسم کرد و قوم پرستی ممکن بود از سناریوی سیاهی که بوجود می آمد بهره مند شوند. اما خوشبختانه این اتفاق نیفتاد. اما ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران مشکل جدی سیاسی و اجتماعی پایه ای تری هم دارد. از جمله:

دوطبقه اصلی جامعه ی کردستان (پرولتاریا و بورژوازی) در طول حاکمیت جمهوری اسلامی هیچگاه مساله اصلی شان ستم ملی نبوده است. بورژوازی بزرگ کرد بلحاظ اقتصادی، سیاسی و شرکت در حاکمیت، با بورژوازی ایران ادغام شده و با جمهوری اسلامی مشکلی ندارد. همزمان احقاق حقوق اقتصادی و سیاسی کارگران در کردستان هم در گرو پیشروی جنبش سراسری طبقه کارگر ایران است و این به درجه زیادی به خودآگاهی کارگران تبدیل شده است.

بخش بزرگ بورژوازی کرد در بورژوازی ایران ادغام شده و در سه دهه اخیر حاکمیت جمهوری اسلامی، یک شریک بدون مانع در تولید، بازار و تجارت در ابعاد سراسری ایران است. این بخش بورژوازی کرد از طریق نمایندگان خود در مجلس و فراکسیونشان و نهادهای دیگر از جمله کردهای مقیم مرکز، جبهه متحد کرد و نویسندگان و روشنفکران دانشگاهی بلحاظ سیاسی نمایندگی می شود.

حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان حزب اصلی ناسیونالیسم کرد، عملا و بلحاظ استراتژی و اهداف و سیاست همواره و بالقوه شریک و متحد کلیت یا جناحی از جمهوری اسلامی است. هر چراغ سبزی ولو تاکتیکی و مصلحت گرایانه از جانب جمهوری اسلامی، حزب دمکرات را برای سازش بهر قیمت با رژیم سر میز مذاکره کشانده است.

در نتیجه و به همه این دلایل، ناسیونالیسم در در کردستان ایران با همه ی شاخه های چپ و راست آن بویژه پس از شکست و عقب نشینی جنبش انقلابی در کردستان، هیچوقت به جنبشی توده ای (سیاسی ونظامی) در مقابل جمهوری اسلامی تبدیل نشد. دورنمای این مساله هم کماکان مبهم و تاریک است.

رادیو نینا: شما گفتید که مساله ی بورژوازی کرد رفع ستم ملی نیست. اما در کردستان عراق این ستم رفع گشته و در کردستان سوریه هم خودمختاری اعلام شده است. پس می توان گفت که رفع ستم ملی توسط بورژوازی کرد ممکن است.

مظفر محمدی: ببینید من نگفتم بورژوازی قادر به رفع ستم ملی نیست. گفتم مساله اصلی اش این نیست. استراتژی ناسیونالیسم کرد سهیم شدن در قدرت و ثروت است. این کار در کردستان عراق به سرانجام رسیده و درکردستان سوریه هم تا کنون پیشرفتهایی داشته است.

اما اولا فراموش نکنیم که این تحولات وشرایط برای ناسیونالیسم کرد در عراق و سوریه تنها در نتیجه ی جنگهای امپریالیستی و سناریوی سیاهی چون عراق و سوریه حاصل شده است.

دوما ، در نتیجه ی به قدرت رسیدن بورژوازی ناسیونالیست کرد، منفعتی عاید اکثریت کارگر و زحمتکش و مردم محروم نشده و نمی شود.

نمونه ی کردستان عراق از این لحاظ بسیار گویا است و حاشا بر نمی دارد. یکی از افتخارات رهبران احزاب ناسیونالیست حاکم کرد این است که در مدت حاکمیت آنها تعداد میلیونرهای کرد چند برابر شده است. اما طبقه کارگر همچنان مزدبگیر و بی حقوق اند و از حق اعتصاب و تشکل مستقل کارگری محروم اند. زنان کماکان اسیر مردسالاری و نابرابری و تبعیض و قتل های ناموسی اند و جوانان بیکار گروه گروه به کشورهای دیگر مهاجرت می کنند تا زندگی بهتری برای خود بسازند و چه بسا طعمه ی طوفان دریاها و یا اسیر زندان و بازداشتگاه های کشورهای مختلف در مسیر راه می شوند.

بنا بر این هر کارگر و زحمتکش و زن و جوانی می پرسد پس سهم من از رفع ستم ملی چیست؟ گیریم ستم ملی رفع شد که در کردستان عراق رفع شده است و دیگر چیزی به نام ستم ملی وجود ندارد، اما سهم مردم چه شد؟ هیچ.

کماکان استثمار کارگر، بازار آزاد سرمایه و سود و گرانی مایحتاج زندگی و مسکن و محرومیت از بهداشت ودرمان و داروی کودکان و بازنشستگان و مردم ندار و بیکار... را شاهد هستیم. جنبش عظیم توده ای اخیر کارگران و زحمتکشان کردستان عراق در شهر سلیمانیه و دیگر شهرهای کردستان نشانه نارضایتی عمیق اکثریت عظیم زحمتکشان این جامعه از حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد بود.

در نتیجه می خواهم بگویم که ناسیونالیسم کرد وقتی رهبری جنبش مردم برای رفع ستم ملی را برعهده دارد ولو این ستم رفع شده باشد، اما در نتیجه ، این طبقه سرمایه دار بزرگ و کوچک است که از ثروت و قدرت بهره مند شده و سهم طبقه کارگر و مردم زحمتکش استثمار بیشتر و بی حقوقی بیشتر است. کارگران و زحمتکشان بدلیل ناآمادگی و توهم به ناسیونالیسم، در این جنبش حق طلبانه درواقع سیاهی لشکر و دنباله رو ناسیونالیسم بورژوایی برای منفعت آنها هستند.

مردم کردستان را طبقات وبخشهای مختلف اجتماعی بامنافع گوناگون و متفاوت تشکیل می دهند. گفتم بورژوازی کرد برای تامین منافع خود و سهم بری بیشتر از سود و تولید حاصل کار ارزان طبقه کارگر بهر کاری دست می زند.

تجربه دو دهه حاکمیت بورژوازی کرد در کردستان عراق، تجربه جنبش ناسیونالیستی کرد در کردستان ترکیه و حتی عملکرد سیاسی و اجتماعی حزب دمکرات کردستان ایران در دهه های اخیر را نسل های تا کنونی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه کردستان ایران با چشمان خود دیده و تجربه واحساس کرده اند.

بنا بر این کارگران و مردم زحمتکش کردستان، نه تنها در کردستان ایران، بلکه در کل منطقه، از جنبشهای ناسیونالیستی بورژوازی کرد و احزابشان نفعی نمی برند. در نتیجه ی این جنبش ها قدرتمند نمی شوند و سهمی از سود سرمایه داران را بدست نمی آورند. کارگران در نتیجه ی این جنبش ها دستمزدشان اضافه نمی شود، اتحادیه و شورایشان برسمیت شناخته نمی شود و بیمه و مسکن و معیشت شان بهتر نمی گردد. طبقه کارگر این منطقه بطور کلی از ناسیونالیسم کرد احساس قدرت نمی کند. برعکس دود مضرات این جنبش و گرایش و تفکر اجتماعی به چشمانش می رود و آن راتحمل می کند. این امر اکنون به آگاهی بخش بزرگی از کارگران و زحمتکشان منطقه تبدیل شده است.

رادیو نینا: آیا چشم انداز سناریوهای کردستان عراق و سوریه و یا ترکیه هم برای کردستان ایران وجود دارد؟

مظفر محمدی: من از تفاوتهای شرایط ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران چه در بعد منطقه ای و چه داخلی گفتم. ایران، عراق، لیبی و یا سوریه نیست. شعار بعد از سوریه نوبت ایران است خیلی زود پوچی اش آشکار شد. بنا بر این شرایطی که احزاب ناسیونالیست کرد درکردستان عراق را به حکومت رساند و در کردستان سوریه آنها را به قدرت نزدیک کرده است در ایران حد اقل در حال حاضر و در کوتاه مدت محتمل و ممکن نیست.

رفع ستم ملی در کردستان ایران به نظر من راه کردستان عراق و سوریه و حتی ترکیه را ندارد. شرایط ایران با این کشورها کاملا متفاوت است و موقعیت بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیست اش با بورژوازی و احزاب آن کشورها متفاوت است. دنبال گرفتن و توقع تشابه این روند در کردستان ایران یک توهم است.

مساله مهم دیگر این است که بورژوازی کرد واحزاب ناسیونالیست منتسب به این طبقه، تمایلی به تخاصم با جمهوری اسلامی ندارد و منافعش در چارچوب این رژیم تامین است. اینکه حزب دمکرات و یا دیگر جریانات ناسیونالیست را به شریک شدن در قدرت راه نمی دهند، دلایل سیاسی و اجتماعی و تاریخی ای دارد که کردستان در آن قرار داشته است. جمهوری اسلامی به عناوین مختلف حزب دمکرات و پژاک و ... را به بازی گرفته، اما نه خواسته است و نه می تواند آنها را جدی گرفته و به همکاری و سپردن بخشی از قدرت ولو در حد سپردن اداره ی چند پاسگاه های ژاندارمری به آنها تن بدهد.

رادیو نینا: پس چه راه حل دیگری پیش پای مردم کردستان ایران قرار دارد؟ وظایف کارگران و کمونیسم و مردم زحمتکش در قبال مساله ملی در کردستان چیست؟

مظفر محمدی: ببینید، ملی گرایی یا مساله ملی چیزی نیست که کارگران و مردم زحمتکش آن را انتخاب کرده باشند. ستم ملی در کردستان محصول دیکتاتوری و شوینیسم رژیم شاه و استبداد و ارتجاع جمهوری اسلامی است. در واقع این مساله به کارگران ومردم تحمیل شده است. این شرایط، باعث شده است تا بخشی از بورژوازی ناراضی در کردستان که در قدرت کم تر سهم یافته اند به اپوزیسیون رانده شده و ازملی گرایی و ناسیونالیسم بعنوان ابزاری برای فشار بر دولت مرکزی برای سهم خواهی از قدرت و ثروت استفاده کنند. و گرنه جنبش انقلابی در کردستان نه محصول و سنت ناسیونالیسم کرد بلکه محصول انقلاب 57 مردم ایران بود. با همان شعارهای انقلاب: آزادی و برابری و رفاه و خوشبختی.

اما احزاب اسیونالیست کرد از چپ وراست، بارها از جمهوری اسلامی گلگی کرده و می کنند که سرمایه داری در کردستان رشد نکرده است. گویا رشد و شکوفایی سرمایه که منافع بورژوازی آن را طلب می کند، خواست ومنفعت کارگران و زحمتکشان کردستان هم هست.

اما این واقعیت ناخواسته وظایف مهمی را در دستور ما قرار داده است و راه حل دیگر را می طلبد.

اگر از آغاز و تا کنون پرچم مبارزه برای رفع ستم ملی دست کارگران و مردم زحمتکش و در راس آن کمونیسم کارگران می بود، هرگام نزدیک شدن به حل این مساله و رفع ستم ملی می توانست سکویی باشد برای کوتاه کردن دست استبداد سیاسی بورژوازی و برقراری جامعه ای آزاد وبرابر توسط کارگران و مردم آزادیخواه. متاسفانه تا کنون در هیچکدام از بخشهای

کردستان این اتفاق نیفتاده است و دورنمای آن هم هنوز روشن و امیدبخش نیست. آنجایی هم مانند کردستان ایران، چپ و کمونیسم در جامعه قوی است، ولی احزاب و جریانات مدعی کمونیسم و چپ ، دنباله رو ناسیونالیسم و راه حل هایشان هستند. برای مثال شرکت کومه له ی حزب کمونیست ایران در کنفرانس ها و کنگره ملی کرد یکی از این سناریوهایی است که در جهت خلاف و مغایر منافع کارگران و مردم آزادیخواه کردستان است.
کنگره ملی کرد که یک مانور سیاسی و تبلیغاتی برای احزاب حاکم در کردستان عراق و حزب کارگران کردستان (پ ک ک) برای تامین هژمونی سیاسی در مناطق مختلف کردستان و اساسا رقابت بر سر این سرکردگی در جنبش ملی گرایی است. می بینیم در همین رابطه اخیرا مسعود بارزانی رییس منطقه خودمختار کردستان عراق از اعلام خودمختاری در کردستان سوریه توسط حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه ابراز نارضایتی کرده است که چرا منتظر کسب تکلیف و مشورت با او نشده اند. او انتظار داشته که این مساله در کنگره ملی کرد که توسط او فراخوان داده شده است مورد بحث قرار گیرد. کنگره ملی برای مسعود بارزانی و حاکمیت حزبش ابزاری برای متحد کردن دیگر احزاب ناسیونالیست زیر یک پرچم به سرکردگی خود است. شرکت سازمانی که به نام کمونیسم در کردستان فعالیت می کند در واقع پیروزی ای برای جناح راست ناسیونالیسم کرد و قوم پرستی در منطقه است. این ها موانعی هستند که ما با آن روبرو هستیم.
ما علاوه بر ناسیونالیسم متعارف که توسط احزاب بورژوایی و خرده بورژوازی در کردستان برای منفعت خود باد زده می شود، با شعبات دیگر آن از جمله، قوم پرستی و فدرالیسم قومی که تقسیم ایران به مناطق فدرال بر اساس ملیت و قومیت را بعنوان یک راه حل تبلیغ می کند و سلفی گری که شعبه سنی گری ناسیونالیسم کرد است...، مواجهیم.
دامن زدن به تفرقه و کینه ی قومی و مذهبی در میان ملیت ها و اقوام مختلف و فراهم کردن زمینه ی جنگهای قومی و ایجاد سناریوی سیاه، اهداف جنایتکارانه ی این گرایشات را تشکیل می دهد. همه اینها در باد ملی گرایی در کردستان خفته و از موانع بسیار جدی بر سر راه مبارزه اقتصادی، سیاسی و تحزب و تشکل مستقل کارگری و توده ای در کردستان و مبارزات آزادیخواهانه ی زنان و جوانان ومردم زحمتکش علیه جمهوری اسلامی اند.
به حاشیه راندن این جریانات توسط یک جنبش قدرتمند کارگری، آزادیخواهانه و برابری طلبانه که زمینه های آن بالقوه در کردستان قوی است، یک امر و وظیفه مهم و دایمی جریان و جنبش رادیکال کمونیستی و کارگری در کردستان است. رفع هر گونه ستم ملی هم، در گرو این پیشروی است.
تجارب تا کنونی نشان داده است که یک ذره بهبود در معیشت و کار کارگران در کردستان در گرو پیشروی مبارزه طبقاتی در ایران است. ما باید این واقعیت را به آگاهی کارگران و مردم زحمتکش کردستان تبدیل کنیم که کارگران در کردستان به جنبش دیگری تعلق دارند و از ان نیرو و قدرت می گیرند. ناسیونالیسم ضد طبقه کارگر و کاملا مغایر منافع طبقاتی او است.
در شرایطی که بورژوازی حاکم بی حقوقی مطلق، تشدید شرایط کار ارزان و بیکاری از طرفی و استبداد سیاسی در همه سطوح را از طرف دیگر به طبقه کارگر و مردم زحمتکش در سراسر ایران گسترش می دهد، کارگران، کمونیست ها و همه آزادیخواهان در کردستان وظیفه دارند که به مقابله با سیاست، سنت و راه حل های بورژوازی ناسیونالیست کرد و ایجاد یک صفبندی مبارزاتی در مقابل جمهوری اسلامی و دشمنان طبقاتی خود، صف مستحکمی بوجود آورند.
آگاهگری و مقابله با آرا و افکار و سنت و سیاستهای ناسیونالیسم کرد و ارتجاع قومی و مذهبی در کردستان یک وجه دایم کارکمونیستی است. طرد، افشا و منزوی کردن ناسیونالیسم، قوم پرستی و سنی گری در کردستان، امکان رسوخ و نفوذ سیاستها و روشهای فعالیت رادیکال، چپ و کمونیستی را در میان کارگران و مردم آزادیخواه، فراهم می کند.

افشا و طرد ناسیونالیسم چپ در پوشش کمونیسم، برداشتن نقاب ریاکاری از چهره جریاناتی که از اعتبار و نفوذ اجتماعی کمونیسم خیانتکارانه به نفع ناسیونالیسم چپ استفاده می کنند و توهم به راه حل های ناسیونالیسم کرد از جمله کنگره ملی کرد را دامن می زنند، یک وظیفه دایم و جدی کمونیسم و کارگران در کردستان ا ست.
از زاویه منفعت کارگران و مردم زحمتکش کردستان، حل و رفع ستم ملی در گرو پیشروی مبارزات آزادیخواهانه و رفاه طلبانه ی طبقه کارگر و مردم ایران است. راه حل رفع ستم ملی در کردستان نهایتا و در شرایط معینی، برگزاری یک رفراندوم آزاد است. کارگران و مردم کردستان در یک رفراندوم آزاد می توانند ماندن در چارچوب ایران و برخورداری از حقوق شهروندی برابر، و یا جدایی و تشکیل دولت مستقل خود را ی انتخاب کنند.
در چنین شرایطی کمونیستها و کارگران در مقابل خواست جدایی، حق شهروندی برابر در چارچوب سراسری ایران را تبلیغ و توصیه خواهد کرد.
کمونیسم و کارگران کمونیست تنها با دخالت عملی و مستقیم و بدست گرفتن رهبری مبارزات جاری توده ی کارگران و زحمتکشان در کردستان، می توانند مانع نفوذ ناسیونالیسم چپ و راست و سیاستها و روشهایشان شوند. کارگران کمونیست، زنان برابری طلب و جوانان ازادیخواه می توانند در جریان مبارزه برای آزادی های سیاسی ، آزادی احزاب، تشکل، اعتصاب، بیان و عقیده و رهایی زنان، و مبارزه برای مطالبات رفاهی، علیه کار ارزان و علیه شرایط سخت کار در مقابل طبقه حاکم و جمهوری اسلامی، یک صفبندی طبقاتی ایجاد کنند.
و بالاخره، گارد آزادی، بعنوان ابزار دفاع از خود و اعمال قدرت مردم راه حلی حیاتی است. گارد آزادی قدرت مردم در دفاع از آزادی و حرمت انسانی شان را در مقابل دخالت عوامل رژیم و باندهای سیاه، افزایش می دهد. و فضای محلات را از دست درازی و نفوذ و تسلط آرا و افکار ارتجاعی قومی، مذهبی و سنی گری سلفی در ضدیت با زن، حقوق کودک و زندگی آزاد و شاد جوانان، حفظ و مصون می کند.

mozafar.mohamadi @gmail.com

www.mozafar.m.com

در باره پلنوم حزب نوامبر ۲۰۱۳

مصاحبه با ثریا شهابی

کمونیست: اطلاعیه برگزاری پلنوم سه روزه ماه نوامبر حزب کمونیست منتشر شده است. بیش از آنچه که در اطلاعیه پلنوم آم کادرهای حزب و همینطور به خوانندگان کمونیست، در مورد بیشتری بدهید، با توجه به اینکه اطلاعیه بطور جامع و مختصر د کرده است.

ثریا شهابی: کمیته مرکزی برای این نشست بخصوص به سرانجا اوضاع سیاسی ایران، روندهای پیش رو در ایران و در منطقه، م نقاط ضعف سیاسی و تشکیلاتی ما و راه فائق آمدن بر نقاط ضعف گذاشته بود. ما طی دو روز و نیم بحث و تبادل نظر به نتایجی که در اطلاعیه منعکس شده است و خوانندگان کمونیست میتوانند آن را بخوانند، رسیدیم.

شاید آنچه که مهم است خارج از آن اطلاعیه به آن اشاره کرد، موقعیت منحصر به فرد حزب حکمتیست، از نظر خط سیاسی، در میان اپوزیسیون چپ، در داخل و در خارج کشور، و در میان خانواده انواع و اقسام جریاناتی است که به خود کمونیست و طرفدار طبقه کارگر، میگویند.

پلنوم وقتی برگزار شد که ما هم تحولات سریع در انقلاب مصر را پشت سرگذاشته بودیم، هم مسئله فروپاشی کامل سوریه، هم تحریم ها و هم انتخابات را. اکثریت قریب به اتفاق جریانات چپ در اپوزیسیون در تمام آن مقاطع، سردرگم هر روز حرفی زدند و پراتیک متفاوتی کردند. اینجا قصد من پرداختن به بحث های سیاسی و پراتیک دیگران نیست. ما در نشریه کمونیست و در برنامه های رادیو نینا، در مورد آنچه که دیگران کرده اند، مواضع سیاسی شان و دلایل آن موضع گیریها، به تفصل صحبت کرده ایم. اینجا صحبت بر سر حزب حکمتیست است.

در مورد مصر، قریب به اتفاق اپوزیسیون چپ ایران، از دخالت ارتش مصر حمایت کرد و آن را پیروزی "سکولاریسم" خواند! البته بعد از کشتارهای ارتش، ناچارا و زیر فشار واقعیات زمخت دنیای بیرون، چرخش کرد. در مورد سوریه بخشی رسما، مشخصا حککا، علنا به فروپاشی سوریه و تکرار آن در ایران امید دوخته بود، بخش های دیگر هم خجالتی و با لکنت زبان هرکدام به نوعی منتظر "عواقب خوش" فروپاشی سوریه، برای ایران، بودند! انتظاری که با اقرار پنتاگون به رشد و قدرت گیری القاعده و سلفی ها در سوریه و خارج شدن ابعاد جنایات اپوزیسیون از "اندازه"، نیروهای این طیف باز چرخش کردند! در مورد انتخابات همینطور قریب به اتفاق، جز امثال سازمان اکثریت که در ستادهای انتخاباتی روحانی ثبت نام کردند، این انتخابات را شروع تحولات امیدبخش نامیدند و هرکدام علیرغم تحریم انتخابات به نوعی به نتایج و محصولات خوب و انقلابی آن دخیل بستند! و پس از انتخابات، باز زیر فشار سنگینی دنیای واقعی، چرخش کردند. همه آن جریانات چپ، از حککا و حکا و جداشدگان از حزب حکمتیست، و سازمانها و محافل حاشیه ای چپ و تا راست جمهوریخواهان و آقای پهلوی، امروز عمدتا سرگیجه گرفته اند. یک روز به امید سرنگرفتن مذاکرات با غرب امروز را به فردا میرسانند، و روز دیگر به امید شورش های خودبخودی! در این میان احزابی چون کومله، پاندول وار از دنباله روی از احزاب اصلی ناسیونالیستی کرد به دنباله روی از اتفاقات، در نوسان بود.

در تمام این مقاطع حزب حکمتیست نه تنها در انتظار خراب شدن سیراتفاقات برسرش نماند، نه تنها دنباله رو سیرخودبخودی اوضاع نماند و با جریانات غالب نرفت، بلکه پیشاپیش حقایق رویداهایی پیش رو را به طبقه کارگر، به اکثریت محروم جامعه و به کمونیست ها اعلام کرد.

حزب ما تلاش کرد در مقابل بورژازی عنان گسیخته جهانی و بومی، در مقابل ماشین هار میلیتاریسم غرب و تحریم اقتصادی و سیاست های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی، در مقابل صف بندی های بشدت ارتجاعی علیه انقلابات در مصر و تونس و اعتراضات در سایر کشورهای منطقه، در مقابل تقابل های خونین صف انواع و اقسام جریانات ارتجاعی، ملی، مذهبی، قومی، که همه مسلحانه و به کثیف ترین شیوه های جنایتکارانه، خوف انواع و اقسام سناریوهای عراق و لیبی و سوریه را برفراز ایران و هرجامعه دیگری در خاورمیانه به پرواز درآورده بود، و بعلاوه در مقابل گردوخاک ها و توهم پراکنی دوستان دروغین مردم و دوستان دروغین طبقه کارگر، سدی ببندد.

مستقل از اینکه این سد چقدر بسته شد یا نشد، این حزب به اعتبار پراتیک سیاسی اش، به حق نماینده منافع مستقل طبقه کارگر ایران، و نماینده یک خط مارکسیستی روشن است. حزبی که روشن بینی کمونیستی خود را، مارکسیسم عمیقا انقلابی و پراتیک خود را عملا نشان داده است و برای طبقه کارگر ایران آموزش های گرانبهایی در جدال های سیاسی داشته است.

پلنوم در عین حال کمبودها در سایر زمینه ها، نقاط ضعف سازمان حزب در داخل و در خارج کشور، را بی هیچ تخفیفی مورد بررسی قرار داد، راه حل فائق آمدن بر این ضعف ها را هم مورد بحث قرار داد، و برای چگونگی برطرف کردن آنها، برنامه ها و نقشه عمل هایی که به کمک کمیته های حزبی، باید تدوین و اجرا شود، را مورد بحث قرار داد.

در این راستا پلنوم بر فاصله گرفتن هرچه بیشتر تشکیلات خارج کشور ما، از سنت حاکم و غالب بر فضای اعتراضی در خارج کشور، سنت غیر اجتماعی، راست و سکتی، تاکید کرد. این فضا اساسا در چند ساله گذشته به خاطر حاد شدن شکاف دول غربی با جمهوری اسلامی، و بدنبال ضرباتی که جمهوری اسلامی به چپ کمونیسم در ایران زد، حاکم شد و رنگ خود را بر هر اعتراض به جمهوری اسلامی، در داخل و خارج، زده بود. آن فضا در سایه کمپین ه

کارگران فولاد زاگرس را نباید تنها گذاشت

۲۳۵ کارگر اخراجی فولاد زاگرس از اوایل تیر ماه تا کنون در اعتراض به اخراج خود و برای گرفتن حقوق معوقه و مطالبات دیگرشان دست به اعتراض زده اند. طبق گفته نماینده کارگران و به نقل از ایلنا، کارگران مدتی است که نوبتی از کارخانه فولاد حفاظت میکنند و مانع فروش اموال کارخانه و از جمله ضایعات چدنی آن هستند. مدتی پیش کارگران فولاد زاگرس در پی مراجعات خود به ادارات دولتی و عدم اجرایی توافقات از جانب مدیریت شرکت، خواهان فروش ضایعات چدنی کارخانه جهت پرداخت حقوق خود شدند. مدیریت فولاد با اطلاع از این ماجرا تصمیم داشت ضایعات چدن را از کارخانه خارج و آنرا بفروش برساند. که این اقدام از جانب کارگران سد شد و از آنزمان کارگران نوبتی در فولاد زگرس نگهبانی میدهند.

کارگران فولاد از اول سال حقوق دریافت نکرده اند، علاوه بر این مدیریت به بهانه عدم سودهی کارخانه دست به اخراج کارگران زده است. کارگران از اوایل تیر ماه تا کنون اعتراضات فراوانی کرده اند. بارها دسته جمعی در شهرستان قروه، در مقابل استانداری شهر سنندج، در مقابل دفتر خامنه ای، ریاست جمهوری، مجلس و اداره کار در تهران دست به تجمعات مختلفی زده اند. مطالبه اصلی کارگران بازگشت به کار و پرداخت حقوق معوقه است. در طول این مدت علیرغم توافق با مدیریت و قول پرداخت حقوق آنها، علیرغم تائید حق کارگران از جانب مقامات دولتی، کارفرما عملا هیچ تعهدی را عملی نکرده است و دولت نیز ضمن تائید لفظی مطالبه کارگران، هیچ اقدام عملی و جدی ای انجام نداده است.

کارگران زاگرس تا کنون با اعتماد بنفس و با وجود تهدیدهایی که شده اند، به مبارزه خود ادامه داده اند. اما ادامه این وضع و بلاتکلیفی، قطعا فشار جدی ای بر کارگران و خانواده های آنان است و این را کارگران زاگرس بهتر از هر کسی میدانند. کارگران زاگرس برای تامین مطالبات خود به پشتیبانی عملی هم طبقه ای های خود، در قروه و سنندج و شهرهای دیگر و در بقیه مراکز فولاد احتیاج دارند. دفاع لفظی مقامات دولتی، هنگامی که کارفرما آزادانه عمل میکند و از پرداخت مطالبات کارگران سر باز میزند، پشیزی نمی ارزد. دولت عملا در مقابل کارگران فولاد از خود سلب مسئولیت کرده است. این رفتار بدون تردید چیزی جز دفاع عملی از عدم پرداخت حقوقهای معوقه کارگران، اخراج آنها و در یک کلام صحه گذاشتن بی حقوقی کارگران نیست.

این واقعیت روشنی است که سهم طبقه کارگر ایران و کارگران فولاد در دولت "اعتدال" آقای روحانی همانی است که در دولت احمدی نژاد، خاتمی و بقیه بود. روزهایی که فولاد زاگرس رکورد تولید را در نیمه دهه ۸۰ شکسته بود و از این صنعت به مثابه افتخار "صنعتی شدن و نمونه اشتغال و توسعه" یاد می شد و سودهای میلیونی نصیب سرمایه دارن و دولتشان میکرد، کارگران کماکان دستمزد ناچیزی دریافت میکردند. و امروز هم که شرکت خود و اموالش را برای فروش اماده می کنند، باز هم تصمیم دارند که به کارگران بی حقوقی و فشار بالای تری را بقبولانند. با این توجیه و بهانه که "شرکت ضرر میدهد"، کارفرما و دولت حامی اش می خواهند استثمار بیشتر و بیشتر را به کارگران تحمیل کنند، اخراج کنند، حقوق های پرداخت نشده آنها را بیش از این به تعویق اندازند، و اگر بتوانند آنرا بالا بکشند. اعلام اینکه شرکت فقط ضرر داده است و می دهد، بهانه ای است که کارفرمایان و دولت تصمیم دارند در مقابل کل طبقه کارگر ایران قرار دهند. این بهانه ای است که با آن تلاش دارند به کارگران بقبولانند که با "بهبود" در مورد کاهش و یا پایان تحریم ها، انتظار بهبودی در حقوق و شرایط کار خود نداشته باشند.

به این بهانه است که سرمایه و کارفرمایان، دولتی و خصوصی، برای حفظ منافع طبقاتی خود، برای حفظ سودآوری کوتاه مدت یا بلند مدت خود، خطاب به طبقه کارگر اعلام میکنند که: "کارخانه را با ضرر نمی شود اداره کرد"، "دولت احمدی نژاد و مدیران زمان حکومتش، نالایق بودند" و دولت روحانی هم "وضع اقتصادی خراب و ورشکسته را به ارث برده است". ادعا می کنند که بایستی ابتدا به تعمیر و رسیدگی به ماشین آلات کهنه شده در چند سال اخیر پرداخت و به آنها اولویت داد، باید مراکز تولیدی را "سودآور" کرد، تا اشتغال ممکن شود! اعلام میکنند که کارگر بایستی به استثمار شدید همچنان تن دهد، حقوق مناسب که هیچ، حتی پرداخت حقوق معوقه را مطالبه نکند، حق بیمه بیکاری و بازنشستگی مناسب نخواهد، تا دولت اعتدال فرصت یابد که ابتدا وضع اقتصادی مملکت را سر و سامان دهد. "بازسازی" و ادامه کاری کارخانجات را نیز می خواهند کارگران ایران با بیگاری و کار بی دستمزد، و قبول استثمار بیشتر و بیشتر، تامین کنند.

در مرام این نظام و همه دولت های آن، اگر گرسنه ای از سرگرسنگی و برای سیر کردن شکم بچه هایش در بی تامینی مالی کامل مرتکب سرقت شود، جیب کسی را بزند و مال کسی را تصاحب کند، سارق گرسنه با قانون و زندان و حبس و پلیس و دادگاه روبرو میشود. اما سرقت علنی از کارگران، نپرداختن دستمزد کارگران، از طرف دولت و کارفرمایانی که عمری در پول و ثروت و بودجه غرق اند، عنوان "حقوق های معوقه" ی میگیرد که باید در انتظار ثروتمند تر شدن سارقین در نوبت بماند تا شاید روزی به آن رسیدگی شود. کسی کارفرما و دولت را به خاطر این سرقت آشکار به دادگاه نمی برد، دستگیر و حبس نمی کند. در ایران دهها سال است که بر سرقت قانونی از حق طبقه کارگر، یعنی بر استثمار قانونی کارگران، سرقت غیرقانونی، یعنی بیگاری کشیدن از کارگران و سرقت دستمزدهای آنها برای ماهها و ماهها، اضافه شده است. و این روند قرار است با دولت جدید، نه تنها تخفیف پیدا نکند، که تشدید شود.

امروز دیگر حتی مجلس نشینان جمهوری اسلامی خود رسما اعلام می کنند که تنها در یک بخش تولید و یک صنعت معین، بیش از ۸۰ هزار کارگر فولاد سه ماه است حقوق دریافت نکرده اند. و این در شرایطی است که تولیدات چدن شرکت زاگرس، بخشی از کل زنجیره تولیدی است که ایران امروز را جزو یکی از تولید کنندگان بزرگ فولاد در جهان کرده است. کارگران فولاد زاگرس قروه، در طول دو دهه گذشته میلیاردها دلار سود به جیب صاحب شرکت ریخته اند. اینکه امروز بخش های دولتی و غیر دولتی سرمایه، بر سر تقسیم سهم شان از ارزش اضافه تولید شده کارگران فولاد، سرقت قانونی، و ادامه نپرداختن دستمزد کار انجام شده، سرقت غیرقانونی، با یک دیگر در جدال اند، ذره ای این واقعیت را تغییر نمی دهد که این دو بخش سرمایه، چه در روده رونق و چه در دوره کساد، به بی حقوقی مطلق و بردگی مزدی کارگر زنده اند.

کارگران فولاد زاگرس که در شرایط طاقت فرسای محیط کار این کارخانه، سالها و ماهها کار کرده اند، و امروز کارفرما و مدیران سابق (دولت) مشغول پاس دادن آنها بین خود هستند و همچنان حقوقشان را پرداخت نمی کنند، به حق دست به اعتراض زده اند. این کارگران شایسته هرگونه دفاع و پشتیبانی از جانب تمامی هم طبقه هایشان هستند. پرداخت فوری و بی قید و شرط حقوق های پرداخت نشده، پرداخت خسارت مالی به کارگران به خاطر تاخیر در پرداختی های کارگران، و پرداخت بیمه بیکاری کافی برای هر کارگری که شغل خود را از دست میدهد، حق بی چون و چرای همه کارگران است.

کارگران فولاد را نباید تنها گذاشت و این بر دوش هم طبقه ای های آنها در مراکز دیگر تولیدی است. این خواست کارگران فولاد زاگرس، و حداقل توقع و انتظار آنان از هم طبقه ای های خود است. این تنها راه تضمین اجرایی مطالبه کارگران فولاد قروه است. حمله به کارگران زاگرس، به بهانه "ضرر شرکت" و "مدیریت نالایق دیروز"، نسخه حمله ای است که به دولت جدید و کارفرمایان در ایران در مقابل کارگران تمامی مراکز تولیدی قرار داده اند. حمله سراسری سرمایه و دولتش را تنها با سد کارگری به همان اندازه سراسری بایستی پاسخ داد. و امروز و با ادعاهای دولت روحانی، بهترین فرصت برای طبقه کارگر ایران و برای کارگران فولاد از جمله فولاد زاگرس فراهم است، که خواهان تامین مطالبات خود درسطحی سراسری شوند. در فقدان چنین حرکتی، سهم طبقه کارگر از "اعتدال" دولت جدید، بازهم چیزی جز بی حقوقی و تحمل مصائب برای افزایش سود نیست. تحمیل چنین مطالباتی به سرمایه و دولتش در ایران تنها به زور و به نیروی متحد خود طبقه کارگر ممکن است.

حزب کمونیست کارگری – حکمتیست

hekmatist.com

۲۰اکتبر ۲۰۱۳

اعلام همبستگی فدراسیون اتحادیه های کارگری مصر با کارگران زندانی در ایران

بدنبال ارسال نامه به سازمانهای کارگری در سراسر جهان و تماسهای نزدیک با فدراسیون اتحادیه های کارگری در کشور مصر، نامه ای حمایتی از سوی این اتحادیه دریافت کردیم که متن آن ضمیمه است. در این نامه اساما السون بوکتی رئیس این فدراسیون طی نامه ای با کارگران زندانی در ایران اعلام همبستگی کرده و پیشنهاد ایجاد یک سازمان بین المللی کارگری برای حمایت از کارگران زندانی در هر جای جهان را داده است. متن فارسی این نامه را اینجا ملاحظه میکنید:

درود به همه کارگران جهان از مصر!

فدراسیون اتحادیه های کارگری مصر با کارگران زندانی در ایران اعلام همبستگی میکند و از همه سازمانها و اتحادیه های کارگری در همه کشورهای جهان میخواهد که برای آزادی آنها اعلام همبستگی کنند.فدراسیون اتحادیه های کارگری مصر بر اساس پیشنهادات مطرح شده (کارگران) در حال سازمان دادن کنفرانسی برای تبادل ایده ها و نقشه هایی برای همبستگی کارگری برای آزاد کردن کارگران و فعالین اتحادیه ای زندانی در هر جای جهان است.ما پیشنهاد میکنیم که یک سازمان بین المللی کارگری تحت عنوان همبستگی بین المللی کارگری ایجاد شود و من مشغول کار روی اسناد آن هستم و به محض آماده شدن به شما ارائه خواهم داد.

زنده باد مبارزات کارگری در همه جای جهان!

29اکتبر 2013 اساما السون بوکتی

رئیس فدراسیون عمومی اتحادیه های کارگری مصر(GFETU)

(ارسال و تکثیر از سندیکای کارگران فلزکار ومکانیک)

اهمیت آژیتاتور
(قسمتی از بحث در جلسه اعضای ارگانهای مرکزی حزب کمونیست ایران)

متن پیاده شده از روی نوار
نوبت اول ۹:۳٤ دقیقه

در یک جلسه کوچک خیلی بیشتر میتوانم راجع به موضوع روشنتر حرف بزنم . اگر هم بحث نامرتب بود بخاطر اینست که آن مقاله را نوشته بودم و نمیخواستم عین همان بحث را تکرار کنم. یک مقدار قاطی شد. ولی آن چیزی که میگویم این است: نقد سبک کار پوپولیستی یعنی جُدا شدن از سبک کار طبقه‌ای که میتواند انقلابیگری خرده بورژوایی را سازمان بدهد. انقلابیگری خرده بورژوایی را سازمان دادن بمعنی سازماندهی انقلابیگری انفرادی است و اصلاً یکی از بنیادهای جدایی پوپولیسم از طبقه کارگر این است که قادر نیست طبقه را سازمان دهد و ما آن را بروشنی گفته‌ایم در محیط زیست و کارش یعنی بعنوان یک پدیده عینی طبقه را سازمان بدهد. اما این هنوز نصف بحث است. نصف دیگر بحث این است که بتواند سازمانی بوجود بیاورد که طبقه در آن سازمان بگیرد. یعنی مبارزه طبقه بتواند از کانال این سازمان دنبال بشود. بنابراین نه فقط با خصوصیات عینی زیست طبقه باید این سازمان تطبیق پیدا بکند - که این میشود آن ساختمان هرمی و حوزه‌های محل و زیست - بلکه باید با خصوصیات عینی مبارزه طبقه کارگر هم تطبیق پیدا بکند.

رفتن به سَمت طبقه کارگر به معنی بوجود آوردن سازمانی برای کارگران فقط نیست، بوجود آوردن سازمانی از کارگران است. و اگر چیزی به سَمت این طرف خَم نمیشود شما نمیتوانید قالبی که این طرفش خم شده را بیاورید در سطح این و انتظار داشته باشید قالب درستی بشود. دقیقاً باید نگاه کنید طبقه کارگر از نظر عینی چکار میتواند و چکار نمیتواند بکند. نقطه قدرتش کجا است و این قدرتش را چطور به نمایش میگذارد؟ و حزب کمونیست باید خودش را یک مقدار زیادی تطبیق دهد، نه تماماً. ولی آن چیزی که باید خودش را با آن تطبیق دهد بطور واقعی این است که طبقه کارگر طبقه‌ای است که مخفیانه تولید نمیکند علنی تولید میکند و مخفیانه اعتراض نمیکند علنی اعتراض میکند، مخفیانه انقلاب نمیکند علنی انقلاب میکند. ولی حزب کمونیست باید مخفیانه فعالیت بکند. رابطه این دو تا پدیده تلفیق آن کار مخفی-علنی است، تا یک جایی که بالأخره تمامش علنی میشود، قیام یک کار علنی است.

به هر حال که انطباق پیدا کردن حزب با پدیده سازماندهی مبارزه طبقه کارگر، بنحوی که این مبارزه خودش را میتواند نشان دهد، ماکزیمم آن چیزی که خودش را میتواند نشان دهد، این هدف ما است. و این به معنی یک بعُد جدی علنی-حضوری در رابطه با طبقه کارگر و یک مکانیسم زنده فعل و انفعال بین حزب کمونیست و طبقه کارگر است. این برای ما عنصر آژیتاتور کمونیست و آژیتاتور پرولتر را مطرح میکند. برای اینکه دقیقاً آن عنصری که بشکل مخفی نمیتواند تماماً هضم شود ولی جزء جنبش خودبخودی هم نیست، عنصر آژیتاتور پرولتر کمونیست است. این جایش در حزب است وظیفه‌اش در جلوی صف کارگرها است. هضم این پدیده در حزب کمونیست احتیاج به بحث سبک کار تا حد به رسمیت شناختن این ابعاد مبارزه کارگری دارد.

اگر ما این کار را بکنیم نتیجه‌اش این است یا میتوانم بگویم همعرض این مسأله دقیقاً همین مطرح میشود که حزب کمونیست به یک جریان کارگری تبدیل میشود و به حزب کارگران پیشروتر تبدیل میشود و نه به یک حزب کارگران موافق با حزب کمونیست. و این حالا کاملاً اینطور میتواند باشد. کارگرانی که با ما موافقند با ما تشکل پیدا میکنند ولی آیا این حزب حساسترین، آگاهترین پیشروترین، و معترض‌ترین کارگران است؟ اگر به معنی کتابیش بگوییم آره دیگر، چون هر کس ما را قبول دارد حتماً عقلش بیشتر میرسد. ولی این جواب مسأله نیست. آن که عقلش بیشتر میرسد چرا جلوی صنعت نفت نیست وقتی دارد شاه را میاندازد؟ آن کسی که عقلش بیشتر است چرا جلوی ناسیونال و کانادادرای نیست وقتی باریکاد میبندند و حمله میکنند؟ علتش این است که این آدم در آن موضع رهبری نیست. یک خصوصیاتی هم است که دیگر همه‌اش به موافقت با ما مربوط نمیشود، به رابطه آن آدم با طبقه‌اش مربوط میشود.

هضم آن نوع کارگر و آن رهبر آژیتاتور کمونیست کارگر برای حزب کمونیست مستلزم بحث سبک کار است به این معنی. در صورتی که این عناصر در ما بوجود بیایند و هضم بشوند حزب کمونیست بطور واقعی به یک جریان خودِ کارگرها تبدیل میشوند. که تشکل پیدا کردنش به معنی تشکل پیدا کردن توان کمونیستی طبقه کارگر است، نه بمعنی تشکل پیدا کردن کمونیستی برای طبقه کارگر، که حداکثر میتواند یک رابطه محبوبیت، نفوذ کلام و یک رابطه انتخاباتی با طبقه برقرار کند، نه یک رابطه تشکیلاتی با آن یا پیوند با آن. اگر این بدست بیاید رهبری مبارزات جاری برای ما مسأله‌ای نیست. هر چقدر در ضعف یا قدرت باشید، باز این ممکن است. همین الآن اگر این جور کارگرها در صفوف ما در فلان شهر باشند بروشنی میشود گفت این مبارزه را ما رهبری کرده‌ایم، حوزه هم حتی نداشته‌ایم. خُب واضح است این را نمیخواهم تعمیم دهم و بگویم نُرم کار ما این است. بطور سیستماتیک باید کمیته‌های شهر این کار را بکنند، کمیته‌های بخش این کار را بکنند. و اصلاً به درجه‌ای میتوانیم تظاهرات را رهبری کنیم که سازمان بدهیم به نیروهایمان و سازمان دائمی‌تری داشته باشیم. ولی این شرط تحلیلی مسأله نیست. شرط تحلیلی مسأله این است که کمونیسم بخشی از خود طبقه کارگر و جریانی در خود طبقه کارگر باشد. وگرنه رهبری مبارزه طبقه کارگر از بیرونش عملی نیست. میتواند در دوره‌های خاصی بوجود بیاید، که آنهم سطحی، کم عمق و میرا است.

تأثیر این بحث در سازماندهی منفصل هم بنظر من این است. ما در نقد سبک کار پوپولیستی به سَمت انفصال هم رفتیم، نه به دلایل امنیتی. بنظر من دلایل امنیتی جدی گرفته شد برای اینکه واقعی‌ترین و ملموس‌ترین دلایل بود. ولی بحث من تماماً این است، آن حزب کارگری که واقعاً وجود داشته باشد حتی در روز روشن و دمکراسی هم خیلی منفصلتر از سازمان پیکار است. چرا منفصلتر است؟ برای اینکه حول محور پیشروترین بخشهای طبقه در پیشروترین واحدها و شاخه‌هایش شکل گرفته است. سازمان هرمیی که روی این کارگرها سوار شده دارد این را به بهترین وجهی هدایت میکند، ولی پایین بی شعور و بالا ذیشعور نیست. انقلابیگری پایین به اعتبار وظیفه‌سپاری از بالا نیست بلکه تلفیقی از وظیفه‌سپاری و مبارزه واقعی کمونیستی است در محل. برای همین خیلی از جاها اصلاً، اگر نگاه کنید، قطعنامه‌هایی که ما خطاب به بخشهای پایین تشکیلاتمان صادر میکنیم، در حزب بلشویک صادر نمیکردند. چطور یک مبارزه را رهبری کنید، چطور نکنید یا بکنید، این را پخش کنید یا پخش نکنید! بنظر من کمیته

←

←

ادامه مصاحبه با ثریا شهابی

های "حقوق بشری" محافل دست راستی دول غربی، میدان دار شده بود. کمپین هایی که مطلقا به حقوق انسان در ایران بی ربط بود و بهانه های برای تحرکات میلیتاریستی غرب بود. آن فضا عقب گردی عظیم به سنت اعتراض و مبارزه کمونیستی، چپ و ترقیخواهانه زده بود. حق زن، حق کارگر، نه به اعدام، نه به سرکوب و فقر و تباهی که به اکثریت محروم جامعه ایران تحمیل میشود، همه و همه دستمایه کثیف ترین پروژه هایی چون تحریم اقتصادی و دامن زدن به فضای میلیتاریستی در خاورمیانه شده بود. آن شرایط، صدای آزادیخواهی کمونیستی طبقه کارگر، صدای برابری طلبی و مبارزه مترقی علیه جمهوری اسلامی را، در ایران و در خارج کشور، کاملا به حاشیه رانده بود.

با تخفیف شکاف بین دول غربی و ایران، آن تحرکات از تکاپو افتاد. با این وجود و علیرغم فاصله سیاسی حزب حکمتیست، آن تحرکات عملا فعالیت کمونیستی و اجتماعی در خارج کشور را به حاشیه رانده بود. و این کار ما را برای راه اندازی فعالیت پایه‌ای و اجتماعی کمونیستی در خارج را سخت میکرد. امروز باید با نیروی بیشتری کار کمونیستی در خارج کشور چه در میان پناهندگان ایرانی و چه جامعه‌ای که در آن زندگی میکنیم را سازمان داد.

با تغییر اوضاع، تغییری که در اطلاعیه برگزاری پلنوم به آن اشاره شده است، شرایط برای حزب برای فعالیت اثباتی در سنت کمونیستی، در ایران و در خارج از کشور، باز تر است. اما این شرایط بازتر، بطور خود بخودی به هیچ گشایشی نخواهد انجامید، مگر اینکه این حزب برای پیشروی موانع را از پیش پا بردارد و برنامه های اثباتی، سیاسی و سازمانی، معینی را در دستور بگذارد.

در این راستا پلنوم بر پیوند اجتماعی هرچه وسیع تر اعضا و کادرهای تشکیلات خارج حزب با اتحادیه ها، جنبش ها و احزاب و سازمانهای مترقی، چپ، پناهندگی، و کارگری در کشورهای محل اقامت خود، تاکید گذاشت. و در مقابل سنت سکتی و حاشیه ای، بر سنت های اجتماعی، مترقی و کمونیستی، در پیوند با بخش های مترقی و پیشرو کشورهای خارجی، تاکید گذاشت. تشکیلات خارج در این راستا، و در راستای حمایت از اعتراضات در ایران، و در حمایت از مبارزات کارگری، در حمایت از مبارزات زنان و جوانان، علیه جمهوری اسلامی، در دفاع از پناهندگان، و علیه تعرض راست در خود جوامع غربی و ....سیاست های مربوط به تشکیل ائتلاف ها و اتحاد ها و همکاریهای معین با این بخش از جوامع غربی را، معلوم خواهد کرد.

بعلاوه در مورد کار حزب در داخل کشور، بر مقابله با سیاست "انتظار"، که امروز توسط طیفی از روشنفکران و "کنشگران" سیاسی دامن زده میشود، تاکید شد. بر این امر تاکید شد که توقعات و انتظاراتی، مستقل از ماهیت روحانی، امروز از پائین در جنبش های اجتماعی در ایران، در جنبش زنان، جوانان، و دانشگها و در جنبش کارگری، وسیعا در جریان است. و فی الحال شاهد اعتراضات وسیع کارگری در ایران هستیم. نیروهای دست راستی تلاش میکنند که با این اعتراضات، توقعات و انتظارات، با حربه به روحانی فرصت دهید و در "انتظار" مذاکرات و سرمایه گذاری و .. بمانید، مقابله کنند. حزب حکمتیست باید در حمایت از این تحرکات، در مقابل سیاست انتظار، فعالانه دخالت کند.

بعلاوه در پلنوم همچنان بر تعیین سیاست های معین و نقشه عمل های مشخص، در چهارچوب تشکیل کمیته های کمونیستی، حزبی و جنبشی، تاکید شد. این یکی از مهمترین گره گاههای پیشروی حزب است. استنتاجات سیاسی و تشکیلاتی از بحث تحزب کمونیستی طبقه کارگر، از اولویت های دور آتی کمتیه مرکزی حزب است.

موقعیت سیاسی منحصر به فرد حزب ما، حقانیت ما در جدالهایی که پشت سر گذاشتیم، بی تردید باید به ایجاد تغییر بیانجامد و در اولین قدم به ماتریال ایجاد تشکل و اتحاد کمونیستی در طبقه کارگر تبدیل شود. این موقعیت باید بتواند موجب افزایش نفوذ و اعتبار حزب در جامعه و در محیط های پیشرو، در ایران و در خارج از کشور، شود. در این راستا کمیته مرکزی تصمیم گرفت که نقشه ها و اقدامات مربوط به کار در خارج از کشور، و سازماندهی کمونیستی و کارگری را در دستورکار دور آتی خود قرار دهد. بی تردید بدون نقشه ها و پروژه های وسیع و در عمل قابل اندازه گیری، بدون پراتیک زمانبندی شده، حقانیت سیاسی و روشن بینی در مواضع سیاسی، برای تحقق اهدافی که در دستور این حزب قرار دارد، تنها پس شرط فعالیت کمونیستی است، و مطلفا کافی نیست.

۱۸ نوامبر ۲۰۱۳

مرکزی بلشویکها خبر نداشتند از قولش چه میگویند در تمام کشور، حتی بعد از ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸. چرا برای اینکه خُب رهبر محل است طرف، کمونیست محل است او مرکز را یک مقداری تعیین میکند. یک رابطه متقابل جدی هست.

انفصال واقعی حزب کارگری در تصمیمگیری، انفصالش در تشخیص مسائل، اصلاً تحلیل کنکرت واقعیت و دخالت، خیلی بیشتر از سازمان مونولیتیک مجاهد یا پیکار است. سازمانی که پایین به اعتبار بالا موجودیت مبارزاتی دارد و قرارِ تشکیلاتی بین واحدها فلسفه وجودی سازمان را میسازد. بنابراین یک مقدار به هر حال باید به سَمت انفصال میرفتیم، نه انفصال ارتباطاتی - یکی از رفقا به درست تفکیک میکند بین انفصال ارتباطاتی یا انفصال سیاسی. حزب کمونیست انفصال ارتباطاتی را خُب قبول ندارد، باید هرم ارتباطاتی معنی داشته باشد. ولی انفصال سیاسی خیلی معنی دارد. یکی دو تا مروج سازمانده میفرستند وظیفه‌شان را این قرار میدهند که فلان بخش کارگرها را بیاورد پشت پرچم حزب بلشویک. او هم میرود. کاری ندارند به کارش. میرود تا بیاید گزارشش را بدهد. یا فلان کمیته وظیفه پیدا میکند فلان مبارزه را رهبری کند، همین حّد. حتماً دخالت کند در فلان جنبش، حتماً در سربازها کار بکند از جبهه بیایند بیرون. این که بیشتر چکار میکند را کسی به آنها نمیگوید. اصلاً در حزب وسیع، کسی نمیتواند بیشتر از این بگوید. یا در حزبی که به هر حال با مسائل متنوعی روبرو است وگرنه مرکزیت برایش بی معنی میشود.

به هر حال منظور این است که انفصال به دلایل امنیتی یک بحث است، که به جای خودش محفوظ است و میشود مستقلاً روی آن بحث کرد تا کی این بحث معتبر است، ولی یک درجه بسیار بیشتری انفصال نسبت به سازمان پوپولیستی برای ما همیشگی است. و این واقعیتی است که برسمیت شناختن نقش عنصر پیشرو در پایین تشکیلات به ما تحمیل میکند. نه اینکه پیشروها در بالا قلنبه شده‌اند و در پایین آدمکهای مکانیکی پیشروان هستند. این انفصال سیاسی معیّنی را با خودش میآورد. گفتم انفصال ارتباطاتی یا حتی اتوریته نیست، بلکه انفصال در ابتکار عمل، گزارشدهی‌های طولانی مدت و در هزار و یک مقوله دیگر است که میشود توضیحش داد.

ولی حتی اگر فرض کنیم این هم درک ما باشد الآن، در رابطه با دورنمای کار ما، من میگویم وقتی میشود به شکل سازماندهی منسجم هرمی‌تری به هر حال رفت که این سازماندهی روی ماتریالی کار کند که این ماتریال دیگر خشتش کامل باشد. سلول این خشت کاملی نیست. یک واحدی از فعالیت که مجموعه‌ای از حوزه حزبی با روابطش که شامل آژیتاتورهای کمونیست میشود، این مبنای کار هرمی ما میتواند باشد. بدون این مجبوریم سازمان مخفی خودمان را راست و ریس کنیم در شکل هرمی خودش. این بنظر من جواب مسأله نیست، رجعت به آن چیزی که میتوانست درمان بشود.

لااقل اگر رفقا بحث را نقد میکنند صرفنظر از این چیزهایی که احتمالاً بنظر خودمان پایه‌ای میآمده و میتوانند از ریشه بحث کنند روی این جنبه‌های سه گانه که گفتم برخورد کنند.

نوبت دوم ۱۷:۰۶ دقیقه

چند تا نکته اضافه میکنم هم برای جلوگیری از منتقدین احتمالی و هم برای تکمیل بحث خودم. اینکه چرا بحث را در سطح حوزه‌ها و سبک کار پایین مطرح کردم و نه نشریات واحد، به خاطر این بود که روی جنبه سبک کاری انگشت بگذارم. بنظر من ما ابهامی نداریم در برخورد کردن با جنبه‌های تاکتیکی جنبش کارگری. اگر هم داریم گیر ارگانیکی نداریم برای حلش. اینطور نیست که بگوییم ما بطور طبیعی گرایش داریم به مسائل جنبش کارگری نپردازیم، ما بطور طبیعی ملزومات پرداختن به مسائل جنبش کارگری را نداریم، ما بطور طبیعی استعدادش را نداریم یا ما بطور طبیعی یک فاصله طبقاتی داریم با پرداختن به مسائل جنبش کارگری، بنظر من اینطور نیست. این کاملاً قابل حل است، از طریق کمیته سازمانده، دفترسیاسی، از طریق تقویت هیأت تحریریه قابل حل است. از طریق برقرار کردن رابطه جدی بین فعالین و هیأت تحریریه قابل حل است.

آن چیزی که من میخواستم بگویم خصلت ناتمام آن گسست طبقاتی از سبک کار پوپولیستی بود، که بنظر من باید خودش را در گرایش فعالین محلی‌مان نشان بدهد قبل از هر چیز. اینکه آدم بطور واقعی با کدام قشر اجتماعی میجوشد، یا اینکه بطور واقعی تشکیلات حزب در یک منطقه، حالا اعم از اینکه یک حوزه سه نفره است و یا یک شبکه بیست و پنج نفره، اینکه با کی دمخور میشود و چه کسانی را سعی میکند بیاورد در جریان بحثهای خودش، با مسائل کی برخورد میکند و به مسائل خودش تبدیل میکند، و بالأخره بافتش را از کی سعی میکند تشکیل دهد این یک بحث دیگر است بنظر من.

واقعیتش این است که تشکیلات ما بر مبنای بحث حوزه‌ها، که من کاملاً به آن تأکید میکنم و میگویم اصلاً حتی به این معنی وارد مرحله جدیدی هم نشده‌ایم از این نظر، تا یک حدی میتواند برود در غیاب این درک معیّن از مبارزه طبقه کارگر و وجود عینی طبقه کارگر در جامعه، این فرق دارد با اینکه نشریه نمیپردازد به فلان چیز. بنظر من این گرایش در ما هست. ما از یک جریان روشنفکری- خرده بورژوایی بطور عینی جُدا میشویم به سَمت طبقه کارگر میرویم. ما محصول رادیکالیزاسیون خود طبقه کارگر نبوده‌ایم و نیستیم. این باید یک فعال حزب کمونیست فکر میکنم تا بیست سال دیگر جلوی چشمش باشد. این خطری است که حتی بعد از انقلاب پرولتری هم ما را تهدید میکند. یعنی میتواند منشأ بوروکراتیسم باشد، میتواند منشأ ما بهتر میدانیم کارگرها دخالت نکنند باشد، میتواند منشأ کارها را از بالا انجام دادن باشد. میتواند منشأ ندیدن مکانیسمهای واقعی تصمیمگیری کارگری باشد. میتواند منشأ ندیدن نقاط قدرت طبقه کارگر باشد و میتواند منشأ ندیدن کسانی باشد که به حزب بسادگی تمکین نمیکنند - یا لااقل تمکین نمیکنند بحث نیست، مخالفت نمیکنند، ولی بسادگی همرنگ جماعت حزبی نمیشوند. اینها همه میتواند حتی بعد از گرفتن قدرت برای ما منشأ دردسر باشد و به یک جریان طبقاتی دیگری منجر شود، همانطور که از یک جریان طبقاتی دیگری زاده شده.

حزب بلشویک فرق داشت. به این معنی که در اعتراضات کارگرها جنبش اتحادیه‌ای روسیه با جنبش حزبیش از یک جا در آمد. اگر مثلاً تلفیق سوسیالیسم علمی قرار بود بشود این تئوری با بخش داخل کشورش بود. اینطور نبود که روشنفکرهای نارودنیک مثلاً شده باشند سوسیال دمکرات. اولین اتحادیه‌هایی که بوجود میآید در شمال و شمال غرب و غیره از خود کارگرها هستند که با آویزان شدن به عقاید سوسیال دمکراتیکی که در آسمان پخش است خودشان را به شکل سوسیال دمکراتیک سازمان میدهند، باضافه روشنفکرها. ولی محافل کارگری است، جلسات کارگری است. آن کارگرها کسانی هستند که اتفاقاً بیشترین اعتراض را به کارفرما دارند، بیشترین نه را میگویند در مقابل تشدید استثمار. این جریان متعلق است به یک دوره‌ای رادیکالیزاسیون خود طبقه کارگر در روسیه.

جنبش کمونیستی ایران متعلق است به رادیکالیزاسیون خرده بورژوازی، نقد خرده بورژوازی توسط تفکر مارکسیستی و بعد تلاش برای رفتن برای قاطی کردن خود با آن بافت و فلسفه وجودی طبقه کارگر. این خیلی فرق دارد بنظر من. این یعنی اینکه وقتی داریم سبک کار پوپولیستی را نقد میکنیم نه فقط یک روش سازمانی بلکه یک تعلق طبقاتی و یک زاویه جهتگیری طبقاتی در طرح مسائل برای خودمان، و تعیین مخاطبین‌مان را داریم تعیین میکنیم. وقتی ما میرویم در حد تشکیلات مخفی در محل زیست و کار کارگرها، خُب تا ۸۰ در صد راه را میرویم. ولی وقتی متوقف میشویم آنجایی که کارگر وقتی به خودش اجازه اعتراض میدهد از ما جُدا بشود، به این معنی ما نتوانسته‌ایم آن ارگان و آن ساختارهای تشکیلاتی را بوجود بیاوریم که این واقعه بتواند در درون حزب اتفاق بیافتد. حزب با کارگر علنی کار به عرصه علنی برود، حزب با اعتراض علنی به عرصه علنی مبارزه قدم بگذارد. برای اینکه حزب همیشه از ایستگاه قبل از اعتراض علنی پیاده میشود، بعد از شکست دوباره سوار اتوبوس میشود و با آن جریان میرود - یا بعد از پیروزی.

حزب نمیتواند برود قاطی اعتراض! در حالی که خاصیت سوسیال دمکراسی روس این است که اصلاً اعتراضات را سوسیال دمکراتها راه میندازند، حتی وقتی کمترین تشکل حزبی را دارند، پرولتاریای آلمان همینطور. امروز خاصیت جنبش چپ انگلیس عیناً همین است. نمیتواند قاطی اعتراض کارگری شود، معدنچی میآید یک سال تمام سرش را به سنگ میزند هر جور سوسیالیسمی بگویید از دهان بچه معدنچی در میآید؛ او میگوید من این ذغال سنگ را با خون خودم پولش را داده‌ام، بچه‌ام دیروز رفت زیر آوار ذغال سنگ میخواست یک کیلو ذغال بیاورد از سر معدن برای خانه من پول این را داده‌ام، برمیدارم. خُب این سوسیالیسم است. میگوید اینجا دیگر مالکیت برایم محترم نیست، مالکیت این انبارهای ذغال به من مربوط نیست. یعنی کارگر رفته است پای سوسیالیسم و بیان سوسیالیستی یک مبارزه خودبخودی سر ذغال و مزد، ولی جنبش چپ نمیتواند این را هضم کند، نمیتواند با آن به این عرصه برود. مبارزه را میدهند دست سندیکالیسم، میدهند دست جنبش اتحادیه‌ای و بین‌الملل آمستردام و امثالهم. آنها عمل میکنند، آنها جور هستند با این قضیه. سیستم تشکیلاتیش سیستمی است که اجازه داده اتحادیه‌های کارگری (حالا او به نحو خودش) جزو حزبش باشند. بنابراین حزب دخیل است. حالا رهبر حزب کمونیست است یا قاطی پیشرو حزب کارگر است یا هر جانوری هست، بالأخره در رأس کارگرهای همان معدن است و اگر حزب کمونیست انگلیس بخواهد دخالت کند به اسکارگیل یک چیزی میگوید و یا اسکارگیل چیزی میگوید که آقا نکنید یا بکنید! حزب کمونیست انگلیس از جریان "کارگر پیشرو" توی گیومه انگلیسی جُدا نیست. همین حزب رویزیونیستش هم. حزب کارگر که اصلاً جُدا نیست. خود جریان "کارگر" توی گیومه است. من میخواهم بگویم وضعیت ما خیلی فرق میکند. وقتی به سازمانهای پوپولیستی در طول قیام نگاه بکنید، یک رابطه انتخاباتی دارد با طبقه، رابطه‌ای که مبنای انتقال حمایت طبقه از حزب یا کمک حزب به طبقه، بر مقولاتی مثل محبوبیت عاطفی، صحت مواضع سیاسی، بیان مکنونات قلبی استوار است، نه در رابطه‌ای که خود کارگر هم عضو حزب است.

اعتصاب میشود کرد، چرا "فدایی" در تمام طول موجودیتش که میتوانم بگویم هزاران کارگر پیشرو ایرانی افتخار میکرد خودش را فدایی بداند، قادر به سازماندهی یک اعتصاب نیست؟ برای اینکه با وجود فدائی در تناقض است. فدایی سازمان مخفی- تبلیغاتی است، اگر علنی است تبلیغاتی است اگر مخفی است مخفی است، بمبیستی و جلوی دانشگاهی است. ولی یک سازمان حتی اکونومیستی که یک صدم و یک هزارم فدایی قدرت دارد در آن مقطع، دهها و صدها اعتصاب میکنند، دهها شورای کارخانه را بدست میگیرد. اصلاً مقوله کنترل کارگری که بعد از قیام مطرح شد به سازمانهای چپ مربوط نمیشد. این به آن میگوید خودبخودی، ولی آن جزو جریان معیّنی است. اگر آن جریان این شعور طبقاتی و تاریخی را نداشته که به خودش شکل سازمانی بدهد، حالا یا اتحادیه یا حزب رفرمیست، این دیگر معضل دیگری است. ولی واقعیت این است که این کارگر مال آن جریان است. هیچکس خودبخودی نیست، خود کارگر اکونومیست- سندیکالیست اگر حزب منشویک تشکیل بدهند میرود عضوش میشود. ما اینطور نیستیم، ما کارگر را نداریم، کارگر پیشرو را نداریم، به این معنی که تشکیلات ما یک نوع انفکاک درون طبقه کارگر به نفع کمونیسم نیست. ما باید اینطور بشویم. یعنی وقتی طبقه کارگر رادیکالیزه میشود خودبخود به جناح کمونیستی خود کارگران نزدیک میشود. وقتی طبقه کارگر به راست میچرخد از این یک جناح کمونیستی خود کارگرها جُدا میشود. هیچوقت در نهایت به راست چرخیدن جنبش طبقاتی، حالا زیر رفرم، زیر فشار جنگ، زیر فشار ناسیونالیسم، اینطور نمیشود که حزب کمونیست تبدیل بشود دوباره به حزب اساتید دانشگاه.

هر چقدر هم حزب بلشویک دچار مشقت بشود، معنایش این است که سلولهای حوزه‌اش کم میشود در میان کارگرها، نمیآیند پای حرفها و سیاستش. ولی اگر بخواهید حوزه بلشویکیی را پیدا کنید بالأخره میروید محل کارگری، در یک خانه را میزنید میروید آن تو. این کارگر عضو حوزه است. و این کیه؟ این آدمی است که امروز هم جرأت کند حرف بزند هنوز صد نفر میآیند به دنبالش. میخواهم بگویم فرق حزبی که از بیرون دارد به سَمت طبقه میرود، با حزبی که نتیجه رادیکالیزاسیون طبقه و پیوند آن با مارکسیسم انقلابی هست از لحاظ کیفیت سبک کارش

←

فرق میکند. برای او سبک کاری که کارگر پیشرو در آن ابراز وجود کند ذاتی است، و برای ما غریبه است. این را باید فهمید. برای همین من در رابطه با بحث حوزه‌ها معتقدم این فرق دارد با اینکه وظایف سازماندهی را اگر مشخص بکنیم این بحث توی آن جا میشود. من معتقدم این تناقضی ندارد کاملاً (همانطور که خسرو گفت) ولی فراتر میرود از توضیح وظایف سازمانی برای حوزه‌ها. این یک نگرش است، یک سنت است، یک تعلق طبقاتی به یک مشغله سیاسی است، باید این بوجود بیاید. به درجه‌ای که خود همان کارگر متوسط هنوز بافت جدی‌اش شبکه‌های ما را تشکیل میدهد این بدست میآید. ولی تا آنجایی که نسبت به توانایی‌های عنصر پیشرو طبقه، ما گُنگ هستیم، نمیشناسیم و حتی ارزش کافی برایش قائل نیستیم، این عکس‌العمل نشان میدهد نسبت به این روش. چرا؟ میگوییم رفیق ایکس از کارهای پیشرو چاپ است یا فلانی آمده با ما، به ما گفته دور و بر ما پر نزنید، فقط نشریه را به من بدهید، نبینمتان! یعنی سازمان تو قابلیت هضم من را ندارد، من هم قابلیت هضم سازمان تو را ندارم. وگرنه آنطوری که خسرو گفت اگر تشکیلات مبنای قدرت کارگری است، آن رفیق ایکسی که میآید با ما قاعدتاً خیالش یک خرده تخت میشود دیگر. تماسش با حزب برقرار شده، اگر او را بگیرند زن و بچه‌اش امن است، اگر بخواهند بگیرندش دو تا ماشین میبرد و ده تا خانه میتواند قایمش کند. بعلاوه اینکه هزار و یک راه و چاهی که خودش نمیدانسته یادش میدهند، که چطوری این کارها را بکنند. از این شهر هم میتوانند ببرند آن شهر اگر خطری شد. بعلاوه اینکه وقتی سخنرانی میکند، اگر قبلا باید قانع میکرد، این دفعه دو سه نفر هم از توی جمعیت میگویند راست میگویی.

اما او این احساس را از ما ندارد. احساسش این است که سازمان زائده‌ای بر طبقه (حالا به هر حال الحمدالله، زائده‌ای بر طبقه شده‌ایم!) این جریان آمده با او تماس گرفته، در صورتی که باید عکسش باشد. عکسش باید باشد یعنی باید خود آن بهترین عناصر طبقه در اصفهان بهترین عناصر فعالیتهای ما باشند دیگر. و بالأخره اگر قرار است رهبری این حزب انتخاب شود، بهترین کارگرهای پیشرو نظر نمیدهند، متوسطهایش نظر میدهند. برای چی؟ برای اینکه برنامه را قبول کرده! برنامه را چرا قبول کرده؟ برای اینکه پسر خاله من هم برنامه را قبول داشته، یک بخشی هم اینطور آمده دیگر. بخشی را رفته‌ایم و کار کرده‌ایم و آورده‌ایم. برنامه را قبول کرده ولی هنوز آن سطح سیاسی و انتقادی را ندارد که آن کارگر پیشرو دارد که برنامه ما را هنوز قبول نکرده. میگوید آخر شما روی شوروی حرفتان کامل نیست، این یکی حالا کاری به شورویش ندارد.

حالا ممکن است کارگری را ما از گهواره بگیریم و تبدیلش کنیم به کارگر کمونیست و بگذاریم توی حزب، هیچوقت هم نرود قاطی کارگرهای دیگر، بگوییم خیلی پیشرو است، چون اصلاً ما از بچگی بزرگش کرده‌ایم. ولی کارگری که قبل از ما پیشرو است، حساس است به مسائل جنبش طبقه، حساسترین عنصر محیط خودش است، بنابراین متحرکترین عنصر محیط خودش است. یک کارگر سربزیری که مزدش را میدادند و میرفت خانه با زن و بچه‌اش مینشست و هیچوقت هم هیچ کاری نمیکرد و حال آمده با ما یک بحث است، یک کارگری حساسی که اعتراض میکرده وقتی مزدش را میگرفته، زنش را روی خط میآورده اگر قرار بود از کار بیکارش کنند، یا حق اولادش را بزنند، چادر از سرش برمیداشت. آن کارگر فرق دارد با کارگری که ما به این صورت جذب میکنیم. ما الآن نه آن عقب مانده‌ها را جذب میکنیم نه آن پیشرو را، ما وسط را داریم جمع میکنیم. علتش چه است؟ وسط توقع مبارزاتیش کم است، افتخارش به کمونیسم زیاد است، تجربه‌اش آنقدر نیست که عرصه مستقلی برای مبارزه خودش بشناسد و آنقدر هست که بداند باید مبارزه کرد، این آدم میآید با ما. ولی آن کارگری که آنقدر تجربه دارد که بگوید آخر بابا جان من با این حوزه‌ها من این اعتصاب را چکارش کنم؟ نمیتوانم بیایم توی حوزه. من اگر با تو قرار بگذارم که فردا دستگیرم میکنند، مگر نمیدانید چند تا از شما عکستان رفته دست پلیس؟ نیا خانه من اینطوری! اصلاً چرا من را فرستادی بروم چاپ کنم؟ این کارگر را ما نمیتوانیم هضم کنیم. کارگری که میگوید بابا جان ماهی یک دفعه شما را میبینیم، آن هم حسن شما را میبیند، شما کار خودتان را بکنید، حسن میآید همه نشریات را با هم میخوانیم، هر حرفی هم دارید میزنید و همه مسائل را میگویید و رأی‌تان را هم میگیرد و میآید. اگر ضربه خوردید حسن در میرود و اگر ما ضربه خوردیم باز حسن در میرود... بالأخره این کارگر فرق دارد با آن کسی که در حوزه ماست، چاپ میکند و کار میکند و سر قرار میرود و روابط میگیرد.

آن کارگری که اگر برود جلوی صف، و بگوید تا موقعی که مزد برابر برای کار برابر نباشد ما دست از کار میکشیم، او دارد مواضع ما را میگیرد دیگر. حتماً نباید آرم داس و چکش را بزند روی پیشانی خودش. این کارگر در صفوف ما نیست. و آن که در صفوف ما است نمیتواند برود جلوی صف بگوید "تا موقعی که مزد برابر..." به چند دلیل: بخاطر اینکه اولاً حرفش را گوش نمیکنند، ثانیاً اگر برود حوزه میترسد و اگر او را بگیرند حوزه را میگیرند و ثالثاً خودش برود جلو اصلاً دست و پایش را گم میکند. بخشی که میتواند این کار را بکند با ما نیست. اگر بخواهیم با ما باشد ما باید بتوانیم آن ساختار ژنیتکی تشکیلاتی خودمان را منتقل کنیم با آن کُد ژنیتیکی آن طبقه، آن قشر طبقه. وگرنه چفت نمیشود با این قضیه. آن میرود با آن چیزی که سازگار است با فونکسیونش در طبقه چفت میشود. ممکن است اکونومیست نباشد ولی اکونومیست تنها راه تشکل‌یابی، تشکل‌یابی جدیش باشد. چون در تشکل قدرت خودش را جستجو میکند. بنظر من این یک نگرش است. برای اینکه این نگرش بوجود بیاید مقدار زیادی بنظر من ارج و قرب آژیتاتور را در تبلیغات خودمان ببریم بالا. همزمان با آن باید اهمیت حوزه‌ها را هم همان قدر بکوبیم و همزمان با آن رابطه جدی بین حوزه و آژیتاتور را چنان روشن بیان کنیم که منی که در حوزه‌ام با اینکه روشنفکر بودم، بفهمم که با این آدم باید چه رابطه‌ای برقرار کنیم. چطور میشود حزب توده با "ناخدا افضلی" دو سال رابطه دارد؟! نشریات را به او میدهد، نشریات داخلی را به او میدهد، رأیش را میگیرد، عضو حزب توده است دیگر. همه هم میدانند رئیس نیروی دریایی است. خُب او "آژیتاتور" توی گیومه آنها است دیگر. رهبر عملی یک جریانی است. میتواند دخالت کند در [...] و در رویزیونیسم از بالا.

برای حفظ آن عنصر هزار و یک کار میکنند و اقلاً ٦ـ ٧ نفر کار میکردند ناخدا افضلی روزنامه گیرش بیاید. این یک ساختمانی است که خودش را به عنصر علنی کار وفق داده است، عده زیادی کار میکنند برای اینکه "آژیتاتور" فعالیت کند. سازمان ما اصلاً این را به رسمیت نمیشناسد که "آژیتاتور خیلی توقع دارد، نمیخواهد به جلسه بیاید و نرود مخفی شود، جلوی کارگران هم برود، و میگوید نشریاتتان را بدهید و این طرفها هم پیدایتان نشود"! تشکیلات ما نمیتواند این را هضم کند، نه از نظر اخلاقی، نه از نظر سازمانی، نه از نظر ارگانیک، نه از نظر سبک کاری. بحث من این است که یک کاری کنیم این را هضم کند، او هم این را هضم کند. یعنی یک مقدار فشار ما روی کارگر پیشرو در جهت این باشد که باید تشکل حزبی به خودت بگیری و این حزب حزب پوپولیستی نیست، یک حزبی است مخصوص به این جریان. منتها حرف از بالا که به خرج طرف نمیرود، باید در محافلش ما را ببینند.

یک نکته دیگر اینکه رفیق تقی از واحد رو به بیرون صحبت کرد، من خواستم یک تفاوتی بین واحد انرژی بگذارم و واحد ماده، تقریباً. یا به شکل آرایش معیّن صَرف انرژی با آن واحد مادی‌ای که این انرژی را صَرف میکند. یک سلول سلول است همانطور که یک گلدان گلدان است و میتواند از بالای طاقچه بیفتد روی کله من، میتواند هم از توی آن گل بیرون بیاید. وقتی میگوییم یک گلدان با تمام جوانبش، با گل و گیاه و همه چیزش، میگوییم گلدان. منظورم این است که واحد فعالیت، فعالیتی که از خودش ساطح میکند چه است؟ چه آرایشی میگیرد؟ سلول میشود تعریف کرد ولی این میتواند متوقف بشود در جایی نرسیده به آن مجموعه آن فعالیتی که میتواند از آن ساطح شود. یکی از شاخه‌های این فعالیت، پیوند با کارگر پیشرو است، که ما باید این را در حوزه‌هایمان بوجود بیاوریم. و اگر این را بوجود بیاوریم هیچ ابهامی نمیماند. بنظر من یک فاز جدید گسترش حوزه‌هایمان بوجود میآید. آن کسانی که دارند مراحل اولیه حوزه‌ای را میگذرانند، آن کسانی که اینقدر حوزه شده‌اند که بفهمند "حالا برو قاطی محافل پیشرو و آنها را بیاور روی خط" یعنی چه. و این یک فازی است که فکر میکنم باز باعث میشود رهبری ما مجبور نباشد مثلاً زیاد "آبلیمویی" [با نامه‌هایی با پیغامهای نامرئی] کار کند. اگر از رادیو هم به او بگویید میتواند براحتی کار خودش را بکند، یا اگر توزیع نشریه را سازمان داده باشیم، و این نشریه مضمون درستی داشته باشد.

زنده باد سوسیالیسم

نشریه ماهانه کمونیست
ارگان رسمي حزب کمونيست کارگري - حکمتيست است.

سردبير: محمد فتاحي
m.fatahi@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبيرخانه حزب: پری زارع
hekmatistparty@gmail.com

دبير کميته مرکزي: ثريا شهابي
shahabi.soraya@gmail.com

دبير کميته سازمانده: سهند حسيني
sahand.sabet@gmail.com

دبير کميته تبليغات: امان کفا
aman.kafa@gmail.com

تشکيلات خارج کشور: خالد حاج محمدي
khaled.hajim@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

انگلستان: نظیره معماری: ۰۰۴۴۷۵۱۳۹۵۰۶۵۱
nmehmari@gmail.com
استکهلم: آسو فتوحی: تلفن: ۰۰۴٦۷۳۹۸۹۸۱۴۸
roza.yaqin@yahoo.com
یوتبوری: وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴٦۷۳۹۳۳۵۰۴۴
verya.1360@gmail.com
آلمان: لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲٦۸۲
ladann@netcologne.de
دانمارک: ابراهیم هوشنگی
ebi_hoshangi@hotmail.com
نروژ: آرام خوانچه زر : ۰۰۴۷۹۸۸۹۴۲۸۵
aram.202@gmail.com
بلژیک: کیوان آذری
keyvan_1966@yahoo.com
سوئس: پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵
sunshayn2@gmail.com
تورنتو: احمد مطلق: ۰۰۱٦۴۷۹۹۹٦۷۲۵
amotlagh20@yahoo.ca
وانکوور: دلشاد امین:۰۰۱٦۰۴۷۰۰۸۵۲۲
shashasur1917@gmail.com
آمریکا: اسد کوشا